کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

کتاب مجموعه: تجارب شهریاری، کنز الدولتین و

مؤلف شهریار پارسی، تنگلوشا

مترجم

شمارهٔ قفسه ۱۶۴۱۹

جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۷۵۸۴

جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۵۸۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مجموعه: تجارب شهریاری؛ ذکر الواقعات و
مؤلف شهریار پارسی و تنگلوشا
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۰۶۴۱۹

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

۱۶۴۹
۲۷۵۸۴

... الرحیم

بسم ... ن الرحیم

... تایش مر خدایرا که پروردکار عالم و عالمیان ...

... مین و آسمان ستایش هم در اول و هم در آخر ...

... ظاهر خداوندی که ذات او تبارک و تعالی منزه ...

... هرجه در عقل و فهم ... در آید تعالی عما یقولون ال...

علوا کبیرا و درود ... بسیار بر ذات مقدس مطهر مهتر ...

اولاد آدم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بر اهل و او...

او باد اما بعد بدانکه ایزد تبارک و تعالی بقدرت قدیم و ...

علم خود قوتهای طبایع و خاصیت ... موجودات را چنانکه خوا...

... آورد بواسطه طبایع ... احوال ایشان اثرها ...

از عالم علوی اند ... ظاهر میکرده و از قوة بفـ...

... باری تعالی ... بوده است و ... هر یکیرا ...

بعضی ... بکمال بر آورد و بعضی را از ...

بدید ... آورد

بدید آورد و بعضی از انها با جفت ...

اقامت و یا بفعل و یا بعلم برون بدید آورد ...

اما از صنعت بر اهل صنعت پوشیده نماند ...

و ستر آنرا پوشیده داشته اند تا بسلامت ...

این کتاب بدست ... افتد که بعاریت کسی را و از ما ... که عام را مطلع ...

کرداند بر انچه درین کتابست یا فاش کند ستر این کتاب را بر کسی که از ...

و نفس خود را بسمت ... موسوم کرداند و خود را از جمله ما در آورد از جمله ...

آنکه ما درین کتاب شرح کردیم چیزهایی که حکمای ما تقدم آنرا پوشیده ...

چنین کوید مولف کتاب شهریار بن بهمنیار فارسی که جهت فیض ربانی مرا در

انواع علوم بهره داده بود و از قول استادان معتبر لطایف عجیب حاصل

کرده و از لفظ اکابر زمانه معانی غریب شنوده و جمع کرده و چیزی از اتفاق

خاطر درین علم پیش بود و روا نداشتم که راه بخل در و کشاده شود

و آن نامفهوم بماند این تالیف مبین و ... جمع کردم تا عقلا را ...

... که ازین علم عار ... را ... نزدیک ...

...شهریاری کردم و بدانکه بکجر و خورد تر ازین صنعت
...ت نبود در عالم پس بپرهیز و بترس از خدا وند
...ر تا نفس خود را نگاه داشته باشی و هرگاه که
... آن محروم مانی و سبب هلاک تو شود و تلف کردی
نامعلوم هنر و حکما گفته اند که صنعت تمام شود از همه چیز در عالم است
از جهت آنکه همه موجودات داخل است در طبایع و صناعت از طبایع بود
از حالی بحالی گردانیدن طبایع و حکما این معنی را شرحی مختصر باز کرده اند
و دلایل آن نموده و قول ایشان درین باب آنست که چیز زمین لطیف
گردد آب شود و چیز آب لطیف شود هوا گردد و چیز هوا لطیف
گردد آتش شود و چیز آتش غلیظ گردد هوا گردد شود و هوا غلیظ گردد
آب شود و چیز آب غلیظ گردد زمین شود پس چیز اختلاف
حالات ایشان معلوم و مفهوم و مقرر و مصور گشت و درین
مختصر این قدر کفایت است و بنای این صنعت بتغیر حالات آن چیز های
بسته است و بسیار انواع گفته اند و مراد آنست که چیز طالب این
... ...

آن همه ارواح و اجساد نهاده اند و این همه جا امکان یافته باشد
و ارواح چهار است زیبق و کبریت و نوشادر و زرنیخها
و اجساد هفت است ذهب و فضه و سرب
و نحاس و خارصینی اما اصل در اکسیر احمر و ابیض است و اصل
اکسیر احمر گرم و خشک است و اصل اکسیر ابیض سرد و خشک اما اصل عمل احمر
زیبق و کبریت و ذهب و نوشادر است و این عمل فاضلتر بود
و عمل ناقص در احمر از زیبق و نوشادر و نحاس است بجای ذهب اما
اصل ابیض زیبق و زرنیخ و نوشادر و فضه است و این عمل فاضلتر بود
در ابیض و ناقص از زرنیخ و زیبق و نوشادر و رصاص است بجای فضه
و آنچه گفتیم گفتار بر حقیقت درست است و نیست برین در صنعت احمر و ابیض
و آنکه میگویند که بحجر است و طریق فاضلتر از این طریق که گفتیم از جهت
آنکه راه کیمیت بر روشن و نزدیک آنکه بشناسند اما بباید دانست که
اینها مختلف اند در قوتها و ذاتها از آنکه نبات زرنیخ را قویتر چیزها از
بسیاری و زرنیخ را انکتر در صبغ از کبریت و هرچه را صبغ
سوختن از آن دانستیم که صبغ کبریت

و ما می‌بینیم که کبریت اندک صبغ بسیار دهد و سبب این آنست که کبریت
از قسم شمس است و زرنیخ از قسم قمر پس ثابت شد که صبغ او مر شمس راست
[illegible] نفس نزدیک و قدیم‌ترست از قمر و شک نیست که
کبریت قدیم‌تر است از زرنیخ و همچون برادر است مر کبریت را و همچنین جمیع
ارواح مگر زیبق و کبریت که متقدم‌اند بر همه ارواح و زرنیخ قایم مقام کبریت است
در بعضی احوال و مشارکت او نیز در روحانیت و بعضی از علما باور کنند
از جهت آنکه او منزلت جزویت در اکسیر چیزی پاک شود تا پاک نشود
استعمال نکنند هیچ یکی از اینها تا معلوم شد اکنون آغاز میکنیم تدبیر ارواح از
جهت آنکه رنگ دهنده است و از آن جمله چهار یست و نوشادر و کبریت
و زرنیخ اما زیبق و نوشادر و کبریت و زرنیخ هم به پرند و هم بسوزند و مراد
از زیبق غوص فرماید و مراد از نوشادر صفا و خلوص از اجزاء ارضی
و مراد از کبریت و زرنیخ بیاض است و بردن دهنیت که سوزنده است
اما علاج در زیبق عقد است و ملغمه و تصعید و تشمیع و حل کردن و علاج
نوشادر تصعید و حل و علاج کبریت و زرنیخ غسل و تشویه و دهن و تصعید
معلوم شد و در باب علم این قدر کفایت اختصار کردیم و

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
16419
۲۰۷۵۹۴

بعد از این عمل پیدا کنیم و آن بر بیست باب مرتب کردیم تا طالب زود بمقصود رسد
و بالله التوفیق باب اول در تدبیر زیبق باب دوم در تدبیر نوشادر باب سیم
در تدبیر کبریت و زرنیخ باب چهارم در تدبیر توتیا و عرق سنگ بصری باب
پنجم در تدبیر حل مرکبات شعر باب ششم در تدبیر حل ~~[illegible]~~ کلسها
باب هفتم در تدبیر کلسها تشمیع باب هشتم در تدبیر حل مرکبات باب نهم
در تدبیر حل ملحها و زاجها و جسدها باب دهم در تدبیر عقدها باب
یازدهم در تدبیر آبهای تیز باب دوازدهم در تدبیر آبهای رنگ دهنده باب
سیزدهم در تدبیر دهن صفره و بیضه باب چهاردهم در تدبیر آبهای ثابت
کننده باب پانزدهم در تدبیر تقطیر اجساد باب ۱۶ در تدبیر زاجها باب
هفدهم در تدبیر ملحها باب هجدهم در تدبیر ترکیب و معرفت میزان باب نوزدهم
در اصول دانش مشاکله باب بیستم در مزاوجت باب اول در تدبیر زیبق
ابتدا کنیم در عمل بیاض و حمره اول تنقیه زیبق با خردل گل کند تا ناپیدا شود پس
به آب تا زنده شود که بیاید ابیض مانند کوکب روشن و اگر اعاده کند بارها

بهتر شود و چون شعاع آفتاب درخشان گردد **نوعی دیگر** که افلاطون
از او طبع کرد بخل ملول یا زیت و مقدار آن بوید که هست از هر یک که هر
طبع آن اندازه باید کرد که آن آب بپوشد و بر بالای آن چهار انگشت گشاده
آنگاه طبع کند و این هر نوع نیک نیکست و عجیب است **عقد زیبق** بگیرد زیبق
آنقدر که خواهد آنرا در آب با خردل چند عات تا سیاه شود پس از آب بپزد
با خل و نمک تبرزد و بیرون آورد و آنگاه در زمین حفره بکند و خاکستر
سفید بیخته در آن حفره کند بطریق فرش و بعد از آن زیبق بر بالای
فرش درین حفره ریزد و به پر مرغ روغن زیت بر روی او را چرب کند
چنانکه از آن هیچ موضعی نماند که بروغن زیت نرسیده باشد پس خاکستر سفید
بیخته بر روی آن پاشید بسهل آنگاه سرگین اسپ بر بالای آن بنهد بگدازد و بزر چوب ریزد
تا منعقد شود اگر شبت زرنیخ زرد در عمل حمره آید و اگر از زنجفر ریزد در عمل
بیاض آید **نوعی دیگر** بهتر ازین آنست که بدل خاکستر مارقشیثا
قلعی یا نقره پر اکند و از جهت بیاض از زیر بالا ریزد و از جهت حمره شبت
نوع دیگر از جهت بیاض مغنیسیای بحری بر زیر و زبر پر اکند و از حمره شب مقلو پر اکند
و از جهت نوشادر پر اکند و از جهت حمره گوگرد

نوع دیگر در عقد و عقد زیبق ببوی رصاص و طریق آنست که گوگرد
بستاند از موم و مقدار حاجت پس آنرا در گل حکمت گیرد محکم و بگدازد تا خشک
شود چون گل خشک شد در درون شمع کند و در آتش بنهد تا موم بگداخته شود
و از او بیرون آید آنگاه بگیرد زیبق پاک کرده در وی کند و سوراخ استوار کند
و بگیرد مغرفه آهنین و یا دیگ و از زیر یا سر قلب بگدازد و این گوی را که زیبق
در ویست بر سر انبوری بگیرد و در میان ارضیذ مذاب کند تا غرق کند و
برآرد در بوته تا قدری غت که منعقد شود همچو حجر و از او جهت بیاض البیض
و رنگ کرد جهت حمره تا علام **نوع دیگر** الحیک یا از زیر هر کدام که
خواهد و در مغرفه آهنین بگدازد چون گداخته شود مغرفه از آتش فرود آرد
چون بخواهد فسرده دسته آهن در و نهد تا مغاک شود میانه و زیبق را
در عرقه تشتن کرده بنم که بر روغن زیت تر کرده باشد که زیبق با این
در عرقه در مغاک نهد و اینچنین کند بارها تا عقد شود **نوعی دیگر** بگیرد مس سیر
روغن زیت خالص و در کفگیر آهنین کند و بر سر آتش بدارد چون گرم شود
سیر جعبه شمع در آن کند و اند کی تا گنج شود پس از سر آتش فرو گیرد
بپاید تا حل شود

صفت تصعید زیبق

نشان عبد احمد

بگفتت با سه تا سرخ شود پس یک سیر کمله زیبق در و ریزد که منعقد شود و حجری شود قایم

پس او در عملها احمر بکار آید صفت تصعید زیبق تصعید او دو نوع است

از جهت حمره و بیاض و در تصعید زیبق دو سر است یکی آنکه رطوبه از و بگیرند

دیگر آنکه یبوست در او در آورند تا نشف کننده شود بدان سبب ارواح

در او غوص تمام توانند کرد اما گرفتن رطوبت در او دو وجه تواند بود

یکی آنکه بعد از آن که زیبق را یک سوم وزن بدانچه او را تصعید خواهند کرد

پس او را تشویه کنند و در شیشه گل آلود کرده بعد تشویه با آتش آهسته کنند

وجه دیگر آنست که زیبق را با آنچه تصعید خواهد کرد سحق کنند نیکو بعد از آن

در دیگ که آنرا اثال گویند کنند و مکبه بر آن استوار کنند و سوراخ کنند باریک

و آتش نرم دهند و بگذارند تا جلاتری و دود سیاه فاسد بیرون رود آنگه چون

دود سفید بر آمدن گیرد سوراخ را محکم بگیرد تا در مکبه تصعید کرده شود و داروی

که با زیبق تصعید کنند شب و ملح و زاج و نوره و رماد و مارقیشا بود

اما ابهایی که وقت سحق کردن در خورد او دهند خل و آب زاج و بول

و آب عقاب و آب شب و آب بوره و آب کبریت تا معلوم بود

نوع دیگر

در تصعید زیبق از جهت بیاض بگیرد زیبق که او را تنقیه کرده باشند و او را با مثل او

شب سفید یکجا بسایند و با مثل او رماد و خل بر او ریزد و در صلایه نیکو

بساید تا سه ساعت آنگاه در شیشه که گل حکمت گرفته باشد و سر شیشه استوار کنند

و در آتش زبل دمس کنند و یک شب و روز بگذارد دیگر بیرون آورد و سحق کنند و در اثال

تصعید کنند و باید که زیر اثال او یک شبانروز دوازده ساعت آتش کنند

اول به نرمی و مدارا و نه ساعت دیگر آتش سخت کنند میل به زیر و داشتن چنین

مصعد شود روز دیگر سرد کنند و بگشایند آنچه مصعد شده برگیرد و آنچه در ثفل

مانده و تصعید کنند تا تمام مصعد شود و آنچه مصعد شده ~~بار تصعید~~ تا سه بار پس استخوان

سوخته بگیرد و نیک بساید با مثل استخوان زیبق مصعد دیگر بار سحق بلیغ کنند در یک ساعت

نیک و در دیگ اثال کنند و تصعید کنند بار سیم بر این صفت اعاده کنند و هر بار سحق

میکنند و استخوان سوخته تازه میکنند چندانکه تمام سفید بیرون آید تمام مرده

و نشف کننده باشد و آتش میکنند چندانکه بداند که تمام مصعد شد آنگاه بگیرد

شیشه دراز گردن و مطین کنند بطین حکمت و از آن زیبق مصعد در آن

کنند و سر شیشه استوار کنند و در دیگ خاکستر تا گردن بگذارد و آتش کنند تا تمام

مصعد شود در حلق شیشه و این را عمل تخنیق گویند تا تخنیق نکنند ساکن نشود

صفت تجمید زیبق

بیان عقد تجمید

نوع و سبک است و رنگ دهنده نیست **زیبق تجمید** بگیرد زیبق زنده را در دیگ سفالین بگل حکمت گرفته کند و زیبق را در میان قدحی دیگر کند و آن قدح را در میان دیگ نهد و کبریت سوده در گرد زیبق بر بیزد بسیار بمقدار نیمه قدح و آنکه سر دیگ استوار کند تا بخار بیرون نیاید و آتش نرم در زیر دیگ کند سه روز و سرد کند و بیرون آرد که منعقد شده **صفت زیبق محلول با جماع حکما** بگیرد زیبق مصعد یکجزو و نوشادر مصعد یکجزو و بیش با همدیگر و دو جزو دیگر نمک بول بر او افکند و بیز بیش چندانکه بهم آمیخته شود انگاه در دیگ اثال کند و تصعید کند و بگذارد تا سرد شود و بیرون آورد و سحق کند و در شیشه دراز گردن و بگیرد دیگی بزرگ و در پهلوی او پاره چند و چند در دیگ آب کم شود از بن پاره آب گرم در او ریزد و تا نیمه دیگ آب کند که در دل او دسته بهم و آن شیشه که اجزا در وست از سر پوشش بیاویزد و سر پوشش بر سر دیگ نهد چنان که سر شیشه بر زبر آب بهم و سر دیگ چنان محکم کند که بخار بیرون نرود و آتش کند یکروز تمام و شب بگذارد تا سرد شود پس سر دیگ بگشاید بیاید اورا که حل شده مثل آب و این آن آبست که جمله جسد را حل کند حکیم گوید بگیر و کلس یا براده نرم اجساد گرم کند اندکی

در زیبق محلول اندازد و در آلت حل نهد تا حل شود بدانکه این صحیح و مجربست و هیچ شبهه نیست درین عمل اگر کرم کند یا نقره یا مس یا قلعی و در زیبق محلول اندازی و در آلت حل نهی حل شود و همچنین طلق مکلس و کلس جمله اجساد گشت بدین موجب حل شود **نوعی دیگر** بگیرد ملح قلیای صافی یا کبریت با زیبق مصعد بپاک در شیشه کند و در آلت حل نهد تا حل شود و آب سرخ گردد **نوعی دیگر** بگیرد زیبق مصعد یکجزو و دو جزو نوشادر بهم کند و در دیگ اثال نهد و تصعید بعد از آنکه سرد شد بیرون آورد و بگیرد نمک محلول مقطر بر وی ریزد و در شیشه کند تا حل شود صاف همچون آب **دیگر** یکجزو زیبق و یکجزو زرنیخ پاک کرده ملغم کند انگاه یکجزو زیبق مصعد بر او اندازد و در صلایه نیکو بساید انگاه در شیشه کند و در آلت حل نهد تا جمله حل شود

باب دوم در تصعید نوشادر

اکنون آغاز کنیم بتصعید نوشادر از جهت بیاض و از جهت حمره **اول** بگیرد نوشادر و صلایه کند نرم و نیمه او ملح عاهو کند تا بیابد اورا چون ملح بادزهر **دیگر** بگیرد نوشادر و ملح اندرانی مثل نیمه او و بیامیزد و صلایه کند و در اثال تصعید کند سه بار که سفید مصعد شود و نیکو آید **نوع دیگر جهت حمره**

بگیرد نوشادر و صلایه کند با مثل او زاک و تصعید از زاک سه بار و هر بار
زاک تازه میکند تا سرخ رنگ شود دیگر بگیرد نوشادر و مثل او زاک
قلقند و انرا با صفرة البیض عجین سازد پس تصعید کند تا سرخ شود و این عجیب است
دیگر بگیرد کدو تازه و آنچه در او است جمله بیرون کند از دانه و گوشت و در
زیر کدو سوراخها کند خرد و این نوشادر که حل خواهد کرد در او کند انگاه
در زیر کدو قدحی بگذارد تا انچه در وی حل میشود در قدح میچکد چیز در قدح
تمام بچکید بستاند و در کار بندد دیگر در روده گوسفند یا گمیزدان گاو کند
نوشادر که از آب با فتاب مصعد گشته باشد اندازد و در ظرفی که آب گرم
در وی کند بگذارد که در کم از ده ساعت حل گردد و کار بندد و کمتر چیز که تاب
آزموده ام و مجربست **باب سیم در تدبیر کبریت و زرنیخ** حکما گفته اند هر تدبیر
که در کبریت نافع آید در زرنیخ نیز نافع آید و آنچه در تدبیرها در کبریت
و زرنیخ واقع شده است تشویه و غسل و طبخ و تصعید جدا جدا
تشویه و غسل با هم و تشویه و طبخ با هم و تشویه و تصعید با هم اما کبریت را
آنچه بدان علاج کرده شود از زنجار و بوره و نمکها و ملح و برادهٔ
نحاس و حدید و ارزیز و سرب و مرتک و زاک و طلق و قلیا و

واب نمک در او ریزد و بگذارد تا سه روز و آنرا بارها بجنباند
و صاف کند و باب نمک بشوید تا در وی هیچ شوری نماند و خشک
کند و باز بحجره برد و آب نمک بر او ریزد سه روز دیگر بگذارد همچنان
بجنباند پس صاف کند و باز بشوید و چند بار اعاده کند اگر سپید نشود
دیگر اعاده کند که سفید شود و تجربه کند اگر صحیفه اندازند
دود سیاه نکند و سفید باشد نگاه دارد و الا باز اعاده کند پس اورا
سحق کند با مثل او آب سرب محلول بخورد او دهد و در سحق و تشویه
و آب دهد ده بار تا او منعقد شود بگیرد و از آن بر پنجاه جزو
زیبق اگر افکند قمر خالص گردد و اگر کبریت باشد بر هر جسدی که بیفکند قمر
گرداند دیگر بگیرد کبریت یا زرنیخ هر کدام باشد و باب نمک سحق
کند و تشویه دهد تا مثل نوره شود پس تشمیع کند بنوشادر محلول
بارها تا گداخته شود پس بگیرد زیبق که از جهت بیاض تصعید کرده باشد
و تشمیع کند بنوشادر محلول پس بگیرد و کلس ارزیز و تشمیع کند بنوشادر
محلول تا گداخته شود پس جمع کند برابر و باز تشمیع کند بنوشادر محلول
حل کند پس عقد کند نحاس طرح کند قمر گردد

دیگر آب قلی

خلاص بیرون آمده دیگر بهترین آنست که هر یکی ازین ارکان
جدا جدا بهم آمیزد و تشمیع کند و حل و عقد کند یکجزو ازان چهار جزو از هر
جسدی که باید قمر گرداند و اگر شمس کند آن عقد کرده و چهار یک او زیبق
محلول جدا اورا آب دهد و سحق و تشویه کند رنگ دهد یکجزو شیشه خود
اگر حل کند و عقد کند رنگ دهد یکجزو بهزار جزو از هر جسدی که خواهد بدان
این را معلوم کن دیگر بگیرد کبریت و بساید و خل خمر مقطر بنهد یکهفته
و خل چندان باید که اورا بپوشد پس اورا بجوشاند در خل خمر مقطر و باید که
خل مثل وزن کبریت باشد و دایم اورا تازه دارد و هر هفته اورا
بجوشاند تا هفت بار دادورا در آب صبر تر بنهد هر هفته و هر هفته
طبخ میکند باتش نرم پس بیرون آرد اورا بعد ازان با عسل خمیر کند
همچنین و در شیشه مطین کند و آتش نرم بر وی افروزد تا جوهری لطیف گردد
همچون نقره غوص کند و استعمال باید کند هر آنچه خواهد بیک حبت
در بیرون آوردن جوهر از کبریت و زرنیخ هر کدام که خواهد بساید و
در مغرفه آهنین کند و در سر آتش نهد و با روغن گرم ... کند

در وی ریزد چون سوخته شود آنگاه سیاهی ازو بشوید بآب نمک پس این عمل را
باز اعاده کند تا زرد شود از لون او پس بگیرد ازان یکدرم زیبق را
قمر گرداند دیگر بگیرد کبریت یا زرنیخ هر کدام که خواهد و با نمک گداخته بیامیزد
و در تنور گرم نهد پس غسل کند چند بار یکجزو ازان بیست جزو زهره را
قمر کرده دیگر کبریت یا زرنیخ و بکوبد و بیبیزد و در قدحی کند و بر آتش نهد
انگشت و بر فق دم میکنند انگشت را تا تمام بجوشد و روغن در خود
و اگر روغن بسیار باشد باقی روغن ازان بیرون ریزد و اورا باب قلی
بشوید و باید که آب گرم باشد تا منحل شود پس این قمه تیر باز اعاده
کند تا هفت بار تا تمام سفید شود یکجزو او بر بیست جزو زیبق و بر
جسدی که باید طرح کند قمر خالص شود دیگر صنع و فصل کبریت و زرنیخ
اما آنچه مخصوص است بزرنیخ و کبریت طلقیت بشریح بعینه روغن یا رصاص شود
هر رصاص قلعی یا سفید تر از نقره و رنج عجایب است عمل کن تا برسی و در ...
بشوی و چند بار بروغن تازه بگیر او نوعی در کبریت ...
... که گفت او از مفردات است و حجت دارم که ...

تا او اکسیر گردد و آن انست که چنین سفید شود بشستن و با طبخ بعده بگیرد

از سفیده بیضه ده رطل و از زرده مثل او و بهم بیامیزد و بیفکن در همه قدری

نوشادر پس بچیزی بزن زد یا تخت بسیار تا کف برآرد و آن کف از بالا

دور کن او را در دیک بچکان چند صاف بچکد انگاه بدان کبریت که

سفید و صاف کرده بود بدیه سه کرت مثل او و بنه پس زیر او آتش

نرم کن چنانکه در غایت نرمی در حال بختن خشک شود یا بهان حکما در

عدد روز است بعضی گفته اند که مدت هفت روز و بعضی گفته که مدت

طبخ او سه روز است و درین عمل سه فایده است یکی سفید کردن است

و خفه نیز سفید شود جسم تشمیع سیم عقد و چون در طبخ کمال یافت او را کفن

بر صلایه زجاج که بلاد و دسته زجاج بود با بیاض بیضه مقطر و چون چندان

بسا که چنین مغز شود پس باز وی را در دیک کن و بیاض البیض مقطر

بر وی ریز سه بار همچنانکه او و بپز تا کبریت نیک آمیخته شود و چون چنین شد

دیگر باره آتش نرم کند و حکما درین آتش کردن برخی قول کنند بعضی که

آتش بیشتر از بار اول باید کرد و بعضی گفته اند که این بار مثل ا

۱۰

با هیش تا آتش آن کبریت تنها و روحها را هلاک نکند و چون خشک شد بار دیگر

اندازد و با مثل او بیاض البیض بر آن قدر که بار اول کرده است پس بگیر از و چه بر صحیفه

نحاس افکنی بگدازد و روان شود پس چنین هر گاه بدین مقام رسید بگیر صفر

از بوره ارمنی محلول که تقطیر کرده باشی دیکی کن با وی و تشویه کن بعد از ان که خشک

کرده باشی پس او را از تشویه برون آر و عمل باز اعاده کن برو تا اگر بر صفیحه گرم

افکنی اگر دود کند برو باز عمل اعاده کن و اگر غوص کند و در آید این کبریت که گفتیم

نا بدانی پس انچه گفتیم در کبریت بود اکنون حاجت داریم که وجه تغویص او بگوییم تا

رنگ دهد و حکما گفته اند حل کنند جسد را و این روح را از و آب دهد تا غوص

کند و این کار در از هست و لیکن آسانتر اینست که بگیرد از زیبق یکدرم و زیبق

زنده یکدرم ملغم کند و سه درم نوشادر و در مغرفه حدید اندازد و بآتش بگدازد

چنانکه دود خواهد کرد از آتش فرود آرد و بدسته هاون در آن مغرفه کوفتن تمام کند

و در صلایه اندازد و باب با خل عتیق بشوید تا سیاهی تمام برون شود و این نوشادر

هم از آن برون آید و یکدرم از این کبریت مدبر بر و اندازد و نیکو سحق کند

بهم تا غبار شود نرم پس در کلابه ابلی اندازد یا در قدح کند و قدح دیگر بر سر ش

استوار کند تا عرق کند در خاکستر گرم تا سه کرت یا ده کرت بعده بگیرد چهار

ارزیز و بگدازد و بیفکند بر آن جزوی از این و یا خواهد بر سیصد جزو از زرمرع اندازد
قمری بیرون آید در نهایت خوبی و این از جملهٔ اسرار است بدان این را و نگاهدار
تا برسی بدان درجه که راحت میداری جابر حیان صوفی سوگند یاد میکند که علم و عمل این
باب از نفایس علم افلاطونست و از جملهٔ اسرار که سقراط اعتقاد بدان داشتی و
آنرا از جهت خود ذخیره کردی و اما عمل کبریتها در باب های حمره بدانکه این کبریت
ترکیبیست از ارکان این باب که یاد کردیم تا معلوم بشی

باب چهارم در تدبیر توتیا

بگیرد توتیا آنچه خواهد و خورد کند و در شیشهٔ مطین سرفراخ کند و روغن بید انجیر درو
ریزد چندانکه او را بپوشد و بر بالای او بمقدار چهار انگشت برآید و آنگاه او را باتش
ذبل دفن کند یا بآتش نرم بگذارد تا روغن در خورد و خشک شود و چون سرد شد
بیرون آرد و باز بکوبد و باز در شیشه کند و عسل بر وی ریزد چندانکه بر زبر او برآید
پس در آتش ذبل نهد تا عسل در خورد و خشک شود و تمام عسل از و برود و باید که
سرپوش شیشه سوراخها باشد تا دود بیرون رود پس بیرون آرد و بسنگ
صلایه کند و بر وی نهد ملح پاکیزه و سحق و تشویه کند چندانی که آب صافی شود
و شیرین پس خشک کند پس او را آب محلولات میدهد و تشویه میکند تا
سحق شود و باشد او را دیق مصعد با میزد و بعد من صفرهٔ بیضه با نوشادر محلول

تشمیع کند و بر زهره و قمر طرح کنند بیرون آید شمس نیکو نوعی دیگر بگیرد توتیا و بکوبد
تا مانند نخود شود پس آنرا در جام کند یا در طشت و روغن بادام تلخ بر وی ریزد
چندانکه او را بپوشد و بالا بمقدار دو انگشت برآید آنرا در آفتاب نهد مدت
هشت روز چون شب شود در خانه آرد و روز در آفتاب نهد چون این روزها
تمام شد از طشت بیرون آرد و از آهن نرم بکوبد و باز روغن کنجد یا روغن
بادام سحق کند پس او را در کوزهٔ سفالین کند یا در آبگینهٔ مطین و آنگاه در تنور
نهد و آتش کند در زیر آن یکروز و پس او را سحق کند چهار یک او را
و نیمه فلفل و همه را سحق کند یکروز پس تشویه کند شش ساعت در آتش
زبل پس بیرون آرد و در بوته بگدازد و استنزال کند هر چه از و فرود آید
آنست که ما میخواهیم پس بگیرد بر پانصد و پنجاه جزو قمر طرح و بگدازد و
بیرون آرد و صفایح سازد و در گل و نمک نهد طبخ آنگاه در خل تعلیقه
بنهد پس در دیگچه کند یکپا آجر و ملح و یکپا ازین صحیفه مینهد باز آجر
و ملح و باز صفایح و همچنین تا زیر و زبر او گل و نمک پر شود و طبخ کند نیم روز
تا بر خلاص ثابت شود و این از مجربات است و اگر بدل قمر شبهه
پاکیزه بیخ بگیرد و از آن [illegible] صد جزو شبه نهد او را سرخ گرداند

ونیکوتر برون آید **نوعی دیگر** بگیرد توتیای زرد و در صلایه اندازد و سحق کند
چندانکه هبا شود انگاه بسرکه بعسل و در کاسه تشویه کند چندانکه عسل تمام بسوزد
انگاه بازیت و آب کبریت با چوبه نخود او دهد و بشب تشویه میکند
چندانکه سرخ شود انگاه تشمیع کند بنوشادر محلول چنانکه بر صفحه گرم
بگذارد دود نکند انگاه یکجزو ازین توتیا بر ده جزو قمر گداخته افکند
و مثقالی آن نحاس بیامیزد تمام بیرون آید نحاس نیکو **نوعی دیگر** بگیرد توتیا
و تشویه میکند و میبایرد از روغن زردی بیضه نخود او میدهد و بشب تشویه
میکند چندانکه سرخ گردد انگاه یکجزو ازین توتیا بر بیست جزو قمر گداخته طرح
کند و پنج حصه او نحاس بیامیزد نحاس نیکو بیرون آید بعده چندر را در آب
افکند و این نقره را تاب داده درو فرو برد نیکو شود **بگیرد** توتیای تشویه کرده
یکجزو و زیبق یکجزو با او بیامیزد و در صلایه نیکو با ادب و بول صبیان
میدهد و میسابد چندانکه با هم آمیخته شود انگاه بگیرد دو بوته و بوته بالایی
را باید که نایژه باشد بقدر یک بدست و دارو در بوته زیرین کنند و بوته
بالایی بر آن وصل کند محکم و سر بوته استوار کنند و خشک کنند انگاه در کوره
وبه دهد چنانکه داند که بوته خواهد گداخت بگذارد تا سرد شود انگاه بیرون کند

و بگشاید انچه اصل بود در بالای نایره جمع شده بود پس قمر و زیبق پاک
کرده شش جزو و یک جزو از زر و یکجزو ازین دارو بر آن طرح کند زر شود رنگین یکجزو بر صد جزو
باب پنجم در تدبیر شعر بگیرد شعر تازه از ان کسی که بالغ بود و بشوید با گل سفید
تا نیک پاک شود انگاه با صابون بشوید و آب اشنان و خشک کند
مقراض کند و در قرع و انبیق کند چنانکه نیمه قرع پر شود و آتش میانه کند
و تقطیر کند تا آب بچکد و از و چهار آب بچکد سفید و سرخ و زرد و سیاه
و در نسخه دیگر گفته اند که همه آب بگیرد و چون آب سیاه آمدن گیرد قابله
بر گیرد و تا برود که در و چیزی نیست چه همه بچکد آتش باز گیرد چون قرع
سرد شود ثفل ازو بیرون آرد و در صلایه اندازد و با نوشادر بیک نم
بسیاید و در اثال تصعید تا نوشادر ازو مصعد شود سیاه و اعاده کند تا
انگاه که سفید شود و اگر در اول حکیم سفید نشود اعاده کند تا سفید گردد و
آنرا بصلایه سحق کند و از ان آب که ازوی گرفته است بوی میدهد بحق
و ~~تشویه انگاه~~ در شیشه کند [illegible] بآتش زبل یکشب و روز
دیگر بیرون آرد باز سحق کند مثل او از ان آب که در ان مرتبه داده بود سحق
و تشویه چند بار چنین کند تا رنگ سفید بگیرد و از ان چهار صد جزو از هر جبه

کم خواهی قمر کرده اند سفید **باب ششم در تکلیسها** بدانکه تکلیس در ارواح
و احجار و ملحها و ثقلها و قشرها و صدفها بود و تکلیس سوختن است
و تبییض ارواح و سوختن انچه در اجساد است و کردانیدن اجساد چون
غبار و امتحان او انست که بر سر زبان کذاری هیچ تفتی ننماید و هیچ جرمی
چون چنین است تمام شده باشد و اگر نه باز اعاده کند و تکلیس سه نوع است
یکی سوختن دوم تصعید سیم ملغم و در غیر جسدی کدازنده سوختن است
اول اغاز کنیم در تکلیس شمس بگیرد شمس چندانکه خواهد و بکدازد در
هر جزوی بگیرد سرب یا مرداسنگ در و دهد کو اورا منفتت کند پس سحق
کند باب نمک و در کوزه مطین کند و در تون دارد و چند بار چنین کند
تا مکلس شود **دیگر** بگیرد شمس براده کند و بزیبق محلول بصلایه بسا
انگاه تشویه کند باتش نرم انگاه تصعید کند و زیبق ازان بگیرد انگاه باقی
شمس ته بوته بماند همبا سفید سفید شده است **تکلیس قمر** چندانکه خواهد و براده قمر
مثل او نوشادر صلایه کند چندانکه امیخته شود و در چیزی کند و هر روز چند بار
بجنباند و هر کاه که خشک میشود آب دیگر می اندازد تا انگاه که زنگار شود سفید
پس بشوید ازاو و تشویه کند باب نمک تا سفید شود **نوعی دیگر** قمر و مشتری

یکجا بکدازد و براده کند و با ملح محلول سحق کند تا مثل خمیر شود پس قرصی کند
تنک و بکذارد روزها که سفید شود و چیزی ملح کردد و اصحاب این علم
یاد میکنند که همه چیزها بدین تدبیر تدبیر میکنند و ملح برد زیاده کنند **دیگر**
بگیرد قمر و بکدازد واره ریزه خورد او و چند مثل او زرد ذوب و بریزد و کرم کرم
بسا با نمک تا چنانکه کحل شود پس در کوزه کل کرفته کند و در تون دارد
و رها کند تا بسوزد و سرد شود پس بیرون آرد مکلس شده است هم ارزیز
و هم قمر **تکلیس زهره** بگیرد براده نحاس و بر صلایه بسا و آب زاک
میدهد و تشویه میکند چند بار تا مکلس شود چون بگیرد و ازان براده جزو
قمر طرح کند رنگ دهد و پنج جزو شمس بیامیزد نیکو آید و درین احتیاط کند
دیگر بگیرد براده نحاس بر صلایه بسا با آب نوشادر و زاک محلول
بخوراندش سه بار و تشویه میکند که مکلس شود مثل شنکرف **دیگر** بگیرد نحاس
نیک تنک کند و خرد ببرد و در دیک یکی کبریت سحق نهد و یکی نحاس
و می باید که کبریت مثل نحاس باشد انگاه اتش کند تا سوخته شود و در غل زنگار
بند و سحق کند و با مثل او نوشادر بسا در سحق و خل خمر بدهد و هر روز
بجنباند تا زنگار شود نیک شایسته و هر کاه که خشک شود از خل بدهد

حل آنچه دیگر بهتر ازین آنست که بگیرد زنجار که بیان کردیم و آنرا آب دهد
بسرکه صاف که ربع او زاک در وی بود و نیمه زاک کبریت در او بود و
صاف کرده باشد و این آب بخورد او دهد بصلایه و تشویه میکند تا مثل
شنگرف شود بگیرد و از آن بر ده جزو قمر طرح کند رنگ دهد نیکو و چنانچه مثل
او شمس جای میزد نیکو بیرون آید پس در پاره خرقه کتان بندد و در موضع
نم دار دفن کند سه روز پس بیرون آرد و صلایه کند و آب زاک بخورد
او دهد و تشویه کند و همچنین سه بار اعاده میکند تا سرخ شود **دیگر** براده حدید
بگیرد و بشوید باب نمک و در جام آبگینه کند و خل خمر بر وی ریزد و می‌جنباند
و هرگاه که خشک شود خل زیاده میکند تا زعفران شود دیگر بهتر ازین
آنست که زعفران را آب دهد از خل که ربع او زاک مصفا بود و مثل زنجار
در او بود و در روز تسقیه میکند و شب تشویه و تکرار کند شنگرف شود و از او
بگیرد و بر ده جزو قمر طرح کند و با مثل شمس اضافه کند نیکو آید **تکلیس مشتری**
بگیرد ارزیز و او را بگدازد و بر هر ده جزو ارزیز یک جزو کبریت اصفر اندازد
و بسوزاند تا چون تراب شود پس آنرا صلایه کند باب نمک و در کوزه کند
[illegible] دارد و [illegible] شود بیرون آرد و صلایه کند و خشک کند و چند بار اعاده

تا چون شود سفید **نوعی دیگر** بگیرد ارزیز چندانکه خواهد و بگدازد و بر و زرنیخ و
نوشادر بهم آمیخته و می‌مالد تا خورد و خاک شود پس در کوزه مطین کند یا
در شیشه گردن دراز و یکشب در زیر او آتش کند روز دیگر بیرون آرد
اگر سفید شده باشد نیکو و اگرنه دارو زیاده کند و باز آتش کند نیکو سفید شود
طلق حل گردد **تکلیس نحل** بگیرد اسرب و در مغرفه آهنین بگدازد و
بگدازد بر وی ملح به آهن بجنباند تا نرم شود پس او را بشوید و در کوزه مطین کند
و در زیر او آتش کند یکشب روز دیگر بیرون آرد سفید شده باشد **تکلیس قلیا**
بگیرد پاره‌های قلیا و در آتش برآورد و بدمد چند کرت تا سفید شود
سفید کردن ملح بگیرد ملح و با ملح همچند آن کتی کند و بشوید و باز ملح
اضافه کند و خشک کند و بشوید و باز ملح اضافه کند و کتی کند و خشک
کند و بشوید و ملح اضافه کند و کتی کند و خشک کند و بشوید تا تلخ برود
و خوش مزه شود و سفید باشد در چند مرتبه **باب هفتم در صفت تشمیع**
بگیرد دو قدح یک قدح زیرین مطین کرده و یک قدح بالا غیر مطین باشد و در
قدح بالا سوراخ باشد و هر داروی که تشمیع خواهد کرد بهترین آنست که
بزیبق محلول تشمیع کند یا نوشادر محلول و آن دارو در صلایه اندازد

که از زجاج یا سنگ بیخ و زیبق محلول یا نوشادر محلول سرد ریزد چندانکه
تر شود با مهره زجاج بمالد و سحق کند تا خشک شود پس سر قدح کند و قدح
دیگر برو وصل کند و آن سوراخ تنگ داشته باشد بگذارد و بر سر آتش با چکاد
دشتر نهد تا عرق کند اگر ارواح بیخ کرده چند دود گیرد از آتش برگیرد و
چند اکلاس بیخ چون دود کردن گیرد برگیرد تا دود منقطع شود و
فرق میان ارواح و اکلاس نیست اما بسیاری از مردمان غلط میکنند
در کار تشمیع و نمیدانند که تشمیع چیست نام چند عمل است یکی تقریر آن
ثابت کردنست از چیزهایی که بپرد و دویم ذوب و آن گداختن است
سیم ترخیم و آن سست کردن است تا نپرد و چهارم حل کردن بیخ
بعد از آن که عقد کرده باشند و جمله را چاره نیست و این نهایت
اعمال است تا بدانی اول در تشمیع شمس بگیرد کلس شمس چندانکه خواهد
و باش او زیبق ملغم کند و مثل همه آن نوشادر سحق کند و میان دو قدح کند
چنانچه یاد کرده شد استوار کند و قدح بر آتش نرم نهد چون دود کردن
گیرد از آتش بردارد و سرد کند و باز بر سر آتش برد تا پنج بار و مثل این
و بیرون آرد و سحق کند و او را بنوشادر محلول آب دهد و سحق کند پس
بنوشادر

خشک گشته و باز در قدح کند و تدبیر اول اعاده کند پنج بار انگه تجربه کند
و بیند اگر بر صفحه اگرم بگدازد و در وی نفوذ کند نیکو باشد و اگر نه باز تدبیر
اعاده کند بعده این را آب دهد بزیبق مصعد محلول که در وی کبریت
منعقد افکنده باشد و تشمیع کند در آتش آهسته که او بیرون آید بوزن خود
رنگ کند یکجزو پنجاه جزو از هر جسدی که باشد اگر بعد از تشمیع حل کند و عقد
باز حل و عقد کند رنگ کند یکجزو صد جزو و قمر را تشمیع قمر بگیرد کلس قمر
چندانکه خواهد و با نوشادر محلول سحق کند و در شیشه کند و بر آتش نرم
نهد تا دود تمام برود و بیرون آرد و سحق کند و تدبیر باز اعاده کند
تا تنگ شود بند او و ت بگدازد تشمیع زهره بگیرد کلس زهره و با همه
چند او زیبق ملغم کند و نیمه او نوشادر آب دهد و سحق کند و در قاروره
کند و سر قاروره استوار کند و تشویه دهد در آتش زبل یکشب بگذارد
انگاه بیرون آرد و باز سحق کند و نوشادر محلول بخورد او دهد و بانه
همچنین اعاده کند انگاه که بگدازد جاری شود بر صفایح و دود نکند دیگر
از این کلس آنمقدار که خواهد بگیرد و زیبق محلول بدهد چهار کرت هر کرت
تشویه دهد و صبغ دهد یکجزو هفتاد جزو نقره را رنگ کند زر خالص

بیرون آید واصل در تشمیع آنست که ارواح را جدا جدا تشمیع کند و
حل کنند پس جمع کنند میان ایشان برابر و در شیشه کنند و در زبل دفن کنند
چهل روز تا درهم آمیزد و صاف شود **باب هشتم در حل مرکبات** واین حل
بر چند نوع است اول حل بزبل و آنچنانست که حفره بکند بالای دو گز
و پهنای او یک گز و سرپوش بسازد بالای او و سوراخ بهر پس دو قسم
ازین حفره پر زبل کنند و قاروره ادویه در روی زبل نهند بعد از آنکه
قاروره استوار کرده باشد و دارو در قاروره زیاده از نصف نباشد
و یک خشت مدور بر سر قاروره نهند و بزبل تر پر کنند و سرپوش
بالا نهند و بعد از پنج روز پنج رطل آب گرم از جانب سوراخ بریزد
تا دارو هر آینه حل شود مدت بیست و یک روز و اگر تشمیع آن
بصواب بود **دویم** حل به نداوت آنست که حفره بکند در زمین
در موضعی که نم دار بود و در آن موضع پیش از آن حفره نبوده باشد
و عمق آن حفره سه گز باشد و در حفره مکبه بسازد از درون چنان
دسته کند مثل دسته سبو هرچه خواهد که حل کند در شیشه کند بریسمان
کتان در آویزد بعد از آنکه تشمیع کرده باشد و سر او هم بکتان استوار

شیشه

کنند و شیشه را از او در آب غرق کند و شیشه [illegible] بر زبر آب بگذارد
و هر روز نگاه میدارد تا آفتاب درو نزند و حل شود چنانکه باید
سیم حل بدن و آن چنانست که بگیرد خمی خرد که قلل
در او باشد و دو قسم او پر زبل باشد و از برای او مکبه در آویزد بسازد
و بر مکبه از درون دسته بکند برشته قندیل از دسته مکبه در آویزد
بر رشته کتان و دارو که حل خواهد کرد در جامه کتان دو تو بندد
بر سر قندیل از ریسمان کتان در آویزد از دسته مکبه قندیل
تا هرچه حل شود در قندیل بچکد و باید که خم در زبل تر نهاده باشد و زبل
تازه میکند و آب گرم میریزد و هر هفته زبل تجدید باید کرد و آب
گرم بر زبل پاشد تا زود حل شود و باید که میان قندیل و قلل دو انگشت
فاصله باشد تا زودتر حل شود **چهارم** حل بطبخ و از احکام ما
گوینده و آنچنانست که بگیرد دیگ مسین بزرگ و در گل گیرد و آب
در او کند و مکبه در او بسازد و سوراخ در آن مکبه باشد و هر دارو که
باشد در شیشه کند و بریسمان کتان از سوراخ مکبه در آویزد و اگر
قندیل بود هم روا باشد و اگر دارو را در پارچه کتان دو تو بندد و

در قندیل مکبه ریزد و از مکبه قندیل که دسته یا سوراخ داشته باشد و کرتی
دارو از دسته مکبه قندیل در آویزد و قندیل از دیگ در آویزد چنانکه
دارو در وسط قندیل باشد تا هرچه حل شود فتنه بر چکه و قندیل چنان آویزد
که میان او و آب یک دست دوری بیشتر نباشد تا اگر جوشش برآورد آب در
قندیل نرود و سرپوش دیگ بنهد و وصل استوار کند و آتش کند و باید که
بر یک گوشه یا بر سرپوش یک نایژه باشد بدان مقدار که آب در آن توان ریخت
تا چندان آب در دیگ کم گردد آب گرم کرده از آن نایژه در دیگ میریزد تا
تمام حل شود انگاه سر دیگ باز کند و بر گیرد هرچه حل شده باشد از و جدا کند
و خشک کند و باز تشمیع کند و آب دهد از نوشادر محلول و دیگر در قندیل کند
و بپزد تا تمام حل شود و حلهای دیگر با نواعت که حکما کنند به تقطیر اما
انجا اینقدر بران فایده یاد کردیم تا معلوم باشد **باب نهم** در حل ملحها و
زاجها و جدها **اول** حل ملح و زاج و تقطیر آن بگیرد ملح و بکوبد و بپزد
و یکشب در صحرایی که سبزه باشد آب داده باشند بگذارد و روز دیگر در قرع
کند از حدید و تقطیر کند آبی که از و بچکد جمع کند چندانکه خواهد و همچنین قیر
در تقطیر زاج نگاه باید داشت که نیکوست و دیگر بپزد کمترین آنست که بگیرد

کوزه سفالین چندانکه خواهد و ملح کوفته در و کند آن مقدار که خواهد و سر او
استوار کند و در پهلوی جوی آب حفره کند و آن کوزه را در آن حفره کند
و باید میان آب و میان کوزه نیم گز باشد و بگذارد آنرا آنجا یکی
دو سه شبانه روز و بیرون آورد و بجنباند اگر چیزی باقی ماند انجا بنهد تا
بهم حل شود چیزی تمام نگیرد ملح و یک مثل آن ملح که حل کرده باشد و بباید
آنرا در چیزی کند و آن ملح حل کرده بر او ریزد بهم بزند نیک تا آمیخته شود
انگاه او را در آن کوزه کند و هم در آن موضع بنهد تا حل شود و بیرون آورد
و در قرع و انبیق بچکاند و همین عمل کند با زاج که نیکوست اما باید که آتش
تقطیر میانه باشد و اگر خواهد تا مکرر شود بگیرد این آب را و در ملح بدهد
و باز در کوزه نهد و هم در آن موضع بگذارد تا حل شود و تقطیر کند هفت
بار این عمل کند آبی حاد چنان شود که هرچه افتد حل شود **دیگر حل زحل**
بگیرد سرب چندانکه خواهد و بگدازد و در کاسه ریزد چنان کند که باریک
سحق توان کرد انگاه بگیرد آب حامض ترنج و یا خل مقطر یکی از ین
بدان ریزد و سحق کند و از ین آبها بر آن میریزد تا سوختش از دو فرو دهد
و در زیر این جمع شود بگیرد آنرا و باز زنج و نوشادر سحق کند و در
حل نهد پنج روز تا حل شود و بیرون آرد و در خاکستر گرم بنهد تا آب سرب شده

از و برود و شرب بلبقی ماند حل شده باشد و اگر این عمل بار بار زیر کند
هم حل شود دیگر حل مشتری بگیرد طلق یکجزو نوشادر و زنجار از هر یک یکجزو
نیم و همه را با خل خمر مقطر سحق کند و چون در آن حل شود براده ارزیز
در وی افکند و دفن کند تا حل شود پس آن آب از وی جدا کند و بر خاکستر
گرم نهد باقی ماند آنچه سفید که بسیار می زنند حل شمس بگیرد براده شمس و
با آب شخار حل کند و عقد کند با او زیبق را و بر قمر افکند رنگ شود و
و حکما گفته اند که بر تو باد که حل کنی هر چیزی را که منجمد است و عقد کنی هر
چیزی را که سیال است که تا بیابی حکمت حل زهره بگیرد نحاس و سحق کند
تا با چهار یک آن نوشادر و با آب خویش تسقیه کند و دفن کند پنج روز
در محل حل و بعده تا بیرون آورد در کار بندد دیگر بگیرد نحاس مکلس
و با چهار یک نوشادر محلول تشمیع کند سه روز دفن کند پس بیرون
آرد و با آب خویش تشمیع کند و در سحق دفن کند تا حل شود دیگر
حل طلق بستاند پنج سفید پاکیزه و با پنج چندین او سرکه یا آب جغرات
ترش به پزد تا نیک پخته گردد و باید که سرکه بر زبر پنج چهار انگشت
کشاده باشد چون پخته شد نرم کند و حل کند انگاه بگذارد تا صاف شود
آن صاف از آن برگیرد و در شیشه کند و در آفتاب نهد چهل روز

بعد از آن آب آن در سر چیزی آن چیز را سوراخ کند بس بگیرد از این
آب و بر طلق محلوب ریزد و خمیر کند پس در آب حل نهد تا حل شود انگاه
تقطیر کند چون مقطر شد طلق محلول در قرع همچون سیماب خواهد بود
بعد از آن یک درم از این طلق بر هفت درم زیبق مغسول گرم کرده
افکند در حال عقد کند باب دهم در تدبیر عقدها عقد بر چهار نوع است
اما اینجا چیزی یاد کنیم که ما را بکار آید تا آنچه خواهیم عقد کنیم اول آنست
که داروئی که حل کرده شد در قاروره کند و سر قاروره محکم کند و اندازه
قاروره حفره کند و قاروره را در آن حفره کند و بخاک نرم چند
و محکم کند و آب پر کند و بر آن زبل خشک بریزد و آتش زند چون
سرد شود بیرون آرد و تجربه کند اگر دود نکند و جاری نبود نیکوست
و اگر نه تدبیر باز اعاده کند تا تمام شود دیگر ادویه را که حل کرده باشی
در شیشه کند که گل حکمت گرفته باشد و در دیگ نهد که در آن دیگ خاکستر بیخته
موازنه پری سه انگشت باشد از هر جانب شیشه و شیشه را نکو در
میان خاکستر باشد انگاه دیگ را بر دیگدان بر نشاند و آتش
در زیر آن بر افروزد و پاره پشم در سر شیشه نهد تا بداند که او

میگیرد و چون پشم تر شود دور میکند و پشم دیگر مینهد تا آنکه
منقطع شود هر گاه علامت احتراق پیدا آید فرود آرد و تجربه کند

باب ۱۱ در تدبیر آبها که بخورد دارو باد دهند و جمله دارو را بدو
حل کند و عمل کامل بدان حاصل آید بگیرد آب خوش بیست جزو
و قلی ابیض و چونه دو جزو نیم درو اندازد و بگذارد سه روز
و صاف کند دیگر باره دو جزو نیم درو کند و بگذارد سه روز تا صاف کند و باز
اعاده کند تا هفت بار بعده عشر آب نجار درو کند مثل او زرنیخ اصفر مساوی کند
اندازد و سه روز بگذارد آنگاه صاف کند دگر نیم آن نوشادر محلول
درو کند و بگذارد چند روز پس هر چه خواهد بدین آب حل کند **دیگر**
بگیرد دو رطل قلی و سه رطل یا چهار رطل آب درو ریزد و در آفتاب نهد
سه روز پس صاف کند **دیگر بهتر از ان** آنست که بگیرد قلی ابیض یک جزو
و بر او ریزد از آب صاف ده جزو و یک شبانروز بگذارد و بجوشانند
و صاف کند و یک جزو قلی بر او ریزد و یک شبانروز بگذارد و بجوشانند و صاف
کند اینچنین کند تا نه بار بعده تقطیر کند انیست که هر دو طلق را حل کرده
دیگر بگیرد سه جزو نیم قلیا و انرا بسوزد نیک تا سفید شود و سحق کند نرم

بیخت

و بهفت قسم کند و یک قسم ازین شانزده جزو آب ریزد و
طبخ کند تا دو جزو از دو کم شود و صاف کند و یک قسم دیگر درو کند و طبخ کند
و همچنین چند بار هر هفت قسم تمام شود و آب دو جزو باقی بماند و صاف کند
و یک جزو نوشادر محلول درو کند تمام شود **عمل** زعفران حدید و مثل او زیبق
مصعد که از جرم تصعید کرده باشد و مثل او زعفران تلقند و صلایه کند نرم
و آب دهد او را تحل که در زاک و کبریت و نوشادر باشد و بر خاکستر گرم
او را تشویه کند همچنان که بیضه را بر خاکستر گرم نهد تا سرخ شود رنگ
دهد یک جزو از وی چند قمر را و ده جزو با سه جزو نحاس بیامیزد نیکو بیرون آید

باب دوازدهم در تدبیر آبهای رنگ دهنده بگیرد دو رطل خل مقطر و ربع او
زاک در خل کند و روزها بگذارد و صاف کند و آن صاف را طبخ کند تا سرخ شود
و هر چه خواهد از وی آب دهد **دیگر** بهتر از این آنست که بگیرد خل خمر مقطر
و ربع او نوشادر درو کند و بجوشانند چند جوش و زنجار که از روی سوخته
گرفته باشد درو کند و بجوشانند چند جوش و صاف کند و ربع او زعفران
حدید درو کند و صلایه کند و نیکو آید انچه خواهد از و استعمال کند **دیگر** بگیرد
چونه دو جزو و کبریت اصفر یک جزو سحق و با چهار چند آن آب طبخ کند

و صاف کند و باز جزوی نوره و بگیرد و کبریت اصفر در بن یار کند و طبخ دهد
و صاف نماید و همین تدبیر باز اعاده کند تا آب نیمه باز آید و چنانچه خواهد
استعمال کند چنین حاجت هر شی دیگر ماء الحدید بگیرد برادهٔ آهن چندانکه خواهد
د بشوید تا پاکیزه شود و نیمه آن زاک شوی بر وی ریزد و آن مقدار خل بر وی ریزد
که او را بپوشد و در آفتاب نهد و هر روز بارها بجنباند تا هفت روز تمام
شود دیگر زاک زرد بگیرد و صفرهٔ بیضه سه جزو یکی کند و در آوند آهنین کند
بر آتش بدارد و بجوشاند تا سیاه شود بار دیگر سه جزو صفرهٔ بیضه بر و
اندازد و نیکو بیامیزد و در شیشه کند و دفن کند در زبل تا حل شود این آن
آبیست که اگر خاک را بدو رنگ دهی خاک رنگ گیرد دیگر گرفتن رنگ کبریت
بگیرد دو جزو نشخادر و یک جزو جوز تر کی کند مقدار ده جزو آب در و
ریزد و یک شبانروز بگذارد و بعده طبخ کند تا ثلث آب کم شود پس
صاف کند و انچه اول ذکر رفت تکرار کند تا تیز شود پس پاره شیشه
که نوک دراز بود کبریت اندازد و این تیز در وی ریزد پس شیشه را
در دیگ نهد و آن دیگ را آب پر کند و آتش کند چنین شیشه سرخ گردد
بگذ دیگر آب تیز اندازد و همچنین هیچ زردی نماند و آب سفید بیرون آمدن

این آب تیز بود

آمدن

آمدن گیرد این رنگ کبریت است و بعد از ان هر انچه حاجت بود بکار دارد
باب سیزدهم در دهن بیضه اول بگیرد زردی بیضه در آوند حدید کند و در آتش
نرم نهد و بجنباند تا سوخته شود پس روغن از وی بیرون آرد دیگر بگیرد زردی
بیضه [illegible] چیزی کند و بدست بمالد تا چون آب شود و طلا کند در طشت
و در پیش آفتاب نهد در مقابل قرص آفتاب بشی و طشت مایل دارد تا روغن
جمع گردد باب چهاردهم در تدبیر آبهای تیز که بخورد دارو ها دهد تا ثابت گردد
لبن عذرا بگیرد مرداسنگ را چهار جزو که در و اندازد و طبخ کند با آتش
نرم تا نیمه باز آید و صاف کند انگاه بگیرد از سرکه مرداسنگ سه جزو و هر
با هم بیامیزد انگاه بگذارد تا بر زبر او ببندد انگاه آب را روی او صاف
کند انچه در زیر او باشد بگذارد تا خشک شود و انگاه چهار یک قشر البیض
و چهار یک او نوشادر در مصعد در و کند و نیکو بسا در میان دو قدح عرق
کند بارها بهر طریق که خواهد کند تا همه حل شود پس آب دهد هر چیز را که
خواهد از زرنیخ و کبریت و کحل کند و آب دهد و تشویه کند تا انگاه
که بر صفحه برود و دود نکند و غوص کند دیگر شنگرف رومی را از ابن
عذرا تشقیه کند دیگر دو فرنگ و بسا و بیزد هر یک من را دو من خل خمر کند

و در دیگ کند و بجوشاند باتش نرم تا انگاه که ثلثان برود و ثلثی بماند انگاه
سرد کند و آب صاف او را جدا کند و بوزن در آرد انگاه چهار یک این
حل را دیگر باره فرنگ تازه شحم در او اندازد و در دیگ کند و دیگر
بجوشاند باز بهمین منوال تا انکه سرخ شود جمع بگذارد تا [illegible] شود
انگاه صاف کند پس بگیرد سه جزو از این سرکه فرنگ و یکجزو سرکه مقطر
و در هم ریزد و بیامیزد و بهم میزند تا انگاه که مانند جغرات شود چکیده
و در چیزی کند و در افتاب بگذارد [illegible] شود انگاه در شیشه آکنند حل
نهند تا حل شود مانند زیبق سفید پس بگیرد شنگرف چندانکه خواهد و از این
محلول او را آب دهد و کج کند سه روز انگاه در شیشه مطین کند و تشویه
دهد یک شبانروز و چون سرد شود بیرون آرد و صحیفهٔ مس پاکیزه برو
طلا کند و در آتش گذارد و ببیند اگر در صفحه غوص کند و برود تا نفوذ
کند نیکوست و اگر نه باز اعاده کند تا تمام شود انگاه یکدرم از وی بر [illegible]
زهره پاک کند [illegible] او را که قمر [illegible] گردد دیگر بگیرد براده ارزیز یکجزو و
بابکجزو و سیماب زنده [illegible] کند و یکجزو زیبق مصعد برو ریزد و کج کند
نیکو انگاه در شیشه کند و در الت حل نهند تا حل شود و بر طالب [illegible] را

که از این آب دهند تا ثابت گردد و تشمیع حاصل شود دیگر آنچه که زیبق
و کبریت را قایم کرد انه انیست بگیرد صابون یکجزو و نشا یکجزو و کج
کند و در شیشه کند و در زبل دفن کند تا حل شود و آب گردد تشمیع ماند سیر
پس تر کند بهر ارواح تصفیه کرده و سوخته را تشمیع کند و حل کند قایم
گردد

باب ۱۵ در تصعید احجار

بدانکه تصعید احجار بر سه نوعست یکی انکه
تکلیس کردن او مداومت کند تا تصعید حاصل گردد بسبب لطیف شدن
اجزای او دویم انکه زیبق را با وی درآرد و ملغمه کند سیم انکه نوشادر در وی
درون آرد و حکما گفته اند زیبق در تصعید احجار ممکن تر است از نوشادر
بسیار و بعض حکما گفته اند جمله را جز زیبق تصعید نتوان کرد و این
سخن راستست تصعید صابین بگیرد کلس صابین از هر کدام که خواهد
یکجزو و یکجزو زیبق ملغمه کند تا همه سیاه تمام شود و بهم آمیخته گردد پس از آن
در اثال کند و آتش قوی بر افروزد از اول روز تا آخر روز تمام و
بعده سرد کند و سر اثال بگشاید بیابد کلس او مصعد شده اگر چیزی باقی مانده
بشد باز ملغمه کند و عمل اعاده کند تا همه مصعد شود تصعید شمس و او شیشه
است حمره را و طریق او آنست که بگیرد کلس شمس یکجزو و ملغمه کند با

چهار جزو زیبق و مثل زیبق کبریت اصفر و مثل او زاک و آب نوشادر
بخورد او دهد و در سحق و در اثال کند و تصعید کند چنانچه گفته شد و
آنچه بر بالا اثال برگیرد و آنچه در نشیب بود باز سحق کند و آب دهد بهمان
طریق و تصعید کند بعده زاک زرد را حل کند و این محلول مصعد را
آب دهد و تشویه دهد بارها تا همه او یکجز شود رنگ دهد یک جزو او
سی جزو قمر را شمس گرداند نیکو تصعید دیگر مرهم بگیرد کلس قمر یکجزو با چهار جزو
زیبق ملغم کند و تشویه نماید بعده با سفیده بیضه و سحق کند باز تشویه
دهد و نیمه او زیبق زرنیخ متبخص که در و سواد نباشد با او صلایه کند
بآب نوشادر یکروز تمام پس در اثال کند و تصعید کند باتش قوی
روز دیگر بکشاید بر بالای او آنچه برخیزد برگیرد و با آنچه در زیر مانده است
جمله سحق کند و آب نوشادر دهد و باز تصعید تا همه مصعد شود و
بارها تشمیع کند و حل کند و عقد کند رنگ دهد یکجزو از و با نصد جزو
زهره را قمر گرداند تصعید زهره بگیرد کلس نحاس نیک نرم و بشوید بآب
یکجزو از و سه جزو زیبق ملغم کند و سه جزو نوشادر با او یار کند و سحق
نیکو پس در اثال تصعید کند چنانچه تقریر افتاد و این زهره مصفا

خمسه

قمر را رنگ دهد مانند شمس و شکی نیست و جمله حکما برین متفق اند تصعید
مریخ بگیرد حدید و بشوید بآب نمک تا سواد از و بیرون آید آنگاه
بآب خوش بشوید تا شوری از و برود پس مثل او زیبق و مثل او زرنیخ
مصعد سحق کند بآب نوشادر و اثال کند تا مصعد شود و تشمیع کند و حل
سازند و عقد نماید قیام دهد یکجزو از و صد جزو رصاص و زیبق قمر
کرده اند باب شانزدهم در تدبیر زاکها بدانکه قلقندیست زاک سفید است
و قلقند زاک سبز است و قلقطار زاک زرد است و سوری زاک
سرخ است و این زاک عزیز و کم یاب است و عزیز سوری است در عمل حمره
و این زاکها چنانچه از کانها پیدا می شود و حکما نیز این را تدبیر
مرکب کرده اند بگیرد قلقندیست و شب سفید را آنرا بآب حل کند
و صاف کند و زنجار و زاک حل کند و تقطیر کند و با این آب شب
صاف بیامیزد و عقد کند او را همانا قلقندیست کرده و بهتر
از کانی تدبیر قلقند بگیرد زاک زرد و حل کند آنرا بآب و صاف کند
و سونش مس در و انداز و بپزد تا سبز شود آنگاه آنرا صاف کند
و بگذارد تا منعقد شود در تدبیر قلقطار بگیرد زاک را و حل کند و صاف

کرم دانه انگاه مثل او زعفران حدید در وی ریزد و حل کند و نیک بپزد
و صاف کند آب او سرخ بیرون آید و در بعضی اوقات قایم مقام
سوری بود باب هفدهم در تدبیر ملحها اول ملح قلی بگیرد پارهای قلی سفید
دانه انک بسیا و بر وی ریزد هفت چند او آب و بگذارد هفت روز
انگاه در دیگ کند و بپزد تا نیمه باز آید انرا در کوزها کند و بدارد تا نمک شود
و بر کرد کوزه بندد و آن نمکها کرد آرد و باز در کوزه جدید کند چند بار
تا بالتمام بستاند تدبیر ملح رماد بگیرد خاکستر که بر وی شوری باشد و آنرا
باب ترکند چنانچه بالا گفته شد انگاه بجوشاند هم بران طریق که
ملح بول بگیرد ده رطل بول صبیان را و انکه در قرابه کند و با فتاب نهد چهل روز
در وقتی که هوا گرم باشد اگر منعقد شود ملح گشت نیکو و اگر نه قرابه در گل
حکمت گیرد انگاه بر خاکستر گرم نهد و هر گاه خاکستر سرد شود دیگر بول
او مینهد تا منعقد شود مانند طبرزد تدبیر تنکار بگیرد ملح قلی سفید   تنکار
یکجزو و نوره سفید صاف که سه جزو و شیر گاو بیشی بر و ریزد انقدر که
ترشود انگاه بپزد و منعقد شود پس گلوله کند وقت کار در عمل آرد
باب هژدهم در معرفت میزان بدانکه اکسیر بر سه وجه است اول آنست

که در هر عمل وزن بر دارد و نگاه دارد و این وجه درستترین وجهی است
و این عمل را طریق میزان خوانند وجه دویم که عمل کنند قیاس میزان طبایع
که با اکسیر خواهند وجه سیم آنست که عمل کنند تجربه و دران صورت که پیشتر
ذکر رفت این عمل را بطریق تجربه گویند و جمیع اکسیرها بر دو نوع است یکی
ابیض دویم احمر و این سه وجه که گفتیم انچه بدین کتاب ما اختصاص دارد
وجه طریق میزان درست است و در اجزا این باب آن وجه که عمل بطریق
تجربه است یاد کنیم تا تفصیل هر عمل معلوم شود اول بدانکه اکسیر ها هفده قوت
بود بعد د طبع و باید که بدانی که هر چیز در وی روح و جسد و نفس نبود امکان نبود
که مثل او ازو زاده شود و امکان دارد که ناقص بود بسبب نقصان وصف
محدود و چیز ناقص بود در و قایم نباشد و چیز در و وصف زیاده شود پس انچه
مانده بود در صواب بود و حکما گفته اند ترکیب اکسیر مثل ترکیب حیوان و چهار
عنصر بود و ازان چهار یکی روح است بر مثال روحی که ادمی راست و روح گرم
و تر است و ریش گرم و تر است جسم نفس است و نفس گرم و خشک است و هر
چیز که نفس دارد گرم و خشک است و آن در اکسیر کبریت است که گرم و خشک
و از حیوان باد جالست و رنگ در اکسیر ها مثل تلب است و مثل خون و جگر

و بدانسته که خون و جگر گرم و تر است و صفرا گرم و خشک است سیم جسد است
و مقام جسد در اکسیر عظام است یعنی مقام استخوانست در حیوان و
استخوان سرد و خشک است از جهت آنکه اگر در اکسیر جسدی نبود که ارواح
را ضبط کند و فراهم آرد و در و غوص کند اکسیر تمام نشود هرگز همچنانکه اگر
حیوانرا استخوان و مفاصل نبود روح در حیوان مقام نپذیرد و نفس درو
قرار نگیرد چهارم رطوبتست یعنی تری که علت نمو و افزون شدنست
حیوانرا اگر رطوبت نبود در حیوان مفاصل وی خشک شود حرکات نتواند کرد
وی سرد و تر است و آب را است و همچنین اگر رطوبت که سبب تحلیلاتست و موجب
فراهم آوردن اجزاست اگر در اکسیر نبود اجزای اکسیر بهم جمع نشود و بعضی
در بعضی در نیابد و جمله اجزا از یکدیگر جدا مانند و آنها همه خاصیت آبست
پس درست شد که اگر این چهار جنس در عمل اکسیر نباشد اکسیر وجود نباشد اما معلوم
و نهان این چهار چیز بر تربیت حیوان نیست و در وی پنج جواب حاجت
داریم که هر پنج جواب گوئیم اول آنست که گوئیم مقدار روح شش نفس باید و
مقدار نفس مقدار جسد باید تا از هر یک جزوی و آب بدان مقدار که پسندیده
و آن از سی جزو است تا نود جزو اگر زیاده کنند در آن خطائی نیست بدان

این عمل را و عمل کنند تا برسی بدان وجه که دوست میداری دویم آنکه روح
یکجزو باید و جسد چهار جزو باید آب شش جزو آنکه پسندیده تر بود سیم آنست
که روح سه جزو باید و نفس شش جزو و جسد هشت جزو بر سبیل آنکه اول
گفتیم که قوتها هفده است و آب مقدار حاجت باید چنانکه اول گفتیم
از جهت آنکه آب ممازج نیست بلکه آب از چیزیست بیرون که اجزا را
بصلاح می آرد چهارم آنکه روح یکجزو باید و نفس سه جزو و جسد پنج جزو باید
و آب هشت جزو باید چنانکه در پیش یاد کردیم که قوتها هفده جزوی و
هفده قوت دیگر بکار نیست و هرگاه که یکی زیاده و نقصان شود تدبیر
فاسد گردد پنجم آنست که روح سه جزو باید و نفس یکجزو و جسد هشت باید
و مصلح که از جهت بیرون در آید پنج جزو و سخن گوئیم که همه نیکوست تا معلوم شود

باب یازدهم در حصول دانستن حقیقت مشاکلت اسرار قوی ترین که
درین صنعت مرد حکیم را بدان احتیاجست و بدانستن آن فواید کلی
تواند بود تجربه بهر یک گواه عدل آن معنی تواند بود چنانکه حکما امتحان
کرده اند دیگر چنین آورده اند از قول ذالنون مصری و از قول جابر
حیان رحمة الله علیه و از چند کس دیگر از اکابر حکما که برین متفقند

که انچه اصول اکسیر است اول دانستن مشاکلت هر کس دیده بود تواند رسید
دویم دانستن اختلاط مزاوجت که محل آمیختن هر یک ازان داروها
چگونه بهتر است و آمیختن اجساد و ارواح و غیر آن چگونه باید آمیخت
و جفت توان کرد که در خاصیت اصلاح و فاسد نگردد و از قوت بفعل
در آید بسبب آنکه بیشتر ازین مبتدیان از خطا در موضع مرافقه آنست
که ترکیب داروها بصواب ندانند لاجرم آن قوتها نقصان و تفاوت
پدید آید و بخاصیت بدل گردد و از فعل بفعل باز گردد و عرض درین
آنست که کسی که ازین صفت [illegible] باید که معانی این را روشن بداند
چنانچه هیچ شبهه باقی نماند سیوم آنکه انچه از داروها ترکیب خواهد کرد
وزن او در وصول درجات طبایع کمال و نقصان آن هر یکی اورا
معلوم کند چنانکه در میزان بیان کرده است و ما بعد ازین تقریر
کنیم چهارم آنست ازین اصول که ارواح و اجساد چنان [illegible] که چون
آتش بسیار بوی رسد البته از یکدیگر جدا نشوند و بخار نکنند و سوخته و فانی
نگردد بلکه گداخته کردند و چیز اورا بر جوهر آتش گداخته اندازد در ان عمل
و از طبیعت متغیر گرداند چنانکه مس را نقره و نقره را زر گرداند حکیم افلاطون

گوید که چیزها احوال چهار طبع معلوم و تجربه شده چنان [illegible] که این چهار طبع که امهات
عالمند در اصل جواهر موجودات مرکبند اما بدلیل تفاوت بزیاده و نقصان
بعض از آنها با یکدیگر فضیلت روحانیت یافته اند و بعض بعلتهای معدنی
گرفتار شده اند و در سیاهی و تباهی غل و غش و جهد اغیار ناموافق اسیر
و مبتلا گشته و جهد به آنچه معانی باز کرد داتش هفت است و از انهمه هفت کوکب
نسبت کرده اند و دلیل نموده که هر یکی بکدام کوکب تعلق دارد و کمال و نقصان
هر یک از چه طریق تواند بود و علتهای بعضی را چگونه دفع باید کرد و ازین جواهر
هفتگانه که شرح داده شد و هر یک بتفصیل باز نموده اند چنانکه آفتاب را شمس
گویند و از جواهر آتشیت زر سرخ او راست و طبع او گرم و خشک است چنانکه وی
بسیار نباشد و باعتدال نزدیک بود و چیزها از داروهای اصلاح جمع گردد تمام اکسیر حاصل شود
بدین جهت حکما زر را اکسیر شمس گویند و همچنان قوت را از دیگر ستارگان
روشن تر بود روحانیت او را که از قوت بفعل آید بعضی که زرهای
عالم در معدنها و کوهها و ریگها به پیشه از برد دیگر جواهر معالجت باشد
بدان سبب که او در اصل لطیف است و عرض درین باب باز نمودن دانستن طبیعت خاص اوست

ماه قمر گویند و از جواهر آتشی نقره او راست و طبع او سرد و تر است و لون
سفید که بر سبزی زند و چنین حکما دارو بر نحاس افکنند فضه کرده اند و با داروی
سفید بیامیزد و آن تمام سخته کرده و حکما این اکسیر را قمر گویند و چون بر نحاس
افکنند از او فضه کرده اند و سفیدی او هیچ وقت باطل نگردد و اینجا بسلامت بیرون
آید و آن هر دو جوهر روحانی که گفتیم خود هیچ علاج و درمان حاجت نیست و در
اصل خود هر دو شریفند زحل از جواهر آتشی سرب او راست و طبع او سرد و تر است
و لون او سفید که بر سیاهی زند و حکما کیوان را زحل خوانند و ابو الذهب نیز گویند
و آن جوهری گران سنگ است و گدازنده در آتش و قوت روحانیت واو در
اصل خود به گوشت تعلق دارد بدان سبب سیاهی و تیرگی بر آن غالب گشته است
و علت دیگر در آن آنست که زود گدازنده است بسبب آن در آتش مقام
نتواند کرد که طبیعت مخالف او بخش هر آینه زودتر گداخته شود اما از کلی او
در طبیعت گفته اند که اکسیر را برنگ معاونت کند چنانچه او را اندر صواب
پاکیزه بماند و اگر سرب را اندر آن اندازند هر آینه متغیر گردد و او زر را شایسته
تر بود از مس و برنج و سرب را به طبیعت که خواهد از سرخ و سفید تر بر

تواند کرد

تواند کرد

مشتری از جواهر آتشی ارزیز راست و حکما گفته اند ارزیز را مشتری و
ابو الفضه نیز گویند و لون او سفیدی بود که به زردی زند و او سعد اکبر است
و او نرم و پاکیزه است در اصل تکوین اما در معدن سیاهی عارض و تباه
و رنگ خشک و زود گداختن آورده و پاکی در او موجود است که اگر چند
علت در او نبودی خود نقره بودی اکنون علتها اگر از او زایل شود او را
قوت کمال در آمیزش پدید آید و چون آمیخته شود رنگ پذیرد و بدرجه
کمال رسد و متغیر نگردد مریخ از جواهر آتشی آهن او راست و طبع او گرم و
خشک است و حکما او را مریخ گویند و قوت و صلابت او پوشیده نیست
و آمیختن او با جواهر آتشی دشوار است چون آمیخته کرد در هیچ حال جدا نتوان
کرد و نگردد و آنچه از قول افلاطون می آید آنست که گفته است آهن در اصل
خود سیماب است بسته شده و لون و رنگ او برنگ سرخ میل عظیم دارد
و سفیدی و سیاهی بر ظاهر او غالب است چون جوهر لطیف که بعیب و
کراهیت است و بطبیعت و ثقلت همه رویها استعداد او تمام دارد
و گدازنده و آمیزنده است بر سفیدی ترکیب او محال تواند بود و دشوار است

آمیختن او همچنانکه هست اما چون حکیم ماهر باشد بر او آسان بود خاصه
چنین معنی که درین مختصر یاد کرده‌ایم و در هیچ اصل تعیین نکرده‌اند یک موضع
هر آینه گفته‌اند و درین فصل بضرورت آن قدر یاد کرده شد که در وجهت
و ترکیبت بسیار مواضع بر و حاجت افتد و آمیختن او بر اهل بصیرت
پوشیده نماند که چگونه ممکن باشد و اگر بسته باز باید که این معنی بر ایشان
ظاهر و روشن گردد در باب تکلیست نگاه کنند غرض حاصل آید
زهره از جواهر آتش مس دارد و طبع او گرم و تر است و لون او سفید است
که سرخی بظاهر او غالب و او سفید الصفرات و چون ازین علتها فارغ
شود سفید گردد دیگر در میزان طبایع جواهر و ترکیب آن و گرمی و سردی آن
و تری و خشکی آن و صلاح و فساد هر یک ازینجا باید کشید تا بر طالب آسان
گردد و زود دریابد چنین بباید بپرهیزد ازین عمل مگر کسی که دانا باشد و طبع
و معرفت افلاک و انجم و بروج دانسته باشد به آنکه هفت فلک است
و بروج دوازده و هر فلکی ازین افلاک را ستاره‌ایست و این ستارگان را
دو برج تعیین است مگر شمس و قمر را که ایشان هر یکی را یک برجست و

ترکیب

ترکیب این هفت جوهر ازین هفت ستاره و طبایع برین وجهست
قمر فلک اول به آنکه فضلا از ترکیب قمی است و برج او سرطان مفرد و سرد
و تر است و سردی او چهار درجه است و تری او شش درجه و در وی گرمی
و خشکی نیست البته و دلیل آنست که نقره در زمین تباه گردد از بهر آنکه تری
او با تری زمین بیامیزد و اگر در وی گرمی بودی تباه نگشتی چنانکه شرر در
زمین بعیار زیادت گردد بدان گرمی و خشکی که اندر روست و سردی و تری
زمین در و اثر نکند و هیچ نقصان نگردد و بعیار بیشتر گردد عطارد
اندر فلک دویم است و برج او جوزا و سنبله هست جوزا گرم و تر است
گرمی او چهار درجه و تری او شش درجه است و سنبله سرد و خشک است
سردی او شش درجه و خشکی او چهار درجه است بدان سردی که در وست
با سیم بیامیزد و تباه نگردد و بدان اثری که در وست با ارزیز بیامیزد
و تباه نگردد تا او تباه نباشد و او را زیبق و روح الاجساد خوانند و
ام الاجساد و غواص و فرار و وفا و او را عطارد خوانند و او طیار است
و اگر او را علاج کنند چنانکه بباید کرد در حال نقره گردد و اگر بر نحاس
افکنی سفید شود و از آتش نگریزد و علاج کردیم زهره در فلک سیم است

عقوب

وبرج او ثور و میزان است ثور سرد و خشک است سردی او پنج درجه است
وتری او پنج درجه حسن میزان منسوب است هیچ ازین جوهرها ازو لطیف‌تر نیست
زیرا که او معتدل است با چهار طبع اگر با ذهب بیامیزی بیامیزد و تباه نکند
واگر با سرب بیامیزی تباه نکند واگر با داروها علاج کنی فضه گردد و
وعلاج یاد کردیم وشمس در فلک چهارم است بدانکه ذهب از ترکیب
شمس است و برج او اسد و گرم و خشک است گرمی او پنج درجه و خشکی
او پنج درجه است قوی‌تر و درخشنده‌تر از جواهر دیگر گران و سنگین‌تر و
در زمین عیار زیاده کند و باطل نشود و هیچ جوهری با او از نحاس
نزدیکتر نیست و با او بیامیزد و با ورق بیامیزد زیرا که ورق سرد و تر است
مریخ در فلک پنجم است و حدید از ترکیب اوست و برج او حمل و عقرب است
حمل گرم و خشک است گرمی او شش درجه است و خشکی او چهار درجه و
عقرب سرد و تر است سردی او شش درجه و تری او چهار درجه و زعفران
ازو سازند و اگر زعفران با ورق بیامیزند ورق را زنجفر کرده اند
وعلاج او یاد کردیم مشتری را فلک ششم است و رصاص از ترکیب
اوست و برج او قوس و حوت است و قوس گرم و خشک است گرمی او چهار

درجه

درجه و خشکی او شش درجه و حوت سرد و تر است سردی او سه درجه تری
او هفت درجه است و آن جوهری لطیف است و بدان خشکی که اندر وست
و بدان گرمی که اندر وست نرم و اگر با سیم بیامیزی سیم را تباه کند و اگر با
آهن بیامیزی بدان سردی که اندر وست به آتش پای ندارد و آمیخته
با آهن چنانست که روغن با آب و اگر بوی او بزر رسد زر را تباه کند
و اگر علاج کنی نقره گردد و علاج یاد کردیم زحل فلک او هفتم است
و سرب از ترکیب اوست و برج او جدی و دلو است جدی سرد و خشک و
سردی او سه درجه و خشکی او هفت درجه و دلو گرم و تر است گرمی او هفت
درجه و تری او سه درجه و او بر زبر همه افلاکست و اندر همه جواهر بیامیزد
و تباه کرده و باز بیرون آید ازو و اگر علاج کنی صنعت تمام ازو حاصل
آید و علاج او یاد کردیم دیگر طبایع عقاقیر و حسن درجات هر یک
بیان کنیم بدانکه کبریت سه لونست سفید و سبز و زرد و همه گرم و خشک است
و سوزنده گرمی او پنج درجه است و خشکی او پنج درجه و زرنیخ سه گونه است
زرد و سبز و سرخ و همه سرد و خشکست سردی او دو درجه و خشکی او هشت درجه
ولیکن سرخ قوی‌تر است زیرا که اندرو گرمی هست و هیچ چیز نیست که جواهر را پاک گرداند

این صفحه خالی بود
اسپهان را در ینجا نوشتیم و جای نسخه اصل نداشت
ب ملغب سفید قرار ۲ ادام قمر دار شکنه ۱۲ طرطیر ۱ فلفل
ب نعفنید ۳ ام خالص ۲ ادرحل کنیب شود و عقد شود در یار بکار داده آید
در قرع و آن بریزد در کیبه مفروج ۲ ادار شکنه سم الفار بعد از آن جای ملغمه بگذارند بعد از آن
ایضا قمر ۵ عسید نفسیه بیست دار یک پاره میان دو کاسه چینی بکنند و یک آتش دهند بعد از آن
کار از این ممکن شستند قایم در نهایت ساید و ملغمه ادران بکرد سم الفار ۲ عد ش
این اصفی بهوانشت ۵۰ عسد طرطیر ۲ عد ش
و مرکب توش تکلیف و ابخت ۲ ذراع بعده بعد از بشوید دیگر کنی تیز
ی هامانند بکن بر پنج قاعده رییع کرناسی را سنق باید بعده ۲ ام ش آب ده
یما قمی سمک شنار حاب و آخر آب جاف بر بالان او بریزد و پاره بزند تا بچسبد و آب دهد
سمی بلیغ نماید و موافق به حصه آب جانب بر بالای او بریزد و درقدح ملوح آب بالای زغال
بعد آتش شعال قمر در سه شعال تلیع بیکم تبدیر بوته بگذارد و در قدح بریخ تا آب بالای آن آب
گذارد و این نقره گداخته را در آن و آب نوشادر و کبریت را بر بالای او بریزد تا تمام شود
را بخورد به سه مرتبه و او را آتش بدارد تا حک شود اگر خوب سفید شد فبها و الا دیگر سه شعال
نوشادر و نصف او کبریت بطریق اول حل کند باز بهمان طریق آب بر بالای او بریزد و بگذارد
مایه می دهد چنان سفید برآرد و بشکند الامر که ذکر شد بهمین طریق عمل نماید اما اجزا تمام
در هاون انداخته حیلا به نماید و بعد از آن بول الباکره دوازده ساله را گرفته آنقدر داخل کنند
عرض کند و حیلایه کند تا آنکه در زیر حیلایه خشک شود آنگه بمکدان جس سرخ را
گرفته و السته زرد آن تلخ را
نرم

نرم بکوبد با سرجه چند
و در نمکدان مذکور نهاده در کند و اجزا سنه
در نمکدان گرده بعضی از آهن محکم ساخته نصف
مذکور ریختن آتش نان بانان و مثل آتش بر بدن اجاج بیرون آرد
و در تنور ساعت علا آتش نان تنور بگذارد و در دو دیگر صباح بیرون آورده اخگر
در میان آتش و نصف بیرون و در تنور بگذارد و شب بکر بعد از آن بیرون آورده اخگر
وسمی بیوان در تنور بهمان قاعده بگذارد و شب بکر بعد از آن علا دیگر عسید ربع بنوشت یک
از زرد و بکمثقال از دهانه نقره و قلع صلابه شعال با هم بطرح اسارد علی دیگر ۱ عسید بار
در طرطیر سفیص ملح بارود عقاب دو اوشفت ملح القلیا ملح اندرانی همه موافق وتنه کار
علق با بس و با نقره اما باد [سهو است] علق محلوب و آب پاش عنصل و بوره ارمنی ۱
واندروت و ثب با نا و با هم جمع و بوزن در بوته کند و الطا بر سس ریزد و بعد مادر بوته
بگردد و بر زیر آورده تا سرد شود اگر یکمثقال نقره شتری انداز از نقره کرده اما بکیرد در زنو
روح توتیا سم الفار نوشادر زرنیخ ورق دار شکنه طرطیر اجزا به مقدار زرنیخ
با روح توتیا ملغمه کنند و دار شکنه و سم الفار و نوشادر در جدول ریزد و سحق بلیغ نماید و بعد
طرطیر و علم اصفر و زرنیخ مغسول بیرون ریزد و دیگر بار کشف کند و با بیه گاو خمیر کند و در کوزه گیلی
با آتش زبل نرم کند دو شبانه روز بعد از آن بیرون آورده در بوته کند و در کوره نهد و دیگر از
سبکه سفیدی بیرون آید که بر آتش زهر منقرص کند بایک با یک قراضه بکه از تحلیلات و قابل ایم
در عمل طاسین بکیرد روح توتیا عسد ملغمه کنند سم الفار مصعد علم مبیض طرطیر ملح آنجا
اگر عقاب بهتر بکار آید دهن الزیت چند آنکه غلیان نخورد بعد از آن حقه نمکدان بکشیرا کون
ملمس کند و اجزا مذکور سحوق بر آن ریزد و وصل محکم بنبد تخم و آهک و خمیر کند و خشک کرده بمقدار
آهن بجد و تخمی در زیر مغسول بکوبد تا خوب محکم شود و گل حکمت کیرد و خشک کند بهشت روز آتش دهد
چهار شبانه روز بغایت نرم و هموار و دو شبانه روز
آتش وسط و دو شبانه روز

صفت در مزاوجت که اصل دوا میست

بهتر از و واو در عمل نقره قوت کند بدانکه نوشادر دو گونه است یکی معدنی
و دیگر حیوانی و معدنی سفید و روشن و او از همه بهتر است دویم زرد رنگست
و تیره فام هم بعد حیوانی هم دو گونه بود یکی از عذره مردم و یکی از شعر و هم گرمست
و هم حل کننده گرمی او شش درجه و خشکی او چهار درجه و جمله روحها و جسدها
با نوشادر باشد حل شود زاج چهار گونه است سفید و سبز و زرد و سرخ هم بعد
هم گرم و خشکست گرمی شش درجه و خشکی او چهار درجه و هر چیزی را رنگی
توان کرد باب هشتم در مزاوجت اکنون آغاز کنیم مزاوجت که اصل
دوا مست و اگر این معنی را همین برمز بگذاریم که حکما گفته اند همین قدر
پس معلوم نگردد که ایشان باشاره گفته اند چنانکه طریق مشاکلت
و مزاوجت وجز آنکه گفتیم یاد کنیم که بهتر صناعت برین چهار چیز است
و باز در کتاب ایشان آورده است که طریق مشاکلت وصیت کرده اند
هر آینه در صناعت دانستن مشاکلت از لوازمست و باز کتاب کشف
الرموز بعضی از آن گفته اند و عاقبت پوشیده داشته اند اکنون در شرح
مزاوجت گفته در کتاب الرحمه ابو موسی جابر بن حیان صوفی رحمه الله علیه
آنست که گفته طبایع چهار است چون آتش و باد و آب و خاک که ما را
با آمیختن این جمله حاجت است و ازین جمله دو طبع لطیف اند و دو طبع کثیف

آنگه می باید که آن دو طبع کثیف را لطیف کنند تا جمله لطیف گردند و بعد از آن
جمله را عقد کنند و باز در کتاب دیگر شرح گفته اند که مزاوجت باید برین طریق
باشد و صفت مزاوجت که شرح گفته اند از گفتار سقراطیس و ماریه حکیم
و جعفر صادق علیه السلام و جابر حیان صوفی رحمه الله علیه و این جمله اتفاق کرده اند
هر یک بوقت خویش با یاران و دوستان خود باید که میان آب و آتش
بحکمت آمیخته کرده اند و میان هوا و زمین و آب و آتش بحکمت آمیخته کرده اند
آمیختنی محکم که چون آتش او را عمل کند تفرقه نگردانند و اگر کسی خواهد که ایشان را
از یکدیگر جدا کند البته میسر نگردد و آن دو جوهر که لطیفتر باشند یعنی هوا
و آتش ایشان را حکیمان نر گفته اند و این دو جوهر دیگر که گران سنگند
یعنی آب و خاک ایشان را ماده گفته پس حکم کرده اند که جفت میان نر
و این ماده کان بدید آید هیچ علتی در ایشان موجود نبود هر آینه از ایشان
فرزندان شایسته تمام صورت بدید آیند اگر در ایشان چیزی از نر و ماده
بهیچ حال فرزند موجود نگردد اگر چه کوشش بسیار کنند و این معنی و دلیل آنست
بر آنکه اعتدال بر طبیعت دارو باید و آنچه بعضی از حکما گفته اند باید ساختن
اکسیر در فصل بهار باشد آن اشاره است به راز که بعضی فصل بهار در گرمی
و تری و سردی و خشکی معتدل است و بیشتر خطا که مردمان را افتد درین معنی

آنست که میزان طبیعت را نگاه نتوانند داشت و علاج که در او ثابت شده
دفع نتوانند کرد پس باید که بوقت مزاوجت احوال ادویه انگور دانند اگر
علتی ظاهر شود این را بطریق حکمت دفع میکنند چنانچه طریق مزاوجت معلوم
گشت باید که اعتبار از ظاهر چنان نگه دارد که قانون راست بهیچ وجه
زیادت و نقصان نباشد چنانکه امکان دارد رفق و مدارا کنند تا نود
بهر دفعه آتش زیاده کنند بار دفعه پس آتش قوی کنند تا صاف و پاکیزه
برود و هیچ تیرگی و کدورت باقی نماند پس چیزی دارو بدین درجه رسید
پیر تمام کامل حاصل شد و آنرا بر هر چیز که اندازی از هر جوهر آتش آنرا
تمام شریف گرداند و رونق و طراوت و گرانی در وزن و سلاعت
در و موجود گردد و هیچ نوع کسر را در دنیا و آخرت بدان برابری نباشد و
کرامات بزرگ یافته بشود حق سبحانه و تعالی ابرار به تحقیق و منازل
شریف برساند والله اعلم بالصواب تمت الرساله کنز الحکمه
تجارت شهریاری بعون الله و حسن توفیقه فی الظهر یوم الاثنین
۲۶ شهر صفر والخیر بالظفر ۱۰۹۲

بکیرد تازه ماتش اول اغسل نموده بصابون وخشک نموده در باید
بعد مقراض کرده و سحق و مبلیغ کرده و در قرع مطین تقطیر کند باتش نرم
بعد از آن رد کرده مقطر اتش بر الملغم یقطر بعد از آن تعفین بدر که تا بستان
باشد یکهفته و اگر زمستان باشد یکاربعین بعد از آن تقطیر ثلثیا
و تعفین بطریق اول تا مرتبه هفتم بعد از آن عقد نموده و علامت
عقد آنست که مرکا جو هر اند احتقد شود باتش دود از او بر خاسته
نشود و باز حل نموده ملح را از او اخذ نموده و ثانیا عقد نموده
باز حل نموده و سحق بلیغ نموده باز تعفین کرده باز حل و عقد کرده
بعد از آن یکمثقال از معقود بر پنجاه مثقال زیبق طرح کرده منعقد
کرده و یکمثقال از این زیبق بر صد مثقال طرح کند و این کمال
سهولت است لیکن مشکل و موقوف بفهم عامل فافهم ذلک

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

پاخط سفید عمل خوب در زمین گرامی باشد این ایشان کند

هو العالم الحکیم	بیاره ملح طبری سنار	ملح طعام سفید سنار	ملح شخار سفید سنار	شب یمانی سنار
شوره قلمی ۳ تار سنار	نشادر رجاوند سنار	تنکار اصلی بوره نیم سنار	جیر حیوانی جیر معدنی ۲ سنار	
ملح محرق عشار سنار	ملح خرفه سنار	ملح کرنج محرق سنار	سنگ تیار سفید سنار	
الغام روح عطارد سنار مسحوق	بیضة البیض ۲ سنار	اسحب محرق سنار	تنکه سنار	
ملح اشنان کلک سنا	زرنیخ زنگار علادو اثمد الصابون ۲ سنار			

اعلم کند در اینجا نیز حل جمیع کذا لهد در آفتاب
یا آتش اول بیاید حل شد سرکه ذنیب یا عنب بیاز الجمعه
و عتیق باشد یکحقه هر روز بشولاند یا چوب تا خشک
شود تا پنج یوم خشک که شد خل جدید دهد نیم حقه
با یکهفته بعد بیاید بول گاو ماده یکدبک بر بر نزد
بالایش شود بعد بشولاند تا خشک شود بعد بیاید
بول گاو یا گوسال یکدبک بر سر نزد بالایش شود بعد با چوب
بشولاند هر روز تا خشک شود تا هفت یوم تمام است
یا قرع قابله کند یا با قرع انبیق بچکاند مقطر کند سفید ختم
در اخر بر نزد دو سنار بشولاند تا خشک شود در
قرع انبیق تقطیر کند بچکاند این کلید مفتاح جمیع الاکسیر باشد
نفس و روح جسد مثلث الکیان مربع الکیفیات انشاالله تعالی اعلی
خواهم از تو

[illegible] با ملح [illegible] یکروز صلایه نموده
پس در کاسه کاشی مطین با آب لیمو طبخ دهند
دوازده ساعت پس غسل دهند با آب گرم و این
عمل را مکرر کنند پس در روغن کنجد طبخ دهند
تا سواد بالمره رفع شود و این رکن اعظم است

نقل مس بران عمل حل شمس
[illegible] ق عقاب محلول قمر [illegible]
[illegible] محلول قمر [illegible]
[illegible] با زجاج واسع [illegible]
[illegible] طاهر حتی [illegible]
[illegible] قمر دهن [illegible] صلایه نموده

عمل سنگ سرمه را بالسویه با شوره صلایه نموده
بوته ترشح نموده کم کم در بوته ریخته تا شوره سوخته دوازده
سنگ سرمه آب شود در [illegible] ریخته بعد [illegible]
روپیه و نیم مثقال قوی یک روپیه و نیم از سنگ مذکور
تطعیم او کنند یکمثقال و نیم کم القار سحق یا از [illegible]
وقت تطعیم کنند بعده دو روپیه روغن زیتون بر او
او ریخته سبوس گندم ریخته و فرو سبوس سوخته
بر دران
بر دارد تا سرد شود اگر خوشتر فهمد ذوب نموده
نحل ریخته بر دارید تمغه
طابقه دهن طاهر سیمق
ویقطر تماثل رضه
ولد حواص کبر تمت

ن

است سه نوبت بباید که اخت تا روح محض گردد و کبریت احمر شود و در وزن
سرب نیز آید ذوب سه گانه چنین باید کردن که در زنجار بیان کرده ام
و هر نوبتی که اخته را وزن کبریت احمر اضافه کردن در نقصان با وزن
اول بیرون آید در نوبت سیم که ذوب یافته است اکنون روح مطلق است
سیاهی از او زایل باید کردن تا سرخ و شفاف گردد چون بیرون آید و سیاهی او ببول
منتهی مقطر مذکور زایل شود انکه گفتیم که نوشادر از وی تصعید کنند بطبخ حکمی
نرم در قدح زجاج یا چینی مطین و چندانکه بول سیاه و تیره شود بو بیزد
و بول مجدد بکنند تا بحال خود باند و از او در روغن زیت خالص خالص
طبخ کنند چندانکه روغن سیاه و تیره شود بو بیزد و روغن مجدد بکنند تا
بحال خود باند بعد از آن از او در بوطه کرده تابد و در عسل یا نحل مقطر ریزید
تا مانند یاقوت احمر سرخ و شفاف بیرون آید و چنین در بوطه تابد در
زاج اصفر محلول میریزد که بهمین دستور سرخ بیرون آید و هر نوبتی زاج
محلول مجدد می باید کرد و اگر بعسل و خل مقطر همچنین کرده در بوطه بریان
می تابد و در روغن زیت غمس میکنند سرخ و لطیف بیرون آید همچنان
چوب گرم و در عسل و نحل مقطر میریزد سرخ و لطیف بیرون آید انیت کبریت

کبریت احمر ابن ...
مس را با گوگرد زرد
هم وزن مکلس
بازار مفرد

احمر اکنون شرب محلول را براده باید کردن و ۶ دینار براده را یکدینار
و دانگی کبریت اصفر چوانی اعنی زرنیخ البیض ملوق و دانگی زاج اصفر قبرسی کوع
و صلایه کند تا ده و وزن شوق دوازده دینار کرده در خمره مطین کرده
در تون حمام نهد و یکروز بگذارد و بیرون آورد و پس البوطلین مشتزل
کند که مانند کوکب دری درخشنده گردد بیرون آید و حاجت بهیچ تدبیر دیگر
ت سه نوبت بتکلیس آن گوگرد احمر بگدازد که تمام است و اگر صد نوبت
بگدازد که هیچ در وزن او زیاده نگردد زیرا که روح محقق است اکنون
تدبیر او در القاس سه نوع است نوع اول یکدینار با یکدینار معدنی بگدازد و
در خلاص نهد چنانچه از خلاص بیرون آید یکدینار دیگر بگدازد بسته نوبت نوبت
زر محمر گردد نوع دویم یکدینار با یکدینار نقره رو بالسته نوبت بگدازد
و در خلاص نهد تا بسه نوبت که نقره بعیار پنج دانگ بیرون آید و هر دو دینار
دانگی زر معدنی بر نهد که حاجت بخلاص نیست نوع سیم جزو از جسد مبارک
محمر و دو جزو قمر و جزوی زر [illegible] نوبت بهم بگدازد و در خلاص نهد زر تمام
عیار بیرون آید ابریز محمر منور روشن احمر ناری مشرقی شنگرفی یاقوتی
مریخی نرم مزاج خالص خلاص لون تدبیر شکلوشاه است عمل کرد زر دوره

شکلوشاه

شکلوشاه کبیر با ایلا باب عمل سیم در کیمیا با قوت سیم در ترکیب جسدین که
آن یکی سیم مکلس است و تدبیر آن کردم و جسدی دیگر نوع حدید است و
افضل آن حدید محمر مکلس است و اگر ندارد سه جزو براده حدید غیر مکلس و نیم
دینار زرنیخ احمر شفاف مسحوق نیم دینار زاج قبرسی زرد یا سبز یا سرخ
و محق بخل غیر مقطر تا زعفران لطیف شود و بیک هفته کامل مانند [illegible]
و قرنج در الوان و لطایف و هیچ طریق ازین آسانتر نیست که پنج جزو
براده حدید غیر مغشوش و یکدینار زرنیخ احمر با زاج اصفر هم وزن کمی
و جمله را با خل مقطر محق در آفتاب تا زعفران گردد و مدت طولیش یک
هفته است [illegible] زعفران حدید ازین جسد ۶ دینار بر گیرد و از
م مکلس مذکور یکدینار تا ۶ دینار و از زعفران حدید یکدینار [illegible]
ساعت کامل محق کند و یک ساعت کامل تشویه متوسط حکیمانه بدهد و یک ساعت
فرو گذارد تا سرد شود باز یکدینار ازین جسد اضافت کند حدت زمان
محق سه ساعت و زمان تشویه یک ساعت و یک ساعت [illegible] تا دوازده دینار گردد
و جسد یکی شود آنرا [illegible] گداخت الا در بوته و اگر در بوته بگدازی زیان
آید پس این جسدین را از نجار باید ساخت بان ثابت محلول و ن ثابت

را بنمک نوره محلول می توان کرد و نمک نوره را هفت نوبت حل و عقد باید کرد
انگاه ن شاخ سحق میکنند و نمک محلول مذکور بخورد دش میدهد و تشویه میکنند تا چنین
حجر قایم کردد و ثابت و حل او در روده مستقر است در حمام گرم تا بحرارت حمام در
روده حل کردد آن محلول ثابت در خورد جسدین مذکورین ۵ وزن کرده باید
دادن و تشویه حکیمانه کردن بر سر کوره تشمیع یا در آفتاب معتدل تا انگاه که
زنجاری کردد و اگر آن ثابت غیر محلول ۵ وزن کنی چنانکه ۶ دینار از آن جسدین
مذکورین و یکدینار ف ثابت شاخ ۳ ساعت سحق کنی و نیم ساعت تشویه دهی و نیم ساعت
فرو کذاری تا سرد کردد با این حرارت بیست و چهار کردد لا زیاده و لا نقصان
انگاه بطریق نفس و روح و جسد و نفس و جسد بر سر کوره تشمیع بکدازی سه نوبت
انگاه بخل مقطر تشعیه میکنی چندان که جذب کند و در سحق بلیغ خشک میکنید در سایه
در سر صنعی که کرد و غبار نباشد این عمل کند تا یک هفته تمام کردد زنجاری از دو جسد
۵ وزن کرده و باز هر دو جسد با روح اعظم مصعد ثابت ده وزن کیمیا
سه نوبت بکداخته و بخل مقطر زنجار ساخته اینست درجه اعلای زنجار
و این زنجار ثابت است فضه مطوسه را چنین سه نوبت بتلطیف این بکداز
زر بجهد انکه عیار مغربا سبز شعاع تنکلوشای بیرون آید بیان تطویس فضه

جزو آهک

جزو آهک آب نارسیده مجدد و جزو قلیای اشنان شیره دار سفید
باهم سحق کنی و در ده جزو بول صبیان مذکر و مؤنث مناصفه کند و در خمره
مطین کند سر بر نهاده در آفتاب و هر روز چند بار حرکت دهد و روز دیگر
صاف کند و بوزن اول آهک و قلیا مجدد کند سه روز تمام و هر روز متحرک
کند انگاه صاف کنی و در قدح مطین بر سر کوره تشمیع طبخ میکند مع اکسیر
تا آب بلون اکسیر کردد و اکسیر در وی حل شود و اکسیر وی براده حدید است
یا زع خون حدید که با کبریت اصفر سفرده دو وزن کنی بوزن حق که آن ۶
دینار نغ آن حدید [illegible] با یکدینار کبریت و سحق دو ساعت و تشویه نیم ساعت
واعفا نیم ساعت چنین ۵ وزن کنی که آن ۶ دینار است در خمره کتان بندی
و در بن آب او ریزی و طبخ حکیمانه تا آب سرخ ارغوانی شود و اکسیر در وی
حل کردد و اگر زعفران مفرد ابر نهی باید که مشمع [illegible] بنوشادر غیر ثابت
و غیر محلول این است که الواح فضه را که بر آتش نهاده تا سرخ کردد و در
آب غمس کنی در باطن او غوص کند و مانند پر طاوس و قوس و قزح زنجار
ملمع بیرون آید انگاه در میان زنجار ملمع بکدازد و زنجار ملمع آنست که از
دو جسد و روح ترکیب کنی چنین این فضه مطوسه را به سه نوبت در تلطیف
زنجار بکدازد تا بجهد انکه عیار بیرون آید و بجره ده دیناری و انکه معقد سه نوبت
بکدازد اما شعاع آن سبز نبود چنین زر مغربا تنکلوشای و اگر این فضه

مطوسه و در تلطیف مس مکلس مفرد یکبار از سه نوبت چهار دانگ و نیم بعیار
بیرون آید و این اسرار بیادگار از من یاد دار که هزار جان جهان ارزد
و صد هزار معدن کان آن ارزد و هزار خزینه در و لؤلؤ و مرجان ارزد اگر
یکدینار فضه رد باس با یکدینار کبریت اصفر یکبار در بوته سحق پذیر شود
مکلس ای تشویه دهد تا بد و نوبت بوزن راست آید بعد از آن در میان
نحاس مکلس تلطیف یکبار از چهار دانگ عیار بیرون آید زری سبز شعاع
نکوشا پس و این عمل در غایت آسانیست و خزاین ملوک و سلاطین
عالم ازین معمور کرده و این سرمایه حکیمان عالم است باب
در عمل کنز یاقوت چهارم و ختم کنز الیواقیت خمیره است زر سرخ
مذکور براده کنند و ٦ دینار از آن براده یکدینار زیبق منقی آنست
به ن محلول طبخ حکیمانه میکنند تا سواد یکبار زایل گردد مانند کوکب دری
و طبخ بغایت نرم و آهسته باید کردن در زجاج مطین بر سر کوره تشمیع
انگاه یکدینار ازین روح منقی در خورد ٦ دینار براده شمس محمر منور
براده کنند دهد سحق باهم بدو ساعت و نیم ساعت تشویه نرم و نیم ساعت اعفا
تا دو وزن کرده ٦ دینار براده دوازده دینار گردد روح اعظم منقی
با جسد اعظم محمر وزن کرده انگاه از ن محلول بخوردش میدهد بهر نوبتی
از آن دوازده دینار زر و نوشادر زیبق و یکدینار سحق دو ساعت تشویه نرم نیم

ساعت و نیم ساعت اعفا تا این دوازده دینار هژده دینار گردد به روز
تمام ٦ دینار براده زر و ٦٦ دینار زیبق و ٦٦ دینار غوغ در بدین ترتیب
که چیز به وزن رسید یکشبان روز دیگر سحق می باید کردن و یکساعت تشویه
نرم و یکساعت اعفا تا بنهایت سه نوبت رسد تمام است اکنون احتیاج
دارد بتصعید میان قدح زجاج یا چینی هرده مهندم برهم ساخته بداروی
وصل مستحکم کردن و بر سر کوره مربع ظاهر و باطن مطین و خشک به آتش
متوسط هجده ساعت اگر مایه او روح بیش و یا زیبق مفرد او یا ن مفرد
دوازده ساعت کامل آتش متوسط تمام بیش بدر سرد و راس هر دو
مصعد شود و چینی مصعد شود آن مصعد را با جسد وزن کنند و هرچه در باید
ن محلول و زیبق اول بار زیبق سحق کند بعد از آن با ن تا غارت شام سحق
میکنند و تصعید در شب که شب و روز مساوی بیش تا زر مکلس گردد و زیبق
و نوشادر هر دو بلون زر محمر سرخ بیرون آیند اکنون زر محمر مکلس هست
و ن محمر هست و زیبق محمر هست و اگر زر محمر نباشد باید چنین زر غیر محمر
مکلس گردد ن و زیبق بلون زر غیر محمر بیرون آیند اینست تدبیر کلی
که ن حل کنند و زیبق و زر را هر کدام بدان تشمیع کنند چنانکه غواص گردد
اینست اکسیر اعظم اگر خواهد مفرد اعمل کند و اگر خواهد مرکبا مرکب انکه ٦ دینار

از زر مکلس محرّ یا غیر محرّ بر گیرد و یک دینار زیبق محرّ بخورد دهش و بعد ساعت
سحق و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اعفا تا دو وزن گردد تمام آنگاه
آن روح و جسد را به شاخ ن محرّ محلول مشمع و غواص کند اگر مفرد ا بهش
پنج دینار فضه رو باسیه بگداز ده سه نوبت یک دینار دارو مفرد تشمیع
روحی یا جسدی در ورق زر کرده بروی طرح کند زر تمام عیار شرقی
ناری با شعاع سرخ بیرون آید و اگر مرکب وزن کرده را بر شاخ ن محرّ منور
غواص کرده بهش ده دینار نقره بگداز دو یک دینار ازین اکسیر سه نوبت
بروی طرح کند و خمیره بر نهد هر دینار دانگی تمام مشرقی تنکلوشای
بیرون آید تمام شد کنز الیواقیت و حق آن خدائی که آدم را بی
پدر و مادر و عیسی را بی پدر از مریم در وجود آورد و درخت را پیش
محمد صلعم در سجود آورد و بقدرت او گندم را در آتش برویانید و گل را
از خار شکوفانید و قمر منور مدور بر دست سید البشر دو نیم گردانید
و اکمه و ابرص را بر دست عیسی درست کرد و مرده را زنده گردانید
که من آنچه درین کتاب کنز الیواقیت نوشته ام در عمل آورده ام همچنان
که بیان کردم نه زیادت و نه نقصان هرکس که این اعمال مجربات
بر غیر اهل او عرضه کند در دنیا معلول و در عقبی مخذول و بی نصیب از

شفاعت

شفاعت رسول شود و هر کس که بیابد و در عمل آورد و پنهان دارد
خدا ازوی راضی و رسول ازوی خشنود و در دنیا به دولت و در آخرت
درویش کرده اینست آخر کنز ها درین قسم جز آنکه تنکلوشاه الکبیر
البابلی و زر محرّ اینست که گنج نامه در وی تمامست هر کس که این بدید
چشم او روشن شد چنین در عمل آورد بنگرد که خود چه دولت بهش
اینست گنج گهر در شمس منور و گنج نامهٔ تنکلوشا در زر محرّ است
کنز الیواقیت و صح ذلک کتبه طالب نقاش فی سنه اربع و تسعین الف

باب بسم الله الرحمن الرحیم اینست عمل شمس و قمر صحیح
عمل در شمس محرّ یا صحیحا و عمل دیگر در قمر تاما و کاملا و این هر دو
عمل تاج است تاج زرین مرصع و هذا کتاب به چنین عمل لوح بلور در ترکیب
روح محض و جسد مکلس بسواعد زنجار حکمت مع تدبیره و ترکیبه
الی طرحه و معیاره و عمل کمر زر و بیان ترکیب نفس و جسد که آن
کبریت احمر است مع میزانه و زوال سواده و اظهار حمرته الی
آخره و عمل طوق ذهب در طلق مع ذوبه و تکلیسه و تحلیله این هر دو
با تاج تنکلوشا شاه کبیر است در بیان روح محض و جسد و عمل شمس
محرّ منور بدانکه اگر زر محرّ منور مذکور در عمل لوح بلور و این در عمل

[illegible]

اکسیر اعظم است اما اگر در درجهٔ اختصار و ادنی خواهد از مشرقی خلاص
ابریز تمام عیار باید انیست جهد شمس و روح اعظم که زیبق است
در نوشادر که هفت نوبت حل و عقد یافته بیخ در زجاج مطین
بر سر کوره تشمیع طبخ نرم آهسته حکیمانه میکنند با نوشادر محلول اگر
سیاه میشود میریزد و نوشادر محلول مجدد میکند تا نوشادر بلون
خود بماند جمیع سواد و احتراق و کباریت و ادهان و غش از وی
زایل گردد و مانند کوکب دری درخشنده گردد و نوری و صفائی و لطافتی
در وی بهم آید چنین جرم خورشید منور شد آن زر محلول مذکور یا غیر
محلول مسطور موصوف اگر با زیبق منفرد املغمه میکنند ورق باید ساخته
و اگر مع العقاب عمل میکنند برادهٔ می باید کرد اول ۶ دینار زر برادهٔ
با یک دینار و دانگ زیبق منقی بقعر زجاج شامی بر قدح یا صحن صلایه سحق
باید کردن دوازده ساعت تمام بعد از آن بر آتش نرم تشمیع
یکساعت تشویه باید دادن با احتیاط تا گرم شود با آتش چون چراغ
نرم و هم چند آنکه تشویه یافت بمثل آن چهار از سر آتش برگرفته
بیخ فرو باید گذاشت تا سرد گردد باز یک دینار و دانگ زیبق اضافه
کنیم دوازده ساعت تمام سحق و یکساعت تشویه و یکساعت

تشویه با نبی دادن با احتیاط تا گرم شود با آتش چون چراغ

و اغفا

و اغفا
تا آن ۶ دینار چه ورق یا برادهٔ ساخته دوازده دینار گردد
و آن یک دینار حق از از است که در تشویه برود و آن دوازده دینار
تمام بماند مانند مرهم اگر با زیبق منفرد عمل کرده است اگر ورق آنرا
به دوازده ساعت کامل در میان قدحین تصعید باید کردن تا
زیبق متصعد گردد و آن متصعد را جدا باید کرد و وزن کردن جهت
جبر نقصان وزن اول بزیبق مجدد کردن تا بتکرار عمل زیبق
بلون زر متصعد گردد شفاف نورانی روحانی با لطافت و طراوت
و سرخی و شفافی شعاع احمر منور است زر محلول مکلس غیر مکلس در زیبق
محلول این هر دو احتیاج دارد به تشمیع اما اگر عمل با مرحوم روح میکنند
چنین برادهٔ زر محلول یا غیر محلول با زیبق منقی مدبر مذکور وزن شش
نوشادر که هفت نوبت تحلیل و ثبات یافت در آن حال اگر حلال
محلول است یک دینار و دانگ در خورد آن دوازده دینار زر وزن
کرده میدهد و ده ساعت سحق کنیم یکساعت به آتش چون چراغ
تشویه و یکساعت از آتش دور کنیم فرو گذارد تا سرد شود باز یک دینار
و دانگ نوشادر اضافت کند و به زمان مذکور سحق و تشویه و اغفا تا
سه نوبت تمام بپردم آید و آن یک دینار که زیاده است حق تشویه است
که برود چه ده دینار تمام بماند در این حال بین القدحین به دوازده ساعت

عمل دویم در نقره روباسیه

زیبق تصعید کند و هرچه مصعد گردد وزن کند و جبر نقصان وزن اول یک
نیمه زیبق کند اول زیبق بعد از آن یک نیمه نوشادر در محلول بغیر زیبق و سحق
ه از ده ساعت روز ربیع و تصعید ه از ده ساعت شب ربیع تا نوشادر
و زیبق بلون زر محمر مصعد گرداند و زر مکلس گردد اکنون ه روح محمر است
و جسد مکلس است این روح هم به آفتاب و فرح آب صافی از هم جدا کند بدان
نه هرچه در تصعید نوشادر گفتیم در باب نوع نوشادر محمر مصعد از زیبق محمر مصعد
جدا شود اکنون این نوشادر در محمر حل باید کردن و جسد مکلس را روح اعظم
مصعد را بدین محلول حلال مشمع باید کردن اظهر من الشمس است هر کدام که
خواهد از روح محمر مصعد مشمع و از جسد مکلس مشمع یکدینار بر ۶ دینار نقره
گداخته طرح کند به نوبت و بهر دیناری دانگی زر کانی اضافت کند به نوبت
یکبار ازد حاجت بخلاص ندارد بیرون آید زر شلوث می شرقی ناری شکرفی
یاقوتی بموزون تمام عیار خوش لعنی روشن شکل خلاص و این عمل شمس است
عمل دویم در نقرهٔ روباسیه اگر با زیبق مفرداً عمل کنی ورق باید ساختن
و اگر با نوشادر و زیبق خواهی عمل کنی براده باید کردن و مع نوشادر همچنان
براده باید کردن و عمل او ازین هر سه نوع بیرون نیست اگر خواهی که با نوشادر
مفرداً عمل کنی براده نقره را ۶ دینار بردار و یکدینار و دانگی نوشادر در
هفت نوبت حل و عقد یافته بین محلول در خورد دهد و ده ساعت سحق و

بیخ

یکساعت تشویه بنار نرم و یکساعت اعفا تا نوشادر بلون نقره بیرون آید
اینست نوشادر نقره این نوشادر در حل کند و در خورد آن نقره بیرون آید
اینست نوشادر نقره مکلس شد باید تا غواص گردد یکدینار بر ۶ من مس مقرر
قبری طرح کند به نوبت و بهر دیناری دانگی معدنی اضافت کند و سه نوبت
یکبار ازد و در روباس بگذارد تا سلیم بیرون آید و بی نقصان از روباس
اما اگر با زیبق مفرداً عمل کند از زیبق منقی مذکور یکدینار و دانگی و از براده
نقره یا ورق او ۶ دینار ه از ده ساعت تمام سحق کند و یکساعت تشویه
نرم و یکساعت اعفا نوبت ه جبر نقصان وزن اول به زیبق منقی کردن
و بزمان مذکور سحق و تسقیه و تشویه بجای آوردن تا ه وزن تمام گردد همچنین
القدحین تصعید کردن و هرچه مقصود شود وزن کردن و جبر نقصان وزن
اول به زیبق محدد کردن تا بتکرار عمل زیبق بلون نقره گردد و روح بلون زیبق
این ه رکن اکبر است هر کدام که خواهد به ش حلال محلول غواص گرداند
و طرح کند یکدینار بر ۶ دینار مس منقی مستنزل ابیض نوبت و بهر دیناری
دانگی نقره بخمیره نهد و در روباس بگذارد فرود آید جسدی که از نقره معدنی
فاضلتر بود و اگر ترکیب او با هر ه روح بود اول آن ه وزن کسع روح اعظم

جسد را ۶ دینار برگیرد و یکدینار و دو دانگ ن کایی حلال کرده دهد
و ۶ ساعت تمام سحق کند و یک ساعت تشویه حکیمانه و نیم ساعت اعفا
تا این دوازده دینار [illegible] هجده ۱۸ دینار گردد و آن یکدینار زیاده
حق تشویه است چنین هجده دینار تمام بین القدحین مصعد کند به
دوازده ساعت زیبق و ن هر دو مصعد گردد و جسد نقره بانه مکلس
منبض هر دو روح را از هم جدا باید کردن به آفتاب و ان در آب
حار ن مصعد گردد و زیبق مصعد نشود به بن ته براین هر سه رکن
از هم جدا گردد ن را حلال محلول کند و این روح اعظم مقصود را با جسد
منبض مکلس به ن نفس هفت نوبت حل و عقد باید شمع باید
کردن و از این جسد مکلس مشمع یکدینار بر ده دینار مس مغز طرح کند
به نوبت نقره رو باشد خالص بیرون آید اینست دقایق و حقایق
این هر دو عمل شمس و قمر باب

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان خواهم کردن هر دو عمل در و گهر بعد از ترکیب عملین شمس و قمر
این هر دو عمل نوشتم یکی در قمر مذکور و عمل گهر در زنجار جدید بدانکه
زنجار حکمت نقل است و ن مصعد که روح محض است و ز حدید

زر مغربی زنجاری باشد سبز لون باشد غبار
زر مشرقی حدیدی بحجر سرخ فام باشد مشرقی

خالص جسد است چنین روح داری و جسد داری این ز حدید را با زنجار
حکمت ح وزن باید کردن و در خورد دادن و ۶ ساعت سحق کامل
و یکساعت به آتش چنین چراغ بلکه نرم تر تشویه دادن و یکساعت اعفا
و وزن اول است اما زنجار حکمت خمیر کردن تا ز حدید که جسد است
با زنجار که روح اعظم است ح وزن گردد و آن ۶ دینار دوازده
دینار گردد تمام بعد از آن سه گانه بر سر کوزه تشمیع بر قدحی چنین همان
مطین باید گداخت چنانچه در لوح و کم بیان کردم و چنین گداخت
و سحق کردن وزن اول نگاه باید داشت جبر نقصان وزن اول
بر زنجار حکمت مجدد کند و باز سحق تشمیع بگداختن تا در ذوب ح وزن
تمام بیرون آید اینست جسد و روح مرکب اگر اندک سوادی دارد چنین
سرکه مقطر غیر منبض به ده فی الحال چنین زمرد سبز بدید آید در سه
شبانروز خل غیر مقطر چنانکه جسد تر شود و سحق چندانکه خشک کند
و در [illegible] نزدیک آفتاب سحق و تشویه و تصفیه کند تا سه شبانروز
بگذارد اینست اکسیر مطلوب مذکوره موصوف چنین سه نوبت تلحیف آن
بگداختن زر مغربی سبز لون تمام عیار بیرون آید و زر خود دو نوع است

زر مغربی

عمل بیاض

مشرقی باری ومغربی زنجاری پنج اینست زر حدید [illegible] سرخ مشرقی باری
بیخ وزر این عمل سبز مغربی زنجاری پنج اینست عمل که منور و عملین شمس
وقمر تمام شروع دمیدن دمف کم شد عمل بیاض ده دینار قلعی سفید بگیرد از د
وده دینار از زرنیخ زرد مسحوق مطبوخ بین الخل اذا کان مبتغا عتیقا
مقطرا فی الزجاجة المطینة در خورد میدهد بدستی که قلعی گداخته این چند
مبارک این نقش مطبوخ را فرد خورد و بسوزد و مکلس گردد و به آب صافی
محلول باید و بشوید تا وسخ پاک گردد در ن محلول فی الزجاجة المطینة
طبخ حکیمانه میکند و چند الکیمه ش کافی مقصود و محلول را لون سیاه [illegible]
بریزد و نوشادر محلول اضافه میکند تا نوشادر طبخ بلون خود بماند و سفید
و شفاف گردد چون فضه مکلسه بعد از آن زرنیخ احمر شفاف و مسحوق را
یکبار وزن کامل من الوقت ایاما و وقت در زجاج مطین در خل عنب شد
مقطر طبخ کنند تا در طبخ خشک گردد وده مثقال اسرب مخشوش را بگیرد از د
وده دینار از این زرنیخ مذکور مطبوخ در خورد دهد بسوزد و مکلس گردد
به آب صافی بشوید و بپاشید تا از وسخ پاک گردد و در ملح القلی معقطر کنند
که هفت نوبه چون نوشادر در خل و معقد یافته [illegible] در زجاج المطین طبخ

حکیمانه

اینست مفتاح اعمال سبعه کامله که از آن چهار عمل که بر تاج مرصع [illegible] بودم
و یکعمل بر لوح بلور و یک عمل بر کمر زر و دیگر بر طوق زر
حکیمانه میکند و چند الکیمه ملح القلی سیاه شوند ریزد و ملح القلی اضافت میکند
تا ملح القلی بلون خود بماند و آن جمله مکلس چون برف سفید گردد اکنون این هر
جسد مبارک را وزن باید کرد بشش دینار ملغم مکلس مسفض و یک دینار رب
مسفض مکلس در خورد دهد [illegible] ساعت [illegible] و یک ساعت [illegible] و یک ساعت اعقا
تا به نوبت این [illegible] مثقال دوازده مثقال گردد و یکمثقال قمر مکلس با آن
کنند جمیع کا و سه نوبت بگیرد از عمل مبتدا تا [illegible] است از [illegible] اعمال اربعه
مع [illegible] مکلس روح مصفی زرنیخ منعقد و در روباس بالاید بیرون آید فضه
روباس منکلوشاهی و این هر چهار عمل مبارک بر تاج منکلوشاهی نوشته است
و بعد و ریگ بیابان و قطرات باران و برگ درختان و موی اندام چهارپایان
و بعد مردگان و زندگان لعنت و نفرین از خدای جهان بر آن احمق باد که
علم را اعتقاد کند
این اسرار را بنا کسان [illegible] از فاش گرداند و کتاب این شمس و قمر دروغ [illegible]
لعنت و غضب حق تعالی بر [illegible] اگر تمام [illegible] اول [illegible]

باب بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
جامه [illegible] [illegible] علی شاه [illegible]
اینست مفتاح اعمال سبعه کامله که از آن چهار عمل که بر تاج مرصع نوشته
بودم و یک عمل بر لوح بلور و یک عمل بر کمر زر و یک عمل بر طوق زر و ان چهار

عمل تاج یک شمس است و دیگر قمر سیم در چهارم کهر و عمل کوه بلور در ششم نگار مُنعَقِد
وعمل کمر زر در کبریت احمر و عمل طوق زر در ... مدبر و این مفتاح از هفت
عمل کامل است و این هفت نکته است و نکات سبعه کار ... و بدین مفتاح
در خزاین سعادت اعنی سبعه مذکوره کشاده کردد و هر نکته از این نکات
... جهان ارزد و اگر این هفت نکته بداند نتواند که این اعمال به اتمام رساند
... تمام نباشد عاقبت فرو ماند **النکتة الاول** تحقیق بدان که اگر مس مکلس
... و مرکبا فی درجاته بان کاه در تصعید سفیدا و بحرا ثابتا و محلولا
فی مراتبه باهم ... وزن بکنند جسد مکلس روح مطلق نکردد و تا روح محض نشود
از وی فایده صبغ حاصل نیاید **سر** ... وزن کردن اینست که ... دینار جسد مکلس
بر کیرد و یکدینار و دانکی روح مصعد با وی سحق کند به ... ساعت کامل و نیم ساعت
تشویه بر کوره تشمیع بر قدح مطین بکند البته این دانکی در تشویه برود از سر آتش
فرو کیرد تا سرد کردد بلکه چون نیم ساعت تشویه داد از سر آتش فرو کیرد تا
سرد شود انگاه یکدینار و دانکی **ن** مصعد مجدد با وی اضافه کند و ... ساعت
سحق و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اطفا تا ... نوبت این ... دینار جسد
مکلس ۱۲ دینار کردد و ... وزن تمام شود چنانکه جسد زیادت وزن

نقصان

نقصان ندارد و این یکدینار **ن** هر نوبتی دانکی در تشویه برود ... دوازده دینار
خالص سوزن بماند انگاه بر قدحی چینی بگذارد و وزن اول نگاه دارد و هر چه
در بن ذوب نقصان کند همچنان نوشادر مجدد اضافت کند و حق تشویه
چنین مایه دوازده است و به گداخت سه مثقال نقصان کند باز نوشادر
اضافت کند و سحق کند به ... ساعت سحق و بگداختن با این یکدینار حق
ذوبت ... از برود باز وزن باید کردن اگر ... دینار کم است سه دینار
اضافه باید کردن و باز سیم بگداختن با همان دوازده دینار که بود از ذوب
تمامه کامل بیرون آید این نوبت احتیاج دارد بحل عنبر سفید یکساله تا سه ساله
ترش یک نوبت یا سه نوبت مقطر کرده چندان که جذب کند و در سحق
کند در سایه که نزدیک بآفتاب تا هفت روز تمام بگذرد اینست از نجار
حکمت و این نکته بیش از ... خورشید ... و ... جهان ... اوست النکتة الثانیة
و این نجار با برادة حدید غیر مغشوش ... وزن باید کردن چنانکه ... دینار بُرادة
آهن پاک بر گیرد و یکدینار و دانکی زنجار مذکور با وی سحق کند ... ساعت
و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت فرو گذارد تا سرد کردد باز یکدینار و دانکی
زنجار مذکور مجدد اضافت کند و ... ساعت سحق کند و نیم ساعت تشویه و
نیم ساعت فرو گذارد تا ... نوبت این شش دینار برادة دوازده دینار تمام

بیرون آید این یکدینار زیاده در تشویه برود که حق انبار است اینجا مفردا
احتیاج بذوب ندارد بدهمین انوبت چرب باید کردن غیر مغشوش و بنار
شده یکبار اختن تا وقت انقطاع و شعاعات زوال زنجار و این چرب
کردن بطریق مذکور در نوبت اول است فقط و ۶ نوبت دیگر جزو زنجار حدید
و جزو زنجار ۶ ساعت سحق کردن بروغن زیت غیر مغشوش نمناک
و گداز تا هفت نوبت تمام گردد نوبت اول و دویم چینی حدید دیرگداز
نوبت دویم و سیم چینی زر و مس گداز نوبت چهارم و پنجم چینی نقره
روباسیه گداز نوبت ۶ و هفتم از نقره و زر زود تر گداز و لون
او چینی لعلی حدید با اتش تافته بنوعی با شعاع و لپذیر صبر کامل
ثابت که در خلاص زر و نقره مفارقت نکند و ترکیب او از سه نوع است
و در عمل لوح بلور بیان کرده ام و این نکته بهتر از تعزا قبق گازروف واثت
معه سریره و کنوزه **النکتة الثالثة** در کبریت احمر بدان که جسد مکلس
با کبریت که نفس است مفردا و تدبیرا و مجموا و شکر فاقی مدجاته حرون
نشود و ذوب سه گانه نیابد روح مطلق نشود بدین ترتیب که از جسد
مکلس مفردا دم کبا ۶ دینار تمام و از کبریت اصفر موزون شنگرف
هندستانی یکدینار و دانگ و سحق ۶ ساعت تمام و نیم ساعت تشویه

تا آن دانگ در تشویه برود و نیم ساعت فرو گذارد دور از اتش تا سرد
گردد با یکدینار و دانگ کبریت اضافت کند و ۶ ساعت سحق کرده و نیم
ساعت تشویه و نیم فرو گذاردن تا سرد گردد تا به ۶ نوبت تمام این
۶ دینار نحاس مکلس دوازده دینار گردد آن یکدینار زیادت در تشویه
برود چون بمیزان صدق رسید سه نوبت بباید گداخت بر قدح چینی
مطین بر سر کوره تشمیع چینی موم گداز دو سه گرمه وزن هر چه نقصان
بشد همان مقدار یکدینار موزون کند تا دوازده دینار درست گردد
و زوال سواد او یکبار در زرگر زرگفته ام سواد زایل گرداند اینست نکته لطیفه
در میزان و معیار و ذوب نقش و صد و این نکته به از ان تاج کنز و ملک
افریدونست **النکتة الرابعة** اگر خواهد که بهار تطویس فضة اکسیر با زرد
که چینی فضه مطوسه تجلیف ان بگدازد تمام عیار مخرج بشکوش بر خلاص
این زعفران حدید است که بازنی رحکمت ح وزن کنز و زعفران حدید
۶ دینار و یکدینار و دانگ زنی رحکمت باوی سحق کنی ۶ ساعت و نیم ساعت
تشویه و نیم ساعت اعفا تا سرد گردد باز بطریق مذکور اضافت کند
و ۶ ساعت سحق و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت سرد گردد تا نوبت
تمام این ۶ مثقال زعفران دوازده دینار گردد و آن یکدینار زیاد

حق تشویه است و بمیزان حق همان دوازده دینار باز آید سه نوبت ذوب
جبر نقصان در ذوب بزنجار مجدّد مصلّبه و یکداز دنابه سه نوبت در گداز
همان دوازده دینار بهمان در میزان که بیرون آید و زوال سواد او بکلّی
از سرکهٔ مقطّر و غیر مقطّر است مبیّض و سحق و تسقیه چند انکه جذب کند
تا هفتاد و ساعت روز کار بکذرد و این زنجار است که نقره مطلوبه
را چون سه نوبت تلحیف آن یکدانگ و بهر دیناری دانگ کلاینه اضافت
کنی زر مغربی شکلوش می بیرون آید و این نکتهٔ حکیم یا از جترمه دیزه ایشن زر مغربی

السادسه انکه نقره مکلسه مبیّضه یا زر محمر احمرات منور مکلس یا حدید
مبیّض مکلس یا مس مبیّض مکلس یا طلق مکلس یا ذایب یا محلول و اجزا
و ارکان و اصول در جزء اول نیست در حمره و بیاض یا زر مغربی و یا مشرق شکلو
شاهی زر محمر و غیر محمر ورق و براده چیز مکلس شیهیج چیز با صلاح نیاید
د غواص نکردد الا به نوشادر پس ۶ دینار نوشادر هر نوبتی دانگ نوشادر محلول
دو ساعت سحق و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اعفا باز به اکسیر عمل
کردن تا غواص کردد و بر روی صفحهٔ ملغی مس چیز موم مصفی بکدازد او را
ثابت النار کرداند النکتة السابعه فی حله به انکه نوشادر کلاینه چیزها مصطکی
مسحوق دو وزن و بطریق ۶ دینار و دو ساعت سحق و نیم ساعت تشویه

و نیم ساعت

و نیم ساعت اعفا با نوشادر کلاینه با مصطکی دو وزن کردد این موزون را
هفت نوبت حل و عقد باید کرد و چنان شود ... اکر طالبی حل کردد
به ۷۰ روز عمل تمام کردد و رجوع حاجت نبود ... هفت بعز مان ... هفت

النکتة السابعه علی القطع والتحقیق به انکه نوشادر حکمت کما ذکرت فی کنوزی
در هفته طلق در آفتاب سرطان حل کرداند هر روز حل میکند نوشادر را پس نوشادر
حکمت که هفت نوبت حل و عقد یافت در آفتاب به یک هفته طلق را چون ...
محلول کرداند تمام شد کتاب مفتاح سبعه بعون الله تعالی در ... شکلوشاه کبیر

باب بسم الله الرحمن الرحیم ایست مفتاح فاتحه عمل کنج کهر شکلوشاهی در
عمل زنجار بستان مس کلاینه مجدّد غیر مغشوش را الواح رقیقه سازد و در کوزه نو
کن و در کوزهٔ مقی رانه بموضع حجر نوره تا بسوزد و مکلس کردد از آن آب صافی
سحق میکن و آنچه در آب حل میشود در قدحی دیگر میکن تا همه در سحق حل کردد و نیم
تا صد در بن قدح نشیند باحتیاط آب از سرش صافی کردان و خشک کرده سحق
بلیغ کن و بنه و نوشادر کلاینه لاغیر مسحوق ده دینار و آب صافی چهل دینار
در قدحی چینی دیوار بلند یک نیمه خالی در آفتاب سرطان و اسد بنه تا مصعّد کردد
چون بلور سفید سحق کن و بنه چون خواهی که عمل کنی دو دینار از این مس مکلس مغرور
برگیر و یکدینار و دانگ نوشادر مصعّد با وی سحق کن دو ساعت تمام و نیم ساعت

بعد از کحل بر قدحی صینی مطین بر سر کوره تشمیع تشویه دهد چنانکه تشویه یافت از آتش
دور کند و بنهد تا سرد گردد باز یک دینار و دانگی نوشادر بطریق مذکور اضافت
و کحل و تشویه و ایقاف [illegible] نوبت این ۶ دینار جسد دوازده دینار گردد
و نوبت دیگر این جسد و روح مرکب ۵ وزن کبریت را در ذوب باید کردن بدین ترتیب
و تدبیر که قدحی صینی مطین بر سر کوره تشمیع بر آتش تشویه چنان گرم گردانند که دست
ملمس [illegible] کنند روح و جسد ۵ وزن کبریت را بر کاغذ هموار کرده در قدح ریزد و به
مرغ هموار کند تا این قدح همه جا یکسان بنشیند فی الحال بگدازد چنانکه موم مقطع
زود بر صلایه ریزد و چندین سرد شود آنچه در صلایه است و آنچه در قدح مانده است
همه را نیکو جمع کند و وزن کند چندان که کم شده است نوشادر مجدد کند و
۶ ساعت تمام کحل کرده باز بطریق اول بگدازد و جبر نقصان وزن اول
بنوشادر مصعد مجدد کند تا در ذوب ثلاثه این جسد و روح دو وزن بیرون
آید و همان دوازده دینار را مدعی دارد که زیاده نه کم این نوع مطلق است
اگرچه سیاه و تیره و مکدر داشت چنین سرکه مقطر [illegible] فی الحال
مطوس گردد و با شعاع صورت سرکه چندان که جذب کند و کحل چندان که
خشک گردد در سایه که نزدیک بآفتاب باشد مدت ~~سه ساعت~~ علی کیفیة سه ساعت یک هفته
تا زنجار درین مدت چنان سبز گردد که چشم تو روشن شود در سبزی و روشنی

[illegible]

کتابخانه مجلس شورای اسلامی [illegible] ۱۳۰۲

و شفاف و این زنجار را با برادهٔ حدید ۵ وزن باید کرد تدبیر آن ۶ دینار براده
حدید غیر مغشوش مذکور با وی کحل کند ۶ ساعت [illegible] ساعت تشویه و نیم
ساعت اعفا به ۶ نوبت تمام ۶ دینار بر [illegible] دوازده دینار تمام گردد
دیگ یک دینار در تشویه برود اینجا بدین مدت تمام کند و اگر نه مفرد در بوته بگدازد به آتش
تخت چندانکه دو بار فرو گذارد تا شعاع منقطع گردد فرو گذارد چنین [illegible] براده
کند همین نوبت ۵ وزن کند ۶ نوبت دیگر براده باید کردن و جزوی پولاد [illegible]
زنجار باهم کحل کردن و گداختن تا هفتم نوبت که حدید بگدازد زر و نقره آید ملون
یاقوت احمر و شعاع حدید تافته به آتش و شفاف همچون قوس و قزح اینجا [illegible]
با زر دو وزن کند در گداز و اگر خواهد با نقره و اگر بخواهد با مس که ترکیب آن [illegible]
هر سه طریق به زر نیست ترکیب آن با زر دو دینار زر بگدازد و یک دینار حدید محمر بر وی
طرح کند و بگدازد و دیگر بر وی طرح کند و فرو ریزد تا ۶ نوبت ۶ دینار حدید بر وی
۶ دینار زر دهد تا دوازده دینار تمام گردد و در خلاص نهد در سرخ از خلاص
بیرون آید چنین یاقوت احمر منور اگر خواهد ورق سازد و اگر خواهد براده کند
با نوشادر و زرنیخ عمل کند و اگر خواهد مشتیانه و مقیدانه یک دینار ازین زر محمر
و دو دینار فضه مطلسه و یک دینار زر مشرقی و یک دینار نوشادر [illegible] دهد
دوازده ساعت تمام کحل کند و دو ساعت تمام تشویه نیم و دو ساعت

فروگذارد تا سرد گردد باز یکدینار نوشادر مصعود اضافت کند تا بدوازده نوبت
هر نوبتی دوازده [illegible] سحق و هر نوبتی یکدینار دیگر نوشادر در دو ساعت
تشویه و دو ساعت [illegible] تا سرد شود چند جزو وزن شد بکدام از نیمی کم
در باب زنجار حکمت بیان کردیم و هر چه نقصان کنه در کار نوشادر مجدد اضافت
کرده و دوازده ساعت سحق نوبت چهارم هم بدین طریق بکدام ازده جزو نقصان
کند بعقاب مجدد کند والنهایت فی ابوراب الثالثه الخاره خل غیر مقطر در ربه
ارد بخوردش میدهد چنانکه نمناک میشود و بعضی زجاج در صلایه چینی سحق
میکنند دوازده ساعت تا خشک میشود باز بخل غیر مقطر نمناک میکنند میان
افتاب و سایه تا هفت روز تمام گردد این زنجار حدید بود که ترکیبی از یک
روح و یک جسد بود این زنجار با نوار در اسرار که هست ترکیبی از روح محض
و د[illegible] است حدید با زر یا آهک یا مس چنانچه هر چهار جسد مکلس بیش و زعفران
الحدید مع العقاب والمرات انیست اکسیر قمر مطوس چنانکه نوبت بتلحیف این
بکدام تمام است والنهایت فی الثانیه والغایت کمال فی الثالثه و اگر نوشادر در
این عمل مسعد و محمر ثابت بهتر محلول و غیر محلول شاید انیست زنجار جدید
و روح محض عقاب ثابت غواص یکدینار چنانچه بر بجده دینار نقره مطوس
طرح تنکلوشامی مغربی بیرون آید و لعبی از او به سبزی زند در شعاع و تدبیر

مطوبس فضه و تشویه فضه در مراتب سه گانه در قسم تدابیر بیان کرده‌ام اعنی
در صنعت کنج گهر تنکلوشامی و اگر جسدین غیر مکلس [illegible] زر غیر محمر سه جزو
و صدید محمر چهار جزو سه نوبت باهم در بوته بکد[illegible] کنند و براده سازد
و نوشادر محمر محلول بخوردش میدهد به ۲ نوبت [illegible] از ۲ تا یک هر نوبتی
۲ ساعت سحق و تسقیه چندانکه نمناک گردد و تشویه چندانکه نیم گرم شود و
فرو گذارد بعد از تشویه تا سرد شود و ۵ وزن تمام باشد و زنجار مطوس نوبر
مع الشعاع از دل درو جسد آید چنانچه نوشادر او ثابت باشد نکیدینار بر ۲ دینار
نقره رو باسیه غیر مسعد مطوسه طرح کند به سه نوبت در کار و اگر زنجی
از نوشادر غیر ثابت باشد قمر مطوسه بتلحیف توان کداخت ۲ نوبت تا سیه نوبت
غیر از این زنجارها که بیان کرده‌ام و در تجربه عیان کرده‌ام هر زنجاری که
نقاشان را باشد الا الحجر مگر زنجار بسرکه از قمر منور و مس مکلس
یا در مکلس یا حدید مکلس با سرب سرخ مکلس و نوشادر کبیر نه جزو از رقعه مطوسه
و جزو زر اگر محمر باشد بهتر و اگر نباشد غیر محمر یا حدید محمر با سرب محمر سه نوبت باهم بکدام زر
دستنزا کرداند و براده سازد و نوشادر ثابت محلول در خل مقطر بخوردش
میدهد به ۲ نوبت زنجار مطوس بیرون آید اگر این زنجار با زنجار حکمت
حدید ۵ وزن کند یکدینار و دانگ و ۲ ساعت سحق و یک ساعت تشویه و یک ساعت
فرو گذاشتن تا به هفت نوبت ستر بیان کردن زنجار حدید با زنجار فضه

اگر بسیر روز تمام گرداند از زنجار و سیم که آن زنجار زر ذهنی مذکور است زر این درجات
درجه اعلی دارد اگر در سر حال نوشادر ثابت نباشد بتکلیف و رنج باید گداختن
تمام است و خدا [illegible] کشف و شمن خدای تعالی باشد که اسرار شکلوشاه
حکیم مبادا ان دجال [illegible] اسرار بکوران نماید و در احمقان کشاید و من
در غضب خدای تعالی باشم اگر درین اسرار انوار یک دقیقه از دقایق این عمل
فرو گذاشته ام والله اعلم سر ششم بیان دو وزن کردن نفس با روح
یا با جسد بدانکه اگر جوهر زر نقی چنانکه در هفت کنج گهر تدبیر بیان کردم سفید
و شفاف در نوبت هفتم که تصعید کرده باشد با زاده فضه روباسیه یا نقره
مسکه ۲ دینار از آن جوهر منور برگیرد و یک دینار نوشادر حلال المحلول سبیقی
بخوردش دهد و ۶ ساعت کوفتن نماید و یکساعت تشویه بر سر کوره تشمیع
بنار لین و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد گردد باز عمل از سر گیرد با پیوسته
نوبت هر نوبتی ۶ ساعت کوفتن و یکساعت تشویه و یکساعت اطفا تا دو وزن
گردد آنگاه ببین قدحین من الزجاج اوالصینی المطین بدوازده ساعت
کامله بر کوره تشمیع تصعید بنار متوسط بمیزان آتش کاری چنانچه در کنج
گهر سبعه تدابیر موصوف و مسطور است تصعید کند دو وزن اول آنجا بدارد
و جبر نقصان وزن از نوشادر مجدد کند و کوفتن دوازده ساعت از روز
و شب دوازده ساعت تصعید و جبر نقص و وزن اول از نوشادر در

مجدد کند تا بتکرار سبعه نوشادر مانند فضه بیرون آید و جوهر زر نقی
مشمع گردد و اگر جسد و نفس را باهم دو وزن کند و [illegible] ازان با نوشادر
عمل کند در شب تصعید و بروز کوفتن عمل و سطر [illegible] پس اگر این
عمل بر شنگرف حکمت کنند بدین منوال نوشادر بلون شنگرف حکمت بیرون آید
و شنگرف حکمت مشمع گردد چون شمع و اگر این عمل بکوکرد احمر کنند نوشادر در بلون
کوکرد احمر مشمع شده اینست اسرار دو وزن کردن نفس با روح و روح با جسد
و جسد با روح و نفس بمیزان صحیح مجرب معمول لاریب فیه کوفتن واجب الوجود
سر هفتم در بیان اوزان ارواح و انفاس و اجساد باهم بر طریق راست
واضح و ممتزج و معمول بدانکه نوشادر در کلاه یکبار چون مصعد گردد بهر طریق
که باشد و مس چون مکلس گردد مفرد او مرکبا در هر درجه که باشد و خل غیر عتیق
کم از سه ساله نباشد خل مسبقی چون مقطر شده بلور که بدین طریق که بیان کرده ام
درین اسرار با نوادر دو وزن کند و بزنجار سازد و این زنجار در هر درجه حدید
را سرخ گرداند زود گداز و صاف و بیرون و اندرون محمر و شکل منور و با نقره
زر و با زر اکسیر اکبر و با بلور مکلس یاقوت احمر و منی تا بهفت درجه رسانیده ام
زنجار را در مراتب اربعه که درین اسرار بکار به انواع مندرج است
بسم الله الرحمن الرحیم این است عمل لوح بلور و زنجار حکمت و این عمل

طریقه مس محمر ایضا

بدین لوح مبارک نوشتم مشروح و مبین مع نکاته و لطایفه و تدبیره و موازینه
و تراکیبه و طر[...] تا ما کاملاً مجرباً صحیحاً معمولاً فلعنة الله علی کاشف
اسراره و هذا [...] وله الی آخره به انکه مس قبرسی باید و اگر مس قبرسی
ندارد مس معدنی غیر مغشوش الواح رقیقه سازد و در کوزه نو کند و در کوره
فخار نهند در موضعی که حج قوره نهند چون کوره سرد گردد مکلس و منخل بیرون گردد
به آب صاف سحق کنند تا در آب سائیده شود در شوست سحق بلیغ کند
و بروغن زیبق غیر مغشوش ضرب کند و بقدر ربع مس الکه وی است
بوره ارمنی در سحق اضافت کند و بنار شدید بگدازد و مستنزل گردانند
چون البوطتین تا از بوط اعلا در بوط اسفل مستنزل گردد این فص قبرسی است
والفضل منه این مس الواح رقیقه سازد و در کوزه فخار مکلس گردانند
کما ذکرت اینجا تمام است بعد از سحق به آب و بپوست اکر در نوبت ۲
مستنزل گردانند کما ذکره درجات دیگر دارد در لون و ثبات والنهایت
فی نوبت الثالثه نوبت ۳ چون مستنزل شد مانند جدید محمر باشد بطریق
سطور مذکور مکلس گردانند و سحق بلیغ کرده نگاه دارد

تدبیر روح محض

نوشادر کانی لاغیر ده مثقال سحق کرده در چهل مثقال آب صاف کند در
قدحی دیوار بلند هموار چینی خالص یک نیمه قدح خالی باشد در افتاب ۲
و ۲ یاه بر بام بلند در روزی که گرد و غبار نباشد مصعد گردد بنور نظر

افتاب و از میان آب صاف بیرون آید و بغایت مثل ثلج گردد بلکه
بقدرت قادر بر دیوار قدح نشیند شفاف چون کافور ریاحی و اگر
بول صبیان مناصفه مذکور مؤنث بهم [...] در آفتاب
بزیاده
بدارد مقطر دار روز چهارم در قرعی چینی مقطر کند از یک نوبت تا سه نوبت
و نوشادر که ازین آب مصعد میگردد ازین ماء البحر مبارک مقطر
مصعد کند در آفتاب این غایت عمل است اکنون روح مصعد هست
و جسد مکلس هست هر دو باهم دو وزن باید کردن

سرد و وزن کردن

روح محض با جسد مکلس ۲ دینار جسد مکلس بگیرد و یکدینار و
دانگی ازین نوشادر با وی سحق کند و پنج ساعت کامل و بر سر کوره تشمیع
در قدحی چینی مطین تشویه دهد در غایت نرمی چنانکه گرم گردد به
آتش چون چراغ لاغیر این دانگ که یکدینار زیاده است حق تشویه است
و تشویه نیم ساعت کامل و نیم ساعت از آتش فرو آورد آوردن تا سرد گردد
بلکه چون از آتش فرو آرد معلق گذارد بر سر سه پایه از چوب تا نیم ساعت برود
باز یکدینار و دانگی از روح اضافت کند و پنج ساعت سحق و نیم ساعت تشویه
و نیم ساعت اعفا باد در ۶ نوبت تمام این جسد مکلس دوازده دینار تمام
گردد و این یکدینار که زیاده است در تشویه برود و وزن کامل بیرون آید

سحق باید کردن دو ساعت تمام انیست سر ترجه وزن روح با جسد
غالباً این ... روح محض نیست سه نوبت بباید گداختن و میزان
حق و صد ... **تدبیر ذوب** ان قدح چینی هموار مطین خالص
بر سر کوره ... تش نرم میکنند تا قدح چنان گرم گردد که دست را
آنکه آن منع کند دارو ده وزن کرده بر کاغذی هموار پاک کرده در قدح ریزد
و به پر مرغ پاک هموار کند چنان که درین قدح همه جا یکسان بود به راستی و
راستی که چینی موم مصفی فرا لای یکبار از چینی که اخت زود برگیرد و بر صلایه
چینی باز جاری ریزد تا سرد گردد انچه بر قدح مانده است بالا ستخوان تیز پاک
بتراشند و با آنکه در صلایه است جمع کنند و وزن کنند هر چه نقصان کرده است
نوشادر مجدد اضافه کنند و دو ساعت کامل سحق کرده باز به تدبیر اول یکبار دیگر
... مذکور ریزد و چینی سرد شود باز ده وزن کرده چند آنکه باید از نوشادر
اضافه کنند و دو ساعت کامل سحق کرده نوبت سیم نیز یکبار دیگر و باز ده وزن کنند
تا آنکه اخته چیزی مایه ده از ده دینار ربع بجای دوازده دینار در نوبت ثالثه
از ذوب بیرون آید سحق کند انیست روح مطلق اگر چه سیاه و تیره گون بود
چیزی که عنبر مسبض کم از یک المثقال بیشتر ... زیاده از سه مثقال نباید چنین مقطر
کنند به نوبت چینی زنگار رنگ سبز و صاف بیرون آید اکنون به آنکه تمام عمل

نیست

دران است که خل مقطر چندانکه جذب میکند بگذارد او میده بود در سایه که آفتاب
نزدیک نبود و سحق چندانکه خشک شود باز خل ا... ... صفته کامل
بگذارد انیست زنجار حکمت و روح محض و اطریفل ... خود خمیر مایه اکسیر گره
اکنون این روح محض با براده حدید غیر مغشوش هر دو برابر کنند اگر ده وزن یکی
یکبار از ده **سر در وزن گردن** ده دینار براده حدید غیر مغشوش با یکدینار و دو دانگ از این
ازین زنجار سحق کنند پنج ساعت و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت اصفا باز دیگر
یکدینار و دو دانگ تمام و نوبت کامل این براده حدید ۱۲ دینار گردد و یکبار دیگر
در شویه برود آنگاه بر روغن زیت غیر مغشوش چرب شده و بود و چندان آتش
باید که اخت تا شعاع زنجار منقطع گردد یکبار از دو چیز منقطع نشود فرو گذارد
تا سرد گردد باز براده سازد و یکدینار با یکدینار زنجار سحق میکنند و بر روغن
زیت غیر مغشوش چرب کرده یکبار ازد و ده وزن کردن در نوبت ...
پس اگر دیگر ده وزن کنند یکبار از هفت تمام عمل باید کردن یکی با یکی نوبت
اول و دوم چیزی حدید یکبار ازد و نوبت سیم و چهارم چیزی زر یکبار ازد و نوبت پنجم و ششم
زر و نقره از فضه یکبار ازد و نگاه دارد ذوب این آهن محرور که مانند یاقوت
احمر است ترکیب آن سه نوع است **نوع اول** جزوی با زاج حدید مشور با جزوی زرنیخ
مشرقی سه نوبت بباید گداخت تا ممزوج گردد بعد از آن در خلاص نهند تا از سرخ گردد

ایضاً عمل
حل حدید

به نوبت جسد صدید اکسیر از این زر یک و نقره دو وزن مجد یکی سه نوبت
بگدازد احتیا ... زارد زر مشرقی شکلوشاهی تمام عیار بود نوع دویم
یک گهر ... زر محمر با ... رو با سیه سه نوبت بگدازد نقره و زر پنج دانگ
عیار کرده جسد یک دینار و دانگ زر خالص بر نهند تمام عیار گردد نار زر مشرقی
شکلوشاهی نوع سیم جزوی از این جسد مبارک و ۵ جزو نقره رو با سیه و جزوی
زر معدنی به نوبت بگدازد و در خلاص نهد تمام عیار نار زر مشرقی سکنی محمر نو
خلاص خالص قایم ثابت مع شعاعه و لونه و لطافته و کماله و بلاغه و معیاره و وزنه
از خلاص بیرون آید و صد هزار لعنت خدای بر کاشف اسرار حکمت باد اینست عمل زرگار
که بیادگار بر لوح بلور نوشته ام و السلام حرره شکلوشاه الکبیر البابلی بسم الله الرحمن الرحیم
و به نستعین اینست عمل که زر در کبریت احمر این جسد مس قبرسی مکلس در درجه ثالثه ۵ دینار
بگیر و یک دینار و دانگ کبریت احمر هندوستانی شفاف سرخ و صافی زرد که جسد
مخ اسپید بخ و معیار عیار فضه دارد با وی سحق کنند پنج ساعت کامل و نیم ساعت تشویه
و نیم ساعت احفا بطریق مذکور مسطور باز یک دینار و دانگ کبریت اضافت کنند و پنج
تمام سحق و نیم ساعت تشویه و نیم احفا تا به ۵ نوبت از ۵ دینار ده دوازده دینار گردد
و یک دینار در تشویه برود اکسیر این نقش جسد که ۵ وزن کبریت است ۶ ساعت تمام
سحق و تشویه نرم و سرد کردن بعد از تشویه جسد تمام شد ساعات البته چنانکه در

نوبتهای ۴ گانه در سحق علا یکو که باز این ۵ وزن که تمام را سحق کنند بقهر زجاج در صلایه زجاج
یا چینی هفتاد و ۵ ساعت تمام کنند اینست سر ملغمه فقط و اگر مایه آن ملغمه زر مشرقی
یا مغربی سازد هم بدین طریق صحیح است و اگر مایه ... هم بدین منوال عمل
باید کردن که تمام است و زر مغربی یا مشرقی یا محمر یابد ... یا ورق و زیبق نقا و اگر
مایه این ملغمه از جسد صدید محمر سازد براده کند باید غیر ورق هم بدین منوال عمل کنند که تمام است
و صحیح و کامل و اگر مایه از جسد سرب محمر سازد براده غیر ورق هم بدین صورت عمل کنند
که تمام است و میزان جمله از ۵ دینار است با یک دینار و هر نوبتی ۵ ساعت کامل
سحق و ۵ دانگ ساعت تشویه نرم و یک ساعت فرو گذاشتن تا سرد گردد و اگر مایه
این ملغمه از مس مکلس محمر سازد به سنگ اشنان بخ براده باید غیر ورق هم بدین طریق عمل کنند
که صحیح است تمام شد علم ملغمه روح با اجساد مبارکه اما بیان ۵ وزن کردن نوشادر
که روح محض است با این اجساد و جمله احوال براده باید غیر ورق اگر براده فضه
رو با سیه بخ نوشادر مصعد کا یا یکجا با یک دیگر سحق کنند چهار ساعت کامل
و تشویه نرم تر از تشویه ملاغم و چه چند آنکه گرم گردد فرو گذارد تا سرد شود بگو باز
یک دینار نوشادر اضافت کند و چهار ساعت سحق بلیغ بقهر زجاج و همچنین
میزان نگاه دارد که ۵ دینار براده مذکور و یک دینار نوشادر مذکور چهار ساعت
سحق هر نوبتی ۵ دانگ ساعت تشویه و فرو گذاشتن تا سرد گردد و اگر نوبت

دو را بعد از تصعید حل کرده بشرح همین طریق یکدینار محلول اندر خورد دو دینار
براده ف… چهار ساعت کش و نیم ساعت تشویه نرم و یکساعت اعفا
تا سرد گر… جسد فضه و دیا سیه کافور حکمت نحاس یا حدیدی
نوشادر غیر م… و نوشادر محلول هم بدین طریق دو دینار جسد
و در هر نوبتی یکدینار روح حلال محلول و چهار ساعت کامل کش و نیم ساعت
تشویه نرم و یکساعت فرو گذاشتن تا سرد گردد و اگر مایه این عمل از زر
مشرقی یا مغربی یا زر محمر کند به براده باید ورق نشاید همچنان نوشادر یکدینار
هر نوبتی دو ساعت کش بلیغ و دو ساعت تشویه و اعفا و اگر مایه از حدید
محمر یا آنک محمر یا مس محمر بشد هم بدین صورت چندین دو وزن شده ساعات
را بشمارد دو وزن کبریت را کش میکند تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانه
روز است انگاه تمام بشد و اگر خواهد که از دو روح و جسد عمل کند براده
نقره یا مس یا زر مشرقی و مغربی محمر یا حدیدی محمر یا آنک محمر یا مس محمر
در مجره و کافور حکمت حدیدی و نحاسی و بجای آن طلق مکلس در بیاض
اول با زیبق منقی و طلق موصوف مسطور مذکور بر میزان مسطور عمل کند و هفتاد و
دو ساعت کش کامل بجای آورد انگاه با نوشادر محلول حلال عمل کند بدین منوال
که هشت دینار از این ملغمه کامله و یکدینار از نوشادر در محلول حلال اندر خورد هشت

دینار

دینار ملغمه مبارکه دهد بهشت ساعت تمام در کش و تشویه و فرو گذاشتن
تا سرد گردد دیگر اعاده کند بطریق مذکور تا بهشت نوبت … تمام هشت
دینار نوشادر در حلال محلول در خورد شانزده دینا… نوبت
شانزده دینار ملغمه است و هشت دینار نوشادر … با هم بیست و چهار
دینار میشود و ساعات روزگار شمرده و کش کبریت تا هفتاد و دو
ساعت تمام گردد و این جمله سه طریق است **طریق اول**
روح اعظم اعنی زیبق منقی با اجساد مذکوره **طریق دوم** روح محض
حلال اعنی نوشادر با اجساد مذکوره **طریق سیم** هر دو روح با اجساد
مذکوره بدین منوال که بیان کردیم انشاء الله حق تعالی از من بیزار اگر
درین که نوشته ام هیچ شک و ریب و نقصان و غلط و خلاف و خطائی هست
و خدا از آن کس بیزار و خدا از خدا بیزار و ضال بر آن کس خشم کناد
که بد اند و با جاهل فاش کند **سر دوم** در بیان دو وزن کردن روح
با نفس اعظم زیبق منقی مصعد و روح محض نوشادر مصعد محلول و نفس
که با گوگرد سرخ یا شنگرف حکمت یا جوهر زر نجس در بیاض و من که
تنگلوشا کرده ام بیان زیبق منقی مشروح و واضح کرده ام و بیان تصعید

او از نوبت اول تا هفتم و سر کوکرد و سرنج و سر شنگرف حکمت و سر جوهر نه نسخه
من او [illegible] در قسم نهم بیان کرده‌ام اگر درین نسخه بیان کنم
مکرر [illegible] ت پس زیبق منفک که هفت نوبت او را
تصعید کرده هفت [illegible] ساعت در کفی کامل که آن هفتاد و دو ساعت
وزمان کفی از این بیشتر نیست قطعا زنده نگردد غایت تصعید او نست پس
اگر مصطکی مسحوق غیر مغشوش را با نوشادر بیگانه مصعد محلول او و
وزن کند بدین مثال که ده دینار مصطکی برگیرد و یکدینار نوشادر کانی
حلال محلول بگذارد و دهد چهار ساعت کفی بعد ازان تشویه دهد به نیم ساعت
تمام و یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد باز یکدینار نوشادر اضافت کند
به قسم مذکور تا به ده نوبت کامل ده دینار نوشادر محلول بگذارد ده دینار
مصطکی مسحوق دهد و ساعت گمرجی بعد از ان وزن کرده تا هفتاد و دو
ساعت تمام شود انگاه بنوعی از انواع موصوفه نوشادر را حل کرده اند
با مصطکی تا چند آب کرده آن محلول را بگذارد زیبق هفت نوبت
مصعد کرده دهد چنانکه در کفی زنده نگردد تا وزن کرده بدین میزان
که از زیبق ده دینار برگیرد و یکدینار نوشادر مصعد بگذارد کش دهد به
ده ساعت تمام کفی و تشویه و اعفا تا سرد گردد بدین ترتیب میزان حق

صدق

صدق صحیح به ده نوبت هر نوبتی یکدینار روح محلول که از نوشادر محلول است
بگذارد این ده دینار زیبق مصعد میدهد و ساعا [illegible] بعد ازان
وزن کرده تا هفتاد و دو ساعت تمام کرد [illegible] انگاه اگر
اگر خواهد هر یک با هم حل کند انیست وزن کردن روح بالنفس و روح با روح
اما این هر دو روح در وزن کرده محلول اگر نفس را بعد ازان وزن کنند بسیار نسخه است
وزن کردن روحین بالنفس دانسته بشخ و این در بیاض جوهر از
و در حمره کوکرد احمر با شنگرف احمر حکمت میزان آن برین جمله است که از
انفاس مذکور در حمره و بیاض هر کدام که خواهد ده دینار از روحین
محلولین یکدینار و کفی ده ساعت تمام بقهر زجاج یا در صلایه حجر و
تشویه نیم ساعت تمام بر سر کوره تشمیع در قدح مطین و یکساعت فرو
گذارند تا سرد گردد باز مثل اول تا ده وزن کرده به ده نوبت
را احصا کرده غافل نشود انیست سر وزن کردن روح با روح و هر دو
روح بالنفس مبیض یا محمر اما اگر هر دو روح وزن کرده بعد از تحلیل
تمام کامل چه زر مکلس محمر و غیر محمر را بعد ازان وزن کنند با نقره مکلس را
در بیاض و بیان نقره مکلسه هر دو کافور هر کدام که دارد و بیان کافور
طلق مکلسه و در حمره بیان زر مکلس مس محمر مکلس مقطر لا غیر

درین عمل مکلس مر باشد غیر براده یا ورق بدین منوال که میزان [illegible] دینار
یا یکدینار [illegible] نوبت بهر نوبتی تحقی سه ساعت و تسقیه یک ساعت
و یکساعت [illegible] گردد و [illegible] وزن شود بعد ازان ساعات اشمارد
۲۱ ساعت کامل [illegible] اگر در بیاض خواهد نقره مکلسه و قایم مقام آن
کافور حکمت یکی یا صدیدی و قایم مقام این جمله طلق مکلس و در حمره
زر مشرقی یا مغربی یا زر محمر مکلس باشد و قایم مقام آن صدید محمر مکلس یا اسرب
محمر مکلس و قایم مقام آن مس محمر مکلس در درجه ادنی و میزان موصوف
یا [illegible] وزن کرده بعد ازان [illegible] وزن ساعات را احصا کرده و تحقی
به ۲۱ ساعت کامل تحقی کرده باشد نیت [illegible] وزن کردن روحین
محلولین با اجساد مذکوره بتمام و کمال **سن ششم** بیان کردن روح با جسد
[illegible] اعظم زیبق است در روح محض نوشادر هر [illegible] باهم دو وزن کرده و محلول تمام
بیان کردیم اکنون بیان زنجار حکمت میکنیم بتوفیق الله تعالی بدان که اگر مایه
زنجار حکمت از زر محمر مکلس سازی اکسیر اعظم است و از غیر محمر چون مشرقی
و مغربی باشد و قایم مقام زر محمر و غیر صدید محمر مکلس باشد و قایم مقام آن
سرب محمر یا ثابت مکلس و اگر ازین هیچ ندارد قایم مقام جمله مس محمر مکلس
مفرد و مرکب چون سواد زایل شده باشد و روح محض نوشادر حلال محلول

اگر مایه آن زر محمر و غیر محمر است و صدید محمر و اسرب محمر جمله مکلس باشد نوشادر
محمر باید محلول و غیر محلول و اگر زیبق و نوشادر در [illegible] و محلول
درجه بلند دارد و اگر مایه از مس باشد نوشادر [illegible] غیر محلول و انواع
تدابیر در حمره و بیاض در تصاعید تکلیس و ناری در زاجات و غیر زاجات
با اجساد و غیر اجساد تمام در قسم تدبیر نوشته ام اگر درینجا بیان کنم
مکرر شود و خاطر مکدر و آفتاب عمل مکرر چنانکه اسرار او زان حصه وزن
کردن اکاسیر درین قسم بیان رفته است تدابیر هفت گنج گهر بیان کرده ام
والسلام **اکنون** شرح بشنو اگر مایه این عمل از مس مکلس است [illegible] دینار تمام
مس مکلس مفرد و مرکب هر کدام که دارد و چون سواد زایل کرده باشد تمام و
مفرد در قسم تدبیر بیان کرده ام به انواع مجربات که چگونه سواد از مس مکلس
مرکب و غیر مرکب زایل کند و جمله در تجربه صحیح رسیده است آن [illegible] دینار مس مکلس
یکدینار نوشادر [illegible] مصعد الا غیر اگر محمر باشد و اگر [illegible] البته باید مصعد باشد
و اگر محلول باشد والا غیر محلول به تصعید عمل راست نیاید و این یکدینار نوشادر
کانی مصعد غیر محمر کرده و غیر اصفر [illegible] یا کافور
محلول و غیر محلول ثابت و غیر ثابت بگردد ان [illegible] دینار مس مکلس و به درجه ادنی
یا بگردد سرب محمر مکلس و به درجه وسطی یا بگردد صدید محمر مکلس و به درجه اعلی یا

بگذارد زر مکلس دهد در اعلی العلی یا بگذارد زر محمر مکلس دهد در اعظم اکبر دو ساعت
تمام [illegible] در صلایه زجاج یا چینی یکساعت تمام بر سر کوره
تشمیع در [illegible] تشویه دهد چند حرارت پر مرغ یا آفتاب
در چاستگاه ما نخار [illegible] آتش سرب میانه و یکساعت اعفا تا سرد گردد باز
یک دینار نوشادر بگذارد جسد مکلس دهد و دو ساعت و یکساعت تشویه و
یکساعت اعفا تا سرد گردد انیست سر دو وزن کردن آنگاه که به دو نوبت
این دو دینار روح محض که حلال محلول است بگذارد جسد مکلس داده باشد بعد از آن
نحو کند تا به دوازده ساعت تمام آنگاه بگدازد که تمام است و اگر نگدازد
تمام نباشد مرکداختن روح بجز جسد مکلس قدح چینی هموار سطح بر کوره
تشمیع نهد و آتش چند چراغ برافروزد تا قدح گرم شود چندانکه انگشت را بگزد
[illegible] اکسیر محرق را بکاغذی هموار بردارد ریزد و به پر مرغ پاک هموار کند بعد از
فصال تمیع جسد مکلس و نوشادر مصعد یا محلول چند شمع صافی گداخته شود زود
برگیرد و بر صلایه ریزد و بگذارد تا سرد گردد وزن کند هر چه از وزن اول
نقصان کرده باشد همان قدر نوشادر مجدد اضافت و دو ساعت تمام
نحو کند و باز بدین طریق بگدازد و وزن کند هر چه دریابد نوشادر مجدد اضافت
کند و نوبت سیم بگدازد فقط و اگر چهار نوبت کند بزیان آید و به دو نوبت

تمام نباشد

تمام نباشد و احتراز میکنند از یک نوبت بعد از آن دو ساعت تمام نحو کنند
مزیل سواد او از خل عنبی سه ساله مبیض مقطرات [illegible] زر و احمر
در اوانی و وسطی و اعلی و نحو چندانکه هبا گردد [illegible] خل مقطر
چندانکه نمناک گردد و حاجت تشویه ندارد [illegible] و سایه بخل عنبی
مقطر نمناک میکنند و دو ساعت کامل نحو بلیغ خشک میکنند تا بهفتم روز
زنجار حکمت را تمام کرده باشد این زنجار هر روز لونی برگیرد به الوان مختلفه میگردد
تا روز هفتم رنگ بیرون آورد که چشم آدمی در سبزی او روشنی و شفافی و شعاع خیره
ماند و لطافت هیچ رنگ چنان ندیده باشد و این سر به تجربه صحیح گردد پس
بزرگتر عملی از اعمال زنجار حکمت سه عمل است و این سه عمل آنست که مایه جسدی
از زر محمر منور مکلس باشد و نوشادر مصعد محمر و خل عنبی مقطر و میزان
وزن کرده چنان که شنیدی و اگر نوشادر سبز باشد و جسد زر غیر محمر و
نوشادر سبز محلول و میزان مذکور زنجار حکمت متوسط باشد و اگر نوشادر
فضه سفید باشد و حدید محمر مکلس یا سرب محمر مکلس یا مس محمر مکلس و سرکه
سفید عنبی غیر غش مقطر و میزان موصوف زنجار درجه ادنی دارد و زنجار
هفت نوع است نوع اول نوشادر که یک نوبت از آب نعمید [illegible] مس
که یکبار مکلس کرده باشد مفرد او خل عنبی سه ساله که یکبار مقطر کرده باشد [illegible]
کردن چنان که شنیدی نوع دویم نوشادر [illegible]

سواد زایل کرده وحل عنبر سه ساله مقطر و سرحد وزن کردن چنانکه مذکور است
نوع سیم ... ذهبی و مسی ترکیب ستن از مکلس که سواد زایل کرده باشد
وحل زرد ... بعض چنانکه موصوف است نوع چهارم نوشادر سبز
مطوس وجسد ... حل عنبر سه ساله سبز مقطر و سرحد وزن کردن
گفتیم نوع پنجم نوشادر محمر ذهبی ذهب محمر میگویم و زر مکلس غیر محمر وحل
عنبر سه ساله احمر مقطر با آن حد وزن کردن چنانکه مکتوبست نوع ششم نوشادر
محمر وجسد زر محمر مکلس وحل عنبر سه ساله محمر مقطر و سرحد وزن کردن نوشته است
نوع هفتم نوشادر در هر حال که هست مبیض و محمر و محمر چه ثابت باشد و
جسد یا زر مکلس یا زر محمر مکلس یا حدید محمر مکلس یا آنک محمر مکلس یا مس مکلس
وحل عنبر مقطر در هر درجه که هست چند حد وزن نوشادر بطریق موصوف انجماد
ثابت که قمر مطوس را اکسیر است اینست نقط و اسرار ز نجار حکمت اینجا
من اوله الی آخره با فروع و شعب و میزان و ترکیب تمام نوشتم سر چهارم
در حد وزن کم صن نفس با جسد اعنی کبریت احمر عزیز الوجود البته چند نفس
مکلس با حدید سرخ مکلس یا سرب سرخ مکلس یا زر محمر مکلس جسد
ارکان جسد بیست در مراتب و درجات اکسیر چند با نفس حد وزن شود
با کبریت احمر و ترکیب این اجساد یا با کبریت اصفر مفرد هیچ چند مس
مکلس یا کبریت مدبر با حدید و سرب است و یا کبریت احمر با شنگرف حکمت

چنین

چنین ترکیب ... با زر محمر مکلس باشد یا غیر محمر و این اسرار بهای هزار جان
جهان ارزد به آنکه سر حد وزن اجساد مکلس با نفوس ... ت
که از جسد محمر مکلس در اعظم یا از جسد زر شرقی ... محمر مکلس بود
و از جسد حدید منور محمر در اعلی یا سرب محمر ... یا مس مکلس منور
محمر سیستن از در ادنی کوکرد زرد همه شفاف موزون که سر معیار فضه
دارد و وزن زر و شفاف زرنیخ و صفار زرنیخ البیض و شعاع زر شرقی یا جسد
صبه محمر مکلس در وسط و یا زر محمر مکلس در وسط و یا زر محمر و غیر محمر چند مکلس
باشد در اعلی حد دینار جسد و یکدینار نفس و دو ساعت تمام سحق بلیغ نفید
زجاج شامی در صلایه چینی یا زجاجی و تسقیه زمر حکیمان یکساعت چنانکه
آتش بحرارت آفتاب چاشتگاه و نماز پیشین باشد و یکساعت فرو گذاشتن
تا سرد شود باز یکدینار نفس کامل مدبر و زر مدبر محمر در خورد آن دو دینار جسد
میدهد و دو ساعت سحق یکساعت تشویه و یکساعت اعفا تا سرد شود
راست گرداد و در سه روز تمام و کامل چون آید ساعات را احصا کرده
۲۱ ساعت تمام کند سحق را که این نهایت سحق است بعد از آن هم بدان
منوال بگدازد در قدح زجاج شامی و مطین هموار بر سر کوره آتش نهد و فرو دارد
بر صلایه تا سرد گردد حد وزن اول نگاه دارد هر چه نقصان کرده باشد کبریت
اصفر یا احمر با شنگرف حکمت مقطر اضافت کند و بعد از سحق به دو ساعت

بطریق اول یکبار از دو جبر نقصان آن از کبریت مجدد کند در مراتب و درجات
مذکور [illegible] سه یکبار از د باز آنچه نقصان نموده کبریت اضافت کنند و از
سه نوبت [illegible] دانجامد و در ساعت خود تمام شود و از
یکساعت احتراز [illegible] زایل نماید بنوعی که خواهد از انواع که در کتاب تقدم
بیان کرده ام و این سه مرتبه تخمیر در خل میکند و چند درجه وزن تخمیر در خل میکند
چند درجه وزن کردن روح نفس شده است و نفس جسد و جسد نفس و
نفس روح و سواد زایل شده انیست که کرد احمر در سه درجه و زر جهارم
خود ممتنع است و محال دنا ممکن و از این دارو در تلحیف هیچ در وزن سرب
زیاده نگردد و اگر خود ده نوبت بگدازد ولیکن نهایت عمل و غایت اقل
سه نوبت است و زیاد تجاوز نشود که باطل است و باید که سواد از وی زایل
کنی بعد از آنکه شکلوش کهپرم در قسم نه بر هفت گنج کهرد کرد زایل کردن
دادن سرب و قلعی در بوره مطبوخه در قرع مقطر تمام کرده ام چند در
قرع و انبیق سواد یکبار زایل شود نوبت دویم در زاج زرد قبرسی صافی
محلول بریزد سه نوبت گداخته تمام شود تنقیه او در بار چرم و اگر در
ملح قلعی مقطر محلول مکرر بریزد سه نوبت گداخته یا در زاج سرخ محلول
بریزد به سه نوبت گداخته کمال عمل انیست و اگر زاج غیر محلول باشد به سه نوبت
تلحیف هر کدام که یکبار نفس دارد یکبار از د همچنان ثابت گردد و بجای زاجات

سه

سه گانه زعفران الحدید شمع مذکور سازد و در تلحیف سرب یکبار از د آنگاه
تلحیف کرده گردد سرخ سه نوبت بگدازد سرب سرخ [illegible] زمانی
وزود که از چند نقره و زرد چند زرد و با [illegible] را خشک
کرده اند و اگر با نقره یکبار از نقره را زر کند و اگر با [illegible] از زر اکسیر کنند و اگر
و اگر با هر دو یکبار از و در خلاص نفس زر شرقی بیرون آید مراتب سه گانه او
و طریق میزان او و وزن کردن نفس با جسد بتمام و کمال مجرب صحیح است
که اینجا نوشته شد و واجب الوجود مطلق بار خدایا بحق روز عرض و جزا
در مقام قرع اکبر در سیاست عظیم خصم آن بنده بجرم هر که بخواند و بداند
و در عمل آرد و فاش گرداند و خدای تعالی خصم منست در آن روز که
هر چه ظاهر نبود باطن شود و هر چه باطن نبود ظاهر شود اگر در این اسرار
هیچ شکی در سر هست والسلام **سر پنجم** بیان وزن کردن جسد
بدان که جسد اعظم زر سرخ است چند مکلس باشد و قایم مقام او زر
غیر محرر مشرقی یا مغربی چند مکلس باشد و قایم مقام زر سرخ و غیر سرخ آهن
سرخ باشد بر بجای حکمت را غیر چند مکلس باشد و قایم این حدید منور سرب
سرخ ثابت باشد چند مکلس باشد و بجای این هر دو جسد محرر مکلس زعفران
حدید چند مشمع باشد و جسدی دیگر که مایه این کار است مس سفید یا مس

بعد از زوال سواد اما اگر در بیاض بود جید مبارک است افضل النفع اکبر فضه
بکار [illegible] تمام آن مس مبیض بکلس که آنرا کافور قلعی خوانند
وقایم [illegible] بکلس بود **نقط** پس اگر خواهد که مس مکلس را
با زر مجمر و یا با زر [illegible] مکلس بود یا حدید مجمر مکلس یا سرب مجمر مکلس
که وزن کند هر کدام جسد که خواهد تمام کند بوزن ده دینار و از جسدین
یک دینار و سحق دوازده ساعت کامل و تشویه یک ساعت و نیم و هر نوبتی یک ساعت
و نیم اعفا تا سرد گردد باز امتزاج از سر گیرد بوزن اول تا به ده نوبت
کامل هر نوبتی دوازده ساعت کامل سحق و هر نوبتی ساعتی و نیم کامل تشویه
اگر بکشت بهتر شاید زیرا که جسدین است و بعد از که وزن شده و به درجه
کمال رسیده هفتاد و دو ساعت تمام سحق باید کردن تا که وزن او تمام بود
خاص نباشد الا بوجود روح حلال محلول اعنی نوشادر پس اگر نوشادر
خواهد حل کند در هر درجه که دارد از درجات تصاعید او در هر ده و یا بخورد
بخورد این دو جسد موزون مسحوق میدهد بمیزان راست که از ده دینار
از این جسد بر نظر گیرد و یک دینار فضه غیر مطوسه سه نوبت بگدازد و در خلاص
نهد انچه بماند در تنکلوش [illegible] تمام عیار بعیار چهار دانگ و نیم بیرون آید

ترکیب سیم جزوی زیبق و جزوی جسد مس دو جزو قمر خالص سه نوبت

بگدازد در بعیار تمام خلاص خالص صافی لون شفاف با شعاع سرخ منور چنین
آتش درخشنده زود که از لون پذیر خوش [illegible] در دوران
با جمیع خواص و کاشتغال عمل ملعب بهتر [illegible] سیر الباب

باب بسم الله الرحمن الرحیم اید [illegible] بهتر تنکلوش است
ن کانی که بیان کردیم تصعید اول با آب صافی در آفتاب وافی در انبوه
فضه فارسی در جای گرم یا در حمام گرم یا در زمین نمناک حل کرده
و بر سر آتش تشمیع به آتش نرم عقد کند و باز حل کند تا بنوبت هفتم
چهار بسته تا حل گردد و نماند غایص شود و در طلق چنان غوص کند که
طلق محلول با هجده دینار بر گیرد و یک دینار از این نوشادر محلول با وی
سحق کند چندانکه خشک باشد یک ساعت تشویه دهد بر سر کوره تشمیع و یک ساعت
فرو گذارد تا سرد گردد دور آتش بعد از آن یک دینار دیگر
نوبت حل و عقد کرده با وی سحق کند چندانکه خشک گردد و یک ساعت تشویه
و یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد بکرات دوازدهم تجربه کرده ملغم منقی
را نوبت در تلطیف آن بگدازد و در روباس [illegible] تمام بیرون آید

بیان زایل کردن صریر وسواد از قلعی نوره غیر ملقی بجد و غیر مغشوش
جزوی و خل عنب سه ساله مقطر سفید چهار جزو طبخ کند تا که بماند دان نوره

خشک بماند چهار چندان بول مقطر افاقت کند و طبخ کند تا خشک بماند
سالی ... از ورق فلکی در قرع پاک مقطر کند تا آبی ثقیل
متین سیا... نوبت چیز کوکب دری درخشنده گردد این
زوال سواد اوست ... یرا و هیچ چیز منقطع نگردد مگر بطلق حیولیٔ وآن
قشر مبیضات بحکلس چیز قشر البیض بحکلس بگیرد و در خل عنب مقطر طبخ
کند یکی به چهار تا خشک بماند و قلع را از یکنوبت تا سه نوبت تلحیف آن
بکند از عصیر او بیکبار زایل گردد و نماند اما ثبات سه نوبت در طلق ذایب
تلحیف مذکور مسطور بکند از زرو باسی سلیم بیرون آید و اگر خواهد
محکلس کند طلق ۴ دینار و نوشا در محلول مذکور یکدینار زحی ۳ ساعت
و تشویه یک ساعت واعضا یکساعت تا دو وزن گردد به دوازده ساعت
تصعید کند تا بتکرار یکبار طلق محکلس گردد نشانه آنکه نوشادر بلون
طلق بیرون این قلعی ... سواد سه نوبت تلحیف این بکند از داز
روباسی بیرون آید اما حل آن با نوشادر حکمت که هفت نوبت حل و عقد
یافته بش یک هفته در آفتاب بکوی و تشویه حل گردد و یکدینار از و
چیز بر بیست و ۴۰ دینار زیبق گرم کنم طرح کنی ثابت گردد چندانکه چیز
کم از نیست بیرون آید از خلاص و داسی و قیام و ثبات تمام که هر گنج شکلوا

ن شاهی الکبیر ابا باب **باب** بسم الله الرحمن الرحیم از دست گنج گهر شاهی
در گهر گنج بیان نسخه است و در گ... و عمل گهر... است
و می باید که مبتدی و منتهی و مقتص... ب و مقاصد در اصول
دارکان و فروع و شعب و اکوان و الوان ... او نی و وسطی و اعلا از بیان
بیان روح و نفس و جسد در مفردات و موازین و معیار زر عیار و در ... بیان
باطن و القا که در شمس و قمر است همین طریق مستقیم نگاهدارد که از اینجا
که بمنزل مراد توان رسید و این طریق منت که شکلوشاه کبیر با بها ... بعد
سنل ارکان آسمان و ریگهای بیابان و بعد ... اندام جانوران جهان
و بعد پر مرغان و بعد مردگان و زندگان لعنت و نفرین و غضب
از خدا رحمان بر آن که کاشف اسرار شکلوشاهی بود **علی** گنج و گهر شکلوشاه ...
بدانکه صبغ حمره در جسد ... است و تا این جسد روح محض نشود ...
بودن محرم نشود و اگر محرم شود چیز روح مطلق نباشد در وزن او زیادت ...
و بکار نیاید و این جز بروح حلال روح محض نشود و آن روح که حلال است
ن معمول و حکمت است و غیره بکار نیاید الاعقاب حکمی چیز هفت نوبت
حل و عقد یافته البته طلق را حل میکند پس این نوشادر از نظر آفتاب در
آب مصعد کرده یک نوبت تمام است از نوشادر ده دینار و آب صد دینار
در قدحی چینی دیوار بلند که یک شیشه خانه باشد البته با آفتاب سرطان و اسد و سنبله

معتمد کرده بار از آب بیرون آید و بر دیوار قدح نشیند سفید تر از کافور
و چون بلور شفاف [illegible] تصاعد نوشادر تا همین طریق وافی
و کافی است و این طریق [illegible] هر دو نوبت کنی غایت عمل بود و از
سه نوبت چون جسم صافی بیرون آید از آن به احتیاط تمام بر گیرد و نگاه
کند نگاه دارد که یک نکته عمل اکسیر حاصل نوشادر در درجات اگر از
بول متمش مقطر تصعید کنند در آفتاب و مکرر کنند تا بلون زاج
زرد بیرون آید و نوشادر اصفر انیست اگر از زاج سبز صافی ز[illegible]
محلول مقطر هم بدین طریق عمل کنند نوشادر اخضر انیست اگر زاج
احمر سنگی محلول مقطر تصعید کنند بدین طریق نوشادر احمر انیست
و اگر از براده نقره بنار متوسط بین القدحین بر کره مربع تصعید
و تکرار کنند تا بلون فضه بیرون آید این نوشادر فضی است و اگر براده
زر محمر یا غیر محمر بنار متوسط بین القدحین تصعید کنند و مکرر تا بلون زر
بیرون آید نوشادر محمر ذهبی انیست و اگر براده حدید محمر هم بدین طریق
عمل تا بلون حدید بیرون آید نوشادر محمر حدیدی انیست و اگر انک بود
هم بدین طریق عمل کنند نوشادر محمر انکی انیست و اگر از زعفران حدید هم
بدین طریق نوشادر زعفران انیست و در بیاض قایم مقام فضه
رو با سیه کافور حکمت نحاس است و کافور حکمت حدیدی اگر نوشادر

با هر کدام

با هر کدام که عمل کنند بلون آن جسد بیرون آید نوشادر [illegible] کافوری انیست
و اگر از طلق محلول عمل کنند تا ذایب کرده [illegible] نوشادر بلون آن
بیرون آید نوشادر مبیض طلق انیست [illegible] بلور و از جاج شامی محلول
عمل کنند نوشادر بلوری و زجاجی مبیض انیست و چند آنکه تدابیر در جمله
انواع انیست که اگر خواهی نوشادر ما بقی تصعید کنی از اصافی باید کردن
در آفتاب و اف در این سه ماه که آفتاب در سرطان و اسد و سنبله است
و آن ما بقی را اگر آب صافی بود و اگر بول متمش مقطر بود و اگر زاج اصفر
اصفر و اخضر و احمر محلول مقطر ~~کنند اگر جسد هر از و احمر محلول مقطر~~
بود هم بدین طریق که در آب صافی گفتیم عمل کنند که تمام است و اگر بدین
اجساد و ارواح رنگ کرده بود در حمره زر سرخ براده کرده بر زعفرانی و مغنی
براده کرده و قایم مقام او جسد حدید محمر بود و اگر زعفران حدید بود جزو را
با جزوی نوشادر در وزن باید کرد و اگر نوشادر در حل کرده بود و زود بر او
بر سر و اگر نه که نوشادر غیر محلول بود شاید و از این براده ها هر کدام جسد
بود و دینار تمام و از نوشادر محلول یا غیر محلول اگر دینار و دانگ نه زیادت
و نه کم میزان حق و معیار صدق دو ساعت تمام کن بلغهر زجاج شامی
و صلایه در ظرف زجاج یا چینی یا غیر در قدح هموار و نیم ساعت بر کوره

تشمیع ... ظرف به آتش نرم چنانچه چراغ تشویه نرم حکمی نه چندانکه نیم
گرم گردد و نیم ... تا سرد کرده باز یکدینار و دانگ نوشادر
اضافت کنند و دو سا... عت تشویه و نیم ساعت اعفا تا به هر نوبت
تمام این دینار براده دوازده دینار گردد و در هر نوبتی دانگ نوشادر نقصان هنوز
آن یکدینار در تشویه برود دوازده دینار بماند اگر زیادت هنوز تشویه نرم برجه
تا میزان اصل آید و اگر کم هنوز آن قدر اضافت کنند تا در تشویه دوازده دینار تمام
بیرون آید اینچ احتیاج دارد بتصعید و آلات و ادوات او اظهر من الشمس است
و این من القرانات بین الفلاحین هر دوازده ساعت آتش میانه تر میل
نرمی دارد والبته نوشادر تصعید کرده آنچه مقصود گشت اگر حل باید کردن عمل از
... اسکنند و حل گذارد و اگر نه همین طریق در حد وزن کردن بحال آید بده دوازده
ساعت تصعید میکنند برستی و راستی که نوشادر این اجساد مذکوره را بدین
تدبیر مکلس گرداند و خرده الوان اجساد بیرون آید بهر چه عمل کنند اگر ... هنوز
براده نقره و بجای آن کافور حکمت حدید و نی مس و بجای آن طلق محلوب
اما آن نوشادر را می باید که هفت نوبت حل و عقد کرده هنوز و اگر نوشادر در
حکمت محلوب هنوز طلق را یک هفته در آفتاب حل گرداند و اگر نوشادر در گمانی
هنوز طلق را ذایب و مکلس گرداند و همین طریق دو وزن کردن مذکور دوازده

ساعت

ساعت تصعید کردن با نوشادر مسیفی چنانچه فضه و کافور ... ربا جاج
بیرون آید و اجساد مکلس شوند چنانچه ... اکسیر در ادنی
و وسطی و اعظم مبتدی و مقصد و منتهی ... به پایان کردم اما تحقیق
درین گنج گهر بنگلوشاهی این عمل تمام است که نوشادر در کانی بیگانه را یک
نوبت بطریق موصوف معروف از آب حار به آفتاب واقف تصعید کنند یک
نیمه عمل اکسیر بجای آورده هنوز و این درجات و مراتب در روح اعظم اعظم
نوشادر از تجربات من است که بنگلوشاه کبیر هم و ترا از مهوشی اگر مبتدی
و اگر متوسط و منتهی و اصل این عمل تمام است و رکن دیگر نشس مس است اگر
براده مس با نوشادر در بطریق مذکور عمل کرده است که در تصعید نوشادر در مس معکس است
و نوشادر در بلوان مس سرخ مصعد گردد همین روح با این جسد دو وزن باید کردن نقط
و اگر نه مس مفرداً و مرکبا مکلس باید کردن تا مکلس گردد با روح ممزوج ...
و روح مطلق نشود و اگر بجای این مس مکلس حدید سرخ مکلس هنوز هو انفع منه
و اگر آنک بحر هنوز هذا مثلا و اگر زعفران حدید هنوز چنین مشمع هنوز هو انفع منه
و اگر قایم مقام این اجساد زر مکلس هنوز و غیر مجرا این خود اکسیر اعظم است
ولیکن این جمله از درجات و مراتب و تجربات من است و ترا همین طریق تمام است
اگر مس را مفرد و مکلس گرداند از یک نوبت تا سه نوبت و اگر مکلس گرداند هنوز

آن خود [illegible] است اعنی کوکرد سرخ و ترکیب آن با کبریت اصفر هندوستانی
نقط خواهی در [illegible] تشویه و کشی و ذوب و جمله نوع مجربست و ترا
طریق تمام است درا [illegible] اعلی که مس کانی اگر قبرسی یابی والا مس غیر
مغشوش به الواح رقیقه سازد و در کوره فی رنند در ان موضع که مجر نوره نهند
هر رسن به بسوزد و مکلس گردد و کشی بر چیزی به آب کشی کند و هر چه در آب
حل شود در قدحی دیگر ریزی بعد از ان چیز آب صاف شود از سرش بریزد و جسد
را خشک کرده سفید کند این نسخه دیگر است از ین عمل اگر نوشادر در کار کند نوبت
باب تصعید و مس کانی بدین طریق یکنوبت مکلس گردد تمام است و رابطه
میان این هر دو حل عنبری مبیض مقطر است حل سفید عنبری یکبار که یکنوبت
مقطر کنی تمام است و صنعت در میزان نگاه داشتن کمها روح محض و جسد محض
بعد پر مکلوش امی دو وزن راست نیاید در کدام نیاید چیزی یکی از جسد روح نشود
و از دو فایده حاصل نیاید پس عمل در وزن کردن روح است با جسد چه دینار
ازان
ازین جسد مکلس برگیرد و یکدینار و دانگ روح با ان کشی کند دو ساعت تمام بعد
قدحی صبر هموار مطین بر سر کوره آتشی نیم ساعت به آتش نرم تشویه دهد
چند آنکه حرارت از لنبه برگیرد و بگذارد تا نیم ساعت بگذرد و یکدینار دانگ
دیگر نوشادر مصعد مجدد کند دو ساعت کشی و نیم ساعت تشویه و نیم ساعت

ایضا

اعضا به عونوبت تمام این دینار جسد دوازده دینار کرده [illegible]
بود در تشویه برود و بمیزان حق و معیا [illegible] رد این اثنی عشر
ده وزن کردن روح و جسد است بدین [illegible] در ذوب دو وزن باید
کردن قدحی مطین چیزی باید لاغیر بر سر کوره آتشی با آتش نرم چنان گرم کنند
که دست منع کند روح و جسد بیرون ریزد بر کاغذ پاک سحق و برریخ پاک هموار
تا بر قدح همه جای یکسان بنشیند آن خود چیزی موم صاف گداخته گردد
واین از امتزاج دو وزن است چیزی گداخت زود بر صلایه ریزد و بگذارد
تا سرد گردد و آنچه در قدح است و آنچه در صلایه است جمع کند دو وزن کسیح
تمام
همان قدر که نقصان کسیح است نوشادر مجدد اضافت کند دو ساعت
کشی کسیح باز بدین طریق یکی از دو جبر نقصان وزن از نوشادر
بخواهد سه نوبت در کدام از دو وزن تمام بیرون آرد آنجا جسد روح مطلق
که اگر صد دینار بر یکدینار جسد طرح کند همان یکدینار بشود و آن اگرچه تیرگی دارد سیاه
بشود چیزی حل عنبری مقطر بدان رسید فی الحال چیزی جرم قمر منور زند و رنگ از ابر
است
سیاه یکبار بیرون آید آن جوهر سبز در وش و طریق تمامی این عمل چنان
که هفت روز تمام این جوهر چند آنکه سرکه جذب کند در کشی اضافه کنی و در کشی
خشک کسیح باز اضافت میکند در سایه که نزدیک با آفتاب بود روز هفتم کشی

در نسخه تا اینجا بود نسخه شد

واین حل اگر زیاده شود تشویه دهد و اگر باقی ماند شمع مجدد کند از نوشادر

بهر دیناری

مصباح نور معظم که ختم کتاب مصابیح انوار است

بهر دیناری و اگر معدنی اضافت کنی به نوبت در گداز و اگر مت[illegible] دوست
بر طریق آسان خواهی طلق محلول [illegible] بنوشان در محلول
غواص کنی و قلع بر صریر و سواد را ب[illegible]ان بگداز و اگر معدنی
اضافت کنی از روباس سلیم بیرون آید [illegible] مصباح نور معظم که ختم کتاب مصابیح
انوار است و گزیده و خلاصهٔ مفاتیح اسرار است بر مفردات اگر تو علم تسبیح
کنی فضهٔ مکلس را بنوشان در فضه حلال غواص کردانی اکسیر نحاس است یک بر پنج
و اگر کبریت مبیض ثابت قایم بنوشان در حلال محلول مشمع کردانی اکسیر مس است
یکدینار بر پنج دینار و اگر جوهر زرنیخ را بنوشان در حلال محلول غواص کردانی
اکسیر مس است یکدینار بر پنج دینار و ه رکن باهم در ح وزن کمیع یکدینار
بر ده دینار و هر سه باهم یکدینار بر یا کده دینار و کاغور حکمت نحاس و حدید
هر کدام که باشد جبه غواص کردانی بجای اکسیر جبیدن است و طلق مشمع
بجای رکن نفس و زیبق مصعد رکن روح جبه مشمع شود این جمله در سیاهو
اما در هر ح حدید مکلس مشمع اکسیر فضه است یکدینار بر پنج دینار و قایم مقامی
آن زعفران الحدید مشمع اکسیر رب است یکدینار بر پنج دینار و سرب محمر
مکلس است جبه مشمع شود یکدینار بر پنج دینار و قایم مقام جبد زر مکلس
مشرقی یا مغربی یا زنجفر در اعظم و شنگرف حکمت رکن نفس و کوکرد احمر جبه
~~حبه بر جسد کن مکی و ده حصه~~ هر دو مشمع بر [illegible] تمام شد مفاتیح انوار بعه
حرره سکوت شاه اکبر ابابع

... الرحمن الرحیم

اینست کتاب مبارک مفتاح الاسرار
چون ... اسرار
... کردن ارواح و اجساد و انفاس مجرب
نوشتم و یک دقیقه ... مالان در موازین مهمل نگذاشتم
و تقسیم عین موکد و مرقوم ... نون بتوفیق حق تعالی هفت مفتاح از
بهر هر بهری مفتاح بیان کنم چنان روشن و مبرهن و واضح که اگر فی المثل مبتدی
خواهد که عمل کند بر او از جامه پوشیدن آسانتر بود مفتاح سر اول در وزن
کردن هر دو روح اعنی زیبق و نوشادر زیبق منقی که هفت نوبت تصعید یافته بود
چندانکه در سحق کردن زنده نگردد این کمال زیبق است و در تصعید دو دینار از آن
و یک دینار نوشادر در کاسه یکجا ... مصعد محلول بر وی نه و سحق کن دو ساعت کامل
و بعد از دو ساعت تشویه کن بر قدحی از زجاج که مطین بود به آتش چون چراغ
... تا سه و نیم ساعت و یک ساعت فروگذار و تا سرد گردد آنگاه باز یکدینار
نوشادر مجدد کند و دو ساعت سحق و نیم ساعت تشویه و یک ساعت فروگذارد
تا سرد گردد و به دو نوبت دو دینار روح حلال محلول در خورد شش دینار روح
اعظم مصعد دهد تا این هر دو روح مکلس شوند و سحق بر ساعات موزع تا هفتاد و
دو ساعت سحق او تمام گردد اینست زیبق منقی مصعد مکرر مشمع اگر ده دینار ...
یکدانگ و یکدینار از این روحین به نوبت بر وی طرح کنی و ده دینار ... دانگ معدنی

روبک

۱۱۴

لو باسی به نوبت در کدو از طرفی نقره را روباسی بیرون آید اگر حل کنی زود ...
زیرا که مشمع است و کواکب کاهی را بتاو ...
ظاهر و باطن سفید بیرون آید و ... العقد کنی ... محلول ...
تا اکسیر اعظم روح است ... رس منقی را از روباس
بیرون آورد این در بیاض است ... ق ذهبی یا محمر و نوشادر
ذهبی یا محمر در قسمت نهر که در آن هفت کنج نهر است بیان کنم اکنون مجربست نوشادر
ذهبی یا محمر حل کند و شش دینار زیبق مصعد ذهبی یا محمر بر گیرد و در صلایه زجاج
یا حجر نهد و یکدینار از این محلول محمر حلال بر وی نهد و شش ساعت تمام سحق
بعد در زجاج حلبی و نیم ساعت تشویه و یک ساعت اعفا باز عمل از سر گیرد تا هر وزن
تمام بیرون آید و در شش نوبت و ساعات را شمرد هفتاد و دو ساعت
سحق کامل کند اینست وزن کردن روحین پنج دینار نقره روباس
و چون نگردد یکدینار از این زیبق مصعد محمر مشمع بر وی افکند به نوبت و
دانگ معدنی زر شرقی اضافت کند از خلاص بیرون آید اگر حل کند و
غسل کند یک نوبت ظاهر و باطن او سرخ گردد و چندان که
محلول را عقد کنی و سحق کنی یکدینار بر هفت دینار

مفتاح سر دوم در تنفیس مفتاح سر سیم دو وزن کردن جسدهای زرنیخ و کبریت

... شود به نوبت زر خالص نکلوشای بیرون آید و زر شرح باری سکر فی
یاقوت [illegible] مفتاح سر دوم در تنفیس تنفیس زرنیخ است و کبریت و آن
وقت [illegible] ن نفس [illegible] کبریت را سفید گردانی و زرنیخ را مصعد
و جوهر زرنیخ را در خورد [illegible] و وزن کرده همان طریق
و بیان سفید کردن کبریت [illegible] جوهر زرنیخ مصعد در هفت
کنج کهر نکلوشای بیان کرده‌ام اما این احتیاج دارد به تشمیع که هر دو نفیس
غواص نمیشود و به آتش ناچیز نشود به حلال محلول غواص باید کردن چنانکه در
علم تشمیع مذکور است در تجربه انگاه اگر خواهد قیمتی منقی را به نوبت تلحیف
آن بکند از دو اگر خواهد قلعی منقی را بکند از دو این نفیس یک وزن کرده و جسد
یک وزن کردن غواص کرده بر دو طرح کند به نوبت و مایه بر نهد بهر دیناری
معدنی فضه روباسی تا نقره روباسی بیرون آید و اگر کبریت مبیض انوشادر
حلال محلول غواص گرداند همچنان مفرد اکسیر است و جوهر زرنیخ که بنوشادر
حلال محلول غواص گرداند همچنان مفرد اکسیر است یکدینار بر پنج دینار
منقی طرح کند نقره روباسی بیخ مفتاح سر سیم در دو وزن کردن
نقره مکلس را کافور حکمت حدیدی اگر خواهد با طلق

میزان است هر نوبتی دوازده ساعت کش و یک ساعت تشویه و همین است اعضای این
میزان جسد است و در حرم جسد مغربی یا مشرقی با محرّم منور که مکلس بیخ یا مس محرّم مکلّس
از جسد زر محرّم یا نقرهٔ مبیض یک دینار و از آن جسد که با آن یک وزن کنی در حرم
و بیاض یکدینار دوازده ساعت تمام کش کند و یک ساعت تشویه اگر نخست تر
بنوشادر چرا که جسد است و در وی خطا کم افتد و یک ساعت نرم کند او را تا سر کرد در
و باز یکدینار جسد با جسد اضافت کند و دوازده ساعت کش تا دو وزن گردد
و هفتاد و دو ساعت تمام کش کرده بیخ انیست بیان دو وزن کردن جسدها
اما این احتیاج تشمیع دارد مشمع نشود الا بنوشادر حلال محلول و اگر در
حرم بیخ نوشادر مصعد محرّم حلال و محلول مشمع که نکلوشاه کرده‌ام در هفت
کنج کهر نه بر مجربات مثبت بیان علم تشمیع چنان کرده‌ام که اگر طفل خواهد
عمل تواند کرد بی خطا اگر در بیاض بیخ جسد مشمع شود یکدینار بر شش دینار مس
افکند به نوبت گداخته بهر دیناری دانگی مایه بر نهد و در روباسی طلا الا بید
نقصان بیرون آید و اگر در حرم جسد نوشادر محلول محرّم بر جسد روس
و آهن و سرب نهند که جمله بصبغ مس محرّم منور شد البته زنجار شود بوشادر
غواص بیخ اگر مایه زر محرّم است انیست درجهٔ اعلی در علم زنجار و اگر مایه صدم محرّم است
درجهٔ اوسط دارد و اگر مایه [illegible] محرّم است هم درجهٔ اوسط است و اگر مایه

زعفران الحدید است در درجهٔ ادنی و در جمیع احوال جمیع جسدین دو وزن را
اگر مشمع باشد صبغ نمی بخشد الا آنکه بعلم تشمیع کامل اگر بیاض هر نوشادر
نقرهٔ محلول را مشمع کند و حد کامل تشمیع آنست که اگر بیاض هر بر مس امتحان کنند و اگر
حمرة هر بر فضه چنانکه لوحی از نقره یا از مس بر آتش چنان بتابی که نیز دیگر
گداختن هر قدری ازین دارو که تشمیع کرده بروی افکنی اگر دود [illegible] نکرد
و گداخت و در باطن جسد غوص کرد و شکل او سفید یا سرخ گردانید بدان که
عمل تمام است پس ازین زنگار ذهبی یا حدیدی یا اکلی یا زعفران الحدید
اگر از نوشادر غیر ثابت هر فضهٔ مبیضه را و اگر از نوشادر ثابت هر
نقرهٔ مطوسه را خواهی بتلحیف و خواهی بالقا یکدینار شش دینار نقره را زر
خالص ابریز زود که از مطرقه بذیرد زر مشرقی یا مغربی تا بدار یابد از مشرقی
با تا زر مغربی بدار تا بدار مشرقه شنگرف یا مغربیا شکلوش امی خشن لعل روشن
شکل شفاف تمام عیار بیرون آید پس اگر مبتدی شش دینار مس مکلس مفرد
یا مرکب بعد از زایل کردن سواد جسد زرد و احمر که شفاف برگیرد و یکدینار
زعفران حدید که در درجهٔ ادنی عمل کرده است دوازده ساعت سحق کنند
و یک ساعت تشویه و یکساعت اعقا با زنگار زعفران مجدد اضافت کنند
تا جسدین را وزن کردد بعد از آن نوشادر محلول مبیض یا محمر غواص کنند

بعلم تشمیع کامل البته چهار قمر مطوسه را سه نوبت بتلحیف آن یکدانزده و
بهر دیناری دانگی مایه بر نهد از خلاص ناقص بیرون آید حق تعالی آگاه است
که این را تجربه کرده ام و بعمل آورده ام

مفتاح سر چهارم در دو وزن کردن روح با جسد

آن جسد یا از مغربیا مکلس هر یا مشرقیا محمر مکلس و قایم مقام هر سه جسد محمر
مکلس و قایم مقام او سرب محمر مکلس و قایم مقام جمله مس محمر مکلس مفردا
و مرکبا و آن روح یا زیبق یا نوشادر یا مرجح یا سفید مصعد یا سبز
یا سرخ و آن نوشادر فضه هر یا ذهبی تا مصعد هر یا ثابت یا محلول یا غیر محلول
و جمله را با نواع در مجربات هفت کانه اعنی گنج گهر و تحقیق بدانکه هر چه در
گنج نوشته است مجربات من نیست و من دو کتاب نوشته ام که در وی هفت
هفت گنج گهر است جمله مجرب در تدبیر و ترکیب الا یکی اگر آن قسم هست
در افتد جمیع تدابیر در ارواح و انفاس و اجساد داند و تراکیب و القاء و
خواص و منافع اشیا که در اکاسیر است الا آنکه در وی سر دو وزن کردن
تمام نیست در اسرار سبعه و مفاتیح سبعه بیان دو وزن کردن تمام
نوشته است اینی که هفت گنج گهر است جمله در تدبیر و ترکیب مجربات
شکلوشامی است و دو جا مگر نیست اعنی هفت گنج گهر ترکیبات است پس

مجربات تنکلوشا می آنست وتدابیر جمله در وی روشن است واو زان دیگر
اسرار سبعه ومفاتیح سبعه وتراکیب وانوار سبعه ومفاتیح سبعه وازبرای
مبتدی جهت عمل کردن بطریق آسان مجرب وصحیح که آنرا در وگهر خوانند
وشمس وقمر خوانند وگنج گهر خوانند وکنز بیخ خوانند وسعدین خوانند
ومشتری اعظم خوانند وآن آخر تجربه وکتاب من است که حکیم تنکلوشا
گیرم ودران هر چه کنز روشن بگویم که مجربات من کدام است
والسلام پس اگر مبتدی خواهد دینار مس مکلس که یک نوبت مفرد ازآ
مکلس کرده باشند ونوشادر که یکنوبت اورا از آب مصعد کرده باشند
برنهند ودو ساعت تمام سحق کنند ونیم ساعت تشویه دهد نرم وآهسته
یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد باز یکبار نوشادر اضافت کنند
ودو ساعت تمام سحق کنند ونیم ساعت تشویه نرم ویکساعت
فرو گذاشتن تا سرد گردد به شش نوبت تا ده وزن تمام بیرون آید
اگر نوشادر محلول باشد درین درجه بهتر واگر ثابت باشد بران تطویس
فضه واگر ثابت ومحلول باشد عمل اعظم آن چنانچه ۶ نوبت تمام شد
ده وزن بیرون آمد بباید گداخت بسه نوبت بدان طریق که در

زرسکر

اسرار سبعه بیان کرده ام تا جسد روح مطلق نگردد در که از یک شیشه
روح جسد نگردد وجسد روح محض نشود واگر نوشادر در فضه با ذهبی
محمر ثابت باشد چنانچه ده وزن گردد هر جسد که از نقره وشمع وغیره
باشد ولون بخشند باشد واگر نوشادر ثابت نباشد جسد روح مطلق
محض نگردد ویک ذره از او در وزن حدیده بیفزاید الا اورا محمر ومنور
وزرد گداز ولون پذیر وصباغ گرداند پس اگر ترکیب روح محض که نوشادر است
وجسد که مس است چنانچه ده ذوب شده وذوب یافت در نوبت
ثالثه وجبر نقصان وزن وکر بنوشادر مجدد در هر مرتبه سوا آن
بخل عنبر مقطر که کمتر از سه سالگی نباشد سرکه عنبر سپید که زایل کرده
یک هفته سحق وتشقیه در میان آفتاب وسایه زنجار حکمت ودرجه
اوست انیست واگر میانه جسدین زر مغربی مکلس باشد ونوشادر ذهبی
مصعد هم برین میزان عمل کند واگر زر شرقی مکلس باشد همچنان واگر
زر محمر منور مکلس باشد در اعظم همچنان وقایم مقام این جمله مس مکلس است
هم برین طریق اما در زر محمر نوشادر محمر واگر مس مفرد باشد واگر محمر
که هم برین طریق واما اگر زر محمر باشد نوشادر محمر باید ودر زر غیر محمر نوشادر ابیض

و در حدید و سرب همچنان اما در مس شاید که نوشادر غیر محلول بود و در زر در
درجات سرکه اگر زرد و سبز یا سرخ مقطر باشد و حدید و سرب محلول تکلیس
و نوشادر محلول و ذهبی اما در درجه اول یا مس یک نوبت مکلس کنند و نوشادر
یک نوبت از آب مصعد کنند چنانچه دو وزن کردن برین ترتیب انسب
مقرر است خل عنب سه ساله سفید مقطر تمام است و جمیع انواع زنجار
ذهبی و حدیدی و آنکی و نحاسی درین سر اعظم بیان کردم مبتدیرا آسانتر است
از مداد ساختن یک نوبت مس غیر مغشوش را مکلس گردانند و یک نوبت
نوشادر کاغذی را از آب مصعد گردانند و یک نوبت خل عنب سه ساله را سفید
در قرع مقطر گردانند چنانچه سر دو وزن کردن بدین ترتیب آنست زنجار
حکمت درین درجه که هست حدید محلول گرداند و حدید محلول نقره را زر گرداند
چنانکه از خلاص بیرون آید

مفتاح سر پنجم در دو وزن کردن نفس با جد

آن نفس کبریت است اگر مفرد عمل کنند اگر مدبر اگر محلول فاضلترین شنگرف
حکمت و من تدبیر هر چهار در هفت گنج که بیان کرده ام و جد او فاضلترین
زر محلول و قایم مقام او زر مغربی و مشرقی چنانچه مکلس باشد و قایم مقام او
حدید محلول و آنک محلول چنانچه مکلس باشد اگر جد زر منثور مکلس است کوگرد احمر

باید معدنی یا شنگرف حکمت محلول و اگر چنانچه حدید و آنک است کبریت
مدبر محلول مذکور فی الاصل اعنی هفت گنج که تدبیر مخلوط هر دو اگر
جد مس مکلس است کوگرد زرد هندی سفیداور گداز و دو وزن کردن
و در حالت تکلیس صحیح وزن توان کرد الا از سرخ و غیره و حدید محلول
و آنک البته مکلس باید تا آنگاه دو وزن توان و در گداز دو وزن
آن در کتاب تدبیر بیان کرده ام و در تکلیس آن هر جدی که خیانه ساید
دو دینار و از کبریت که نفس است یک دینار و دو ساعت سحق بقهر زجاجی
و نیم ساعت تشویه در زجاج مطین بر سر کوره مطین تشمیع و یکساعت
فرو گذاشتن تا سرد گردد و دو وزن تمام بیرون آرد و بعد از آن
یکبار از دو چنانکه نوشادر را گداز دو سه نوبت ذوب و حل داده ساعت
تمام سحق کنند و سواد زایل گرداند و سواد عمل مس پیدا شود فاما
در حدید محلول و آنک محلول و زر محلول و غیر محلول هیچ سواد پیدا نشود و من الزاع
زایل کردن سواد بیان کرده ام نیست کوگرد احمر عزیز الوجود و این البته
سرب را که سواد زایل شد و ثابت چنانکه در اسرار بیان کردم اگر چند نوبت

تلحیف آن که از دو چیز روح مطلق است رنگین و ثابت کرد و هیچ از
وزن سرب زیادت نشود و بیان ترکیب سرب نوشته شد
و جمیع اسرار کوکرد سرخ در این مفتاح بردن نوشته ام و بیان کردم

مفتاح سر ششم در دو وزن کردن روح با نفس و جسد اگر در بیاض خواهد
نفس کبریت مبیض است یا جوهر زرنیخ و جسد یا فضه مکلسه یا کافور
صدین یا نحاس اگر در حمره بخ نفس کوکرد سرخ است یا شنگرف حکمت
یا کبریت اصفر هندی در ادنی و جسد یا زر سرخ مکلس یا غیر محمر شتر قرنها
مخرج یا انکه محمر مکلس و قایم مقام آن حدید محمر مکلس در درجه ادنی
پس اگر از برای بیاض خواهد قایم مقام فضه مکلسه و کافور حکمت
هر دو نوع طلق مکلس در ادنی و بیان تدبیر جمله ارکان جسدین و نفسین
و روحین در هفت گنج گوهر بیان کرده ام اگر خواهد دو دینار فضه
مکلسه برگیرد و با دو دینار جوهر زرنیخ یا کبریت مبیض دو وزن
کند دو نوبت مذکور انگاه بنوشد در غواص گرداند و اگر بجای فضه مکلسه
کافور حکمت نحاس باشد و اگر کافور حکمت حدیدی باشد و اگر طلق مکلس باشد

همه بدین ترتیب

هم بدین ترتیب دو وزن باید کرد و بعد از آن بنوشد در فضه یا کافور
یا طلق در بیاض به محلول ابیض غواص کردن بعلم تشمیع کامل و طرح کردن یک دینار
بر ده دینار نقره سه نوبت در گداز و اگر در حمره بخ یک دینار زر محمر مکلس
و غیر محمر برگیرد و یک دینار شنگرف حکمت اصلی یا کوکرد احمر یا کوکرد زرد تبر
محمر معمول در مس یا کبریت اصفر هندی تمام است مفرد او دو ساعت
سحق کند و یک ساعت تشویه و یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد تا به دو نوبت
هر نوبتی یک دینار نفس بر دو دینار جسد طرح کند و هر نوبتی دو ساعت سحق
و یک ساعت تشویه و یک ساعت فرو گذاشتن تا سرد شود تا دو وزن تمام
گردد بعد از آن بنوشد در محمر یا ذهبی محلول غواص گرداند و طرح کنند
بر نقره یک بر ده به نوبت در گداز اینست بیان سر دو وزن کردن روح
و نفس و جسد

مفتاح سر هفتم که آن آخر کتاب مفاتیح الاسرار است
آنست که جسدین با روح و نفس دو وزن گرداند و در این دو وزن کردن
یک دقیقه از دقایق مهمل نیست و این عمل بدین طریق است که جسدین
دو وزن کنی دوازده دینار برگیری در حمره یا در بیاض اگر در بیاض خواهی

یکدینار کبریت احمر مبیض کرده یا جوهر زر بخش باو سحق کن بموسعت
و یکساعت تشویه و ساعتی فرو گذارد تا سرد شود بهمین طریق تا ۶
دینار نقره در خورد دوازده دینار جسد بین دهد و به ۶ دینار نوشادر
مبیض نقره جلال محلول غواص کرداند و چهار وزن کامل کرد و اگر نماید کند
انگاه طرح نماید اگر در ذهب یا جسد بین دوازده دینار و کبریت احمر
یا سنگرف حکمت یکدینار به ۶ نوبت هر نوبتی دینار نقره با دوازده
دینار جسد بین و دو وزن کرده سحق کند تا مجموع دوازده دینار دینار گردد انگاه به ۶ دینار
نوشادر در مجمر محلول مشمع کن و طرح کن که تمام است و در روز یوم النفخ
مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم در مقام فرع دشمن است
که حکیم تنکلوشاه کبیرم که جمله دقایق و حقایق عمل بخوبی صحیح درین
اوزان بیان کردم و سر دو وزن که حکماء شرق و مغرب نهان کرده اند
و مخفی بودند آشکار کردم و آن عهد که ایشان کرده بودند در عهده
تو کردم و اگر عمل ح وزن کردن اجساد و ارواح و انفاس ندانی نتوانی
که هیچ عمل از اعمال اکاسیر بکار رسانی اما اسرار انوار ابکار مدار بر آنست

وجمله

و جمله در سبعه است اعنی در اسرار سبعه و مفاتیح سبعه خدای تعالی دشمن آن بنده باد
که این اسرار ابکار بر اغیار فاش کند حرره تنکلوشاه کبیر البابلی رحمة الله علیه

ر صحبه طاب ثراه بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

چنین بتوفیق خدای تعالی هر چه تدبیر ادویه است در اجساد و انفاس و ارواح
در درجات سه گانه از سحق و تسقیه و تشویه و تصعید و تکلیس و القاء و طرح و تنقیه
و تحمیر و تبییض و تسوید و تطویس در ادنی و وسط و اعلی در درجه مبتدی و مقتصد
و منتهی مجرب و صحیح است و یکدقیقه از دقایق تدابیر مهمل نیست در هفت گنج
که تنکلوشاه نوشتیم و آنچه اوزان و معیار است در اسرار ح وزن کردن
اجساد و انفاس و ارواح در هفت درجه که هست بتمام و کمال در قسم دیگر
که آن اسرار سبعه کامله است بیان کردم و دقیقه از دقایق ح وزن کردن
در اسرار سبعه کامله و مفاتیح سبعه او مهمل نگذاشتیم و نماند الا قسم ترکیب و آن
در مفاتیح انوار سبعه یکدقیقه از دقایق این قسم در ترکیب مهمل نگذاشتیم لذا تا
مبتدی و مقتصد و منتهی در قسم تدبیر تمام کند تمام کند هیچ تدبیر نیست
در جمیع اکاسیر حمره و بیاض در اصول و ارکان و شعب و فروع درجات
سه گانه الا که درین کتاب موصوف و مسطور است و جمیع اکاسیر در هر دو

تمام کرده اوزان و معیار آن مجموع در اسرار سبعه کامله و مفاتیح سبعه
آن تمام کنند از ارواح و اجساد و انفاس و موازین باهم ترکیب کنند
و یک دقیقه در آن مهمل نگذارد و از این سه قسم ترکیب و طرح و القا بجای آورد
و ما را بدعا خیر یاد کند و نگه دارد که کسی بر اسرار این چیز خبردار نگردد
حق تعالی بر آن کس خشمناک باشد در روز عرض اکبر که اقسام ثلثه بر اشرار
الناس فاش کند و خدا دشمن است که انچه در این هر سه قسم نوشته ام
در تجربه صحیح کرده ام و مستغنی است از اوصاف النور الاول فی الزنجار المجرب الصحیح
به آنکه چینی زنجار حکمت ساختن چنانچه در اسرار یاد کرده ام که زنجار اعظم آنست
که مایه آن از زر محمر مکلس است و نوشادر محمر مصعد و خل مقطر و قایم مقام
این ترکیب زر غیر محمر مشرقی یا مغربی چینی مکلس باشد و قایم مقام جید زر مکلس
یا حدید محمر مکلس باشد یا سرب محمر مکلس و قایم مقام جید در ادنی مس مکلس
یا حدید محمر و نوشادر در ذهبی یا فضی محلول یا غیر محلول ثابت یا غیر ثابت
مبیض یا اخضر یا احمر و خل عنبری در درجات او جدا بیان کرده ام اکنون بدانکه
اورا با براده آهن غیر مغشوش دو وزن باید کردن بدین ترتیب که
۶ دینار از براده آهن بگیرد و دو دینار زنجار حکمت در درجه که دارد

به ۶ ساعت

به ۶ ساعت با وی کحق و تشویه نرم کنند و یک ساعت فرو گذارد تا سرد شود
باز یک دینار زنجار اضافه آن کنند و ۶ دیگر کحق کنند بدین نوع تا محکی که ده وزن شود
تمام است بعد از آن بروغن زیتون غیر مغشوش چرب کنند و بگدازد در بوطه
سطبر باتش سخت تا بگردد چون شعاع زنجار یکبار منقطع شود فرو گذارد
باز چون سرد شود بسوهان براده کنند مثل نوبت اول ده وزن باید کردن
اما نوبت دوم تا بهفتم تدبیرش آنست که جزوی براده با جزوی زنجار حکمت
کحق کنند به ۶ ساعت و چرب کنند بروغن زیتون غیر مغشوش بگدازد
در بوته باتش سخت در نوبت اول و دوم و سیم سخت بگدازد که دیر گداز است
اما در چهارم و پنجم چون زر بگدازد و در ششم و هفتم چون نقره بگدازد
و بجای روغن زیتون اگر روغن مح البیض باشد درجه دیگر دارد و روغن
فضله انسان و روغن شعر انسان درجه اعلی دارد و چون بهفت نوبت
رسد آهن دیر گداز زود گداز شود و محمر و منور گردد و مانند دری حدید
در آتش تافته گردد و شفاف مشمع و ظاهر و باطن سرخ باشد و روشن و اگر
بشکنی شکنش او چون یاقوت احمر نماید و یا زر احمر و با نقره زرین و چندین خواص حدید محمر
و منافع در وی مندرج است ترکیب اول یکدینار از این حدید محمر و یک دینار

نقره باهم بسه نوبت بگدازد و سنگ کرده اند و در کوزه خلاص نهند حدید
لون خود بقبضه دهد و یکحبه در وزن او بیفزاید و زیاده نگردد و فضه بعیار
چهار دانگ و نیم زر خلاص بیرون آید و بهر دیناری دانگ معدنی مشرقی
اضافه کنند که بچهار دانگ عیار خلاص بیرون آید **ترکیب دویم** اگر دیناری
[struck] ازین حدید مجمر بهتر و یکدینار و نیم زر مجمر یا غیر مجمر مغربی
یا مشرقی چند سه نوبت بهم بگدازند و بسوهان براده کنند اگر نوشادر
محلول مجمر یا غیر مجمر در خورد دستی دهند ... دینار با یکدینار و دانگ
... ساعت تحت و یکساعت تشویه و یکساعت فرو گذارد تا سرد شود
چند بجده دینار چند سه دینار نوشادر محلول در خورد دهد زنگاری
شود و هر یکدینار از آن زنگار ذهبی ... دینار نقره منتقی روبالسیه
چند که اضافه بسه نوبت و بهر دیناری دانگ معدنی اضافه کند زر تمام
عیار بیرون آید اگر از زر مغربی یا مشرقی یا مجمر جزوی و از نقره دو جزو
و از حدید مجمر جزوی سه نوبت باهم بگدازد و سنگ کرده در خلاص نهند زر
و نقره از خلاص تمام عیار بیرون آید زر ناری زنگاری شنگرفی مشرقی
خلاص تمام عیار شکل شاهی بیرون آید **ترکیب سیم** حدید مجمر را براده کنند

و ده دینار

کتابخانه مجلس شورای ملی ... ۱۳۰۱ هجری

و ده دینار از آن براده را یکدینار زیبق منقی بخورد دهد ده ساعت
تحت کامل و یکساعت تشویه نرم آهسته نیم گرم دهد و یکساعت فرو گذارد
تا سرد گردد و باز بمیزان اول دیناری در خورد ده دینار چند دهد به ده ساعت
تحت کامل و یکساعت تشویه و فرو گذاردن تا حدید مجمر با زیبق ... وزن شود
ساعات بخار رد هفتاد و ... ساعت تمام گردانند و اگر خواهد این عمل بر
طریق بمیزان صحیح باشد محلول کند فضه یا ذهب در مبیض و مجمر تا دو وزن
شود اول با زیبق ملغمه دهد تا دو وزن شود بطریق مذکور موصوف
بعد از آن ... از ده دینار با ... دینار نوشادر محلول مجمر یا مبیض به ... نوبت
هر نوبتی دیناری نوشادر در خورد آن دوازده دینار ملغمه دهد تا بجده دینار
شود و طریق او از این هر سه بیرون نیست از جهت حمره بود این عمل و اگر
مبیض باشد با فضه مکلسه زیبق منقی را ملغمه دهد و با نوشادر محلول ترکیب کند
بطریق مذکور موصوف تا بجده دینار گردد آنگاه پس القدحین به دوازده ساعت
کامل تصعید بنار متوسط کند تا مصعد گردد وزن اول نگاه دارد و هر چه نقصان
کند آن زیبق منقی اضافت کند ده ساعت تحت و یکساعت تشویه و یکساعت فرو گذارد تا سرد شود
به ده نوبت تا دو وزن شود دیگر تصعید کند در شب به دوازده ساعت و در روز تصعید

به دوازده ساعت ذو وزن کردن روز زیبق که در شب تصعید شد و روز
دو وزن در کون و تشویه و شب و روز مساوی بود تا نشادر و زیبق بلون
جسد بیرون آید و جسد مکلس گردد بعد از آن زیبق و نشادر را در آب
صافی در نظر آفتاب ح و ا ا ه از هم جدا کنند که نوشادر از آب
مصعد گردد و این دو روح از هم جدا شوند اگر در محمر عمل کرده است نوشادر
و زیبق محمر شود و اگر در مبیض عمل کرده است نوشادر و زیبق برنگ فضه گردد
زیبق محمر انیست و اگر این عمل را بهر سه طریق مذکور کنند مایه از حدید
محمر بود از زر مشرقی براده کنند یا زر مغربی براده که شایه و از زر محمر منور
شایه و از آنک محمر شایه و از مس مستنزل محمر منور در درجه ادنی
شایه براده هر کدام که خواهد ازین اجساد مذکوره ده دینار از براده
با یکدینار زیبق ملغمه کنند به ده ساعت کحی بقعر زجاج در صحن جنوب
هر نوبتی یکدینار زیبق ده دینار جسد ده نوبت کحی در هر نوبتی دوازده
ساعت تمام تصعید میانه و تکرار عمل تا آنگاه که زیبق بلون آن جسد
بیرون آید و آن جسد مبارک مکلس بود و اگر بنوشادر عمل کنند تا آنگاه
که نوشادر بلون آن جسد بیرون آید که تمام کرده با آنکه جسد با زیبق ملغمه کنند

ده وزن

ده وزن کردن بعد از آن به اجاج دینار را از آن با نه دینار نوشادر محلول
سه وزن کند و عمل کند به دوازده ساعت تصعید تا زیبق و نوشادر در هر دو
بلون جسد بیرون آید و جسد مکلس گردد جسد به هباء منثور و اگر وزن
کرده بعلم تقطیر تمام کند نیکو باشد ملغمه حدید محمر و زیبق را ملغمه زر مشرقی
و مغربی محمر منور و زیبق را با ملغمه مس و زیبق را با ملغمه زعفران الحدید و
زیبق را با ملغمه آنک محمر با زیبق زجاجی شام مقطر میکنند بنار متوسط
و هر چه مقطر گردد بوزن اول جبر نقصان مجدد میکنند اعنی زیبق مجدد و
مقطر میکنند تا آنچه مقطر میگردد اگر روح غالب شود بانچه ثابت گردد و اگر
جسد غالب شود و در هر حال اکسیر اعظم است اگر مقطر بیرون آید و کواکب فضی
را تافته در روی غمس کنند بیک نوبت ظاهر و باطن او را منور کرداند و محمر
و جسد آنکه بیشتر کم از آن بهتر باشد و اگر هر دو محلول مقطر ثابت کنند و کحی که
یکدینار بر ده دینار فضه مسبکه گداخته طرح کنند بیک نوبت و بهره دینار
دانگ معدنی اضافت کند تمام عیار باشد و اگر خواهد حدید محمر مکلس را رکنی
سازد از رکن جسدی عمل چهار رکن حمره که اکسیر اعظم است قایم مقام
در اعظم زر محمر منور مکلس تا مغربی یا مشرقی عمل کنند مکلس و قایم مقام

آن جسد حدید محمر یا آنک محمر چون مکلس شد رکن جسدی است از
ارکان و اصول عمل چهار رکن حمره نوشادر محلول محمر هست و زر
محمر مکلس هست و زیبق مصعد هست و شنگرف حکمت یا کوکرد سرخ هست
اگر خواهد هر رکنی را جداگانه تشمیع کند نوشادر محلول بنوشادر طرح کند
یکدینار بر ۶ دینار نقره گداخته به نوبت و اگر خواهد روح و نفس
باهم ص وزن کند ۶ دینار و یک دینار را ص وزن کرده بعد ازان
طرح کند دیناری بر دوازده دینار و اگر خواهد روح و نفس و جسد را
باهم مرکب کند و مکلس جمله طرح کند یکدینار بر بیست و چهار دینار و
محلول یکدینار بر سی دینار و ثابت کند و سحق یکدینار بر چهل زر را که دینار
چهار هر رکن هست رکن جسدی که آن زر محمر منور مکلس مشمع است و قائم مقام
آن زر مشرقی و مغربی مکلس و قائم مقام آن حدید محمر مکلس یا آنک محمر مکلس
و قائم مقام آن مس محمر مکلس منور و رکن روحی که آن زیبق ذهب است یا زیبق
مصعد محمر و رکن روحی که محض است که آن نوشادر محلول محمر و غیر محمر و رکن
فصل نفسی که آن کبریت اصفر یا احمر یا شنگرف حکمت و چون نفس و روح و جسد
اکسیر اعظم در حمره انیست و این جمله ترکیب صحیح و مجربست النور الثانی در
جسد مبارک سرب سرب غیر مغشوش یا ورق یا به سختن یا براده کردن

وبیر

و بیرون ازان براده یا ورق و بیرون ازان نوره مطبوخ مذکور بخل الحاذق
در قرع زجاج به آتش میانه مقطر کند تا سواد او یکبار زایل گردد او را بباید
گداختن در زعفران الحدید مشمع تا ثابت انگاه در تلحیف اکسیر آن بباید گداختن
به سه نوبت با تمام گردد در میان نوره مطبوخ بخل حاذق مقطر کند تا آب
سیاه غلیظ متین ازو فرو چکد چون منقطع شود برگیرد و براده سازد
یا ورق باز بهمین طریق عمل کند تا سه نوبت تمام گردد و سواد از سرب
یکبار زایل گردد انگاه در میان زاج اصفر یا اخضر یا احمر سه نوبت بگدازد
سواد زایل شد یا در میان زعفران الحدید تلحیف ثابت گردد و اگر در تلحیف زر محمر مکلس ص وزن
کند با کبریت احمر یا مذاب یا شنگرف حکمت حجر بوزن کند و سواد یکبار
زایل گردد چنانچه در اسرار بیان کرده ام در هر درجه از درجات که هست
اکسیر سرب نقره که سه نوبت تلحیف وی بگدازد و گداختن با تلحیف در هفت
گنج گهر در تدابیر بیان کرده ام چون سه نوبت تلحیف وی بگداخت سرخ شد
و ثابت و دیر گداز و تاب دار و پایدار و خوش لون و درخشنده شکن و
جمله خواص و فواید و صنایع که در ترکیب حدید محمر بیان کردیم درین عمل مبارک
نیز درج کردیم ترکیب اول الحمد یکدینار از زر و دو دینار از نقره را و

ويكدينار از ين جسد مبارك سه نوبت با هم بگدازد و در خلاص نهد تركيب ٢
اگر يكدينار سه نوبت با يكدينار نقره بگدازد و بعد از ان در خلاص نهد زر
و نقره خالص بيرون آيد و اگر خواهد جزوی از ين جسد مبارك و دو جزو
ازين سرب بگدازد و سه نوبت در خلاص نهد زر محمر بيرون آيد و اگر
خواهد به تصعيد يا بتقطير چنانچه در تصعيد بيان كرديم انگاه اگر خواهد
براده كند و ملغمه سازد با زيبق چنانكه در اسرار دو وزن كردن بيان
كرديم انگاه اگر خواهد به تصعيد يا بتقطير چنانكه در حديد بيان كرديم و
اين عمل فوايد و منافع و خواص گوگرد احمر است كه آن دارو سرب ثابت
و اگر ده دينار مس سفيد غير مغشوش بگدازد و در گداز ده دينار كبريت
اصفر هندی مسحوق بخوردش دهد البته مكلس گردد و كحل پذير شود و
سواد بنوعی زايل گرداند و باز بگدازد و مستنزل و دو وزن كنند در گداز
با كبريت اصفر و باز مستنزل كنند تا سه نوبت تمام شود انگاه بگدازد
با كبريت اصفر دو وزن كنند و كحل پذير شود و سواد زايل گرداند
و از سرب سواد زايل گرداند و عملی كه تمام است اگر ازين مس
مكلس بكبريت اصفر هندی دو وزن كرده سواد زايل كرده و سرب سواد

تقطير

در تقطير زايل كرده اين جسد را سه نوبت بتلطيف آن بگدازد تمام است
در درجه ادنی هيچ در وزن او زيادت نكرد در سرخ و ثابت و تمام بيرون
آيد و جميع خواص و فوايد كه در درجات اوست از وی حاصل آيد النور الثالث
در بيان جسدين زر محمر مكلس يا آنك محمر مكلس يا زعفران يا زر غير محمر مكلس
شرقی يا مغربی يا حديد محمر مكلس يا آنك محمر مكلس يا زعفران الحديد
يا مس مكلس دو وزن كرده دو جسد تمام نباشد زيرا كه غواص و شمع
نباشد اگر خواهی كه غواص و شمع گردانی هجده دينار ازين جسدين
دو وزن كرده و سه مثقال زيبق سفيد به ٣ نوبت دو وزن كنند هر نوبت
يك مثقال دارو اضافت كنند يعنی زيبق و كحل در ساعت كنند و يكساعت
تشويه و يكساعت فرو گذارند تا سرد شود چون تمام شد نوشادر محمر محلول
يا حيض محلول بخوردش دهد و تشويه ميكنند تا چهار وزن تمام گردد و
زنجاری مطوس بيرون آيد و بنياد اين زنجار حكمت اگر جسد زر مكلس است
ذهبی است و اگر حديد محمر مكلس است حديدی است و اگر آنك محمر است آنكی
و اگر نحاس است نحاسی چنين با نوشادر علی كرد زنجاری گردد مطوس چنين
قوس و قزح شفاف روشن و باشعاع و اگر نوشادر ثابت است خفی و اگر

غیر ثابت انیست زنجار یا ذهب یا حدید یا آنکه یا نحاس نوشادری زیبقی
کامل چنین نقره مطوره دو نوبت بتلجیف آن بکمار از تمام عیار خلاصی
شکلو شاهی نرم زود کداز لون پذیر روشن مشرقی شنکرف یا مغربی
بیرون آید تمام اعمال زنجار انیست و در زنجار هیچ عمل دیگر نماند
ترکیب سه عمل تمام شد در ترکیب: دو وزن کردن روح با نفس
و جسد **النور الرابع** فی ارکان العمل الاعظم و درین ترکیب تمام شد
عمل چهار رکن حمره که آن اکسیر اعظم حمره است و ارکان و اصول او
جمله در اسرار و مفاتیح بیان کرده ام بتمام و یک دقیقه از دقایق
آن مهمل نیست و درین نور بیان کرده شود اکاسیر اربعه در ارکان
عمل اعظم **رکن اول** زر محمر مکلس یا زر مغربی یا مشرقی غیر محمر چنین مکلس شد
و قایم مقام زر حدید محمر مکلس شد و قایم مقام حدید محمر مکلس انک محمر مکلس شد
و درین عمل مس محمر مکلس نشاید و زعفران حدید شمع نیز نشاید این
ارکان جسدی است اما رکن روحی زیبق محمر مصعد است و ارکان
نفس یا کبریت احمر مصعد یعنی عزیز الوجود یا شنکرف حکمت و معین این
اکاسیر نوشادر فضی یا ذهبی در حمره و بیاض جسد فضه مکلسه و قایم مقام

این جسد کافور حکمت حدیدی و قایم مقام این کافور حکمت نحاسی و قایم
آن طلق مکلس شد این ارکان جسدی است اما رکن روحی او زیبق
هفت نوبت تصعید کرده ام در رکن نفس یا جوهر زرنیخ یا کبریت مصفی
معین این اکاسیر نوشادر فضی یا کافوری یا طلقی چنین محلول شد اگر
خواهد که این عمل را تمام کند در حمره جسد هر کدام که دارد چنین مکلس شد
ده دینار بر گیرد و یک دینار کوکرد احمر یا شنکرف حکمت در خورد دهد و ۶
ساعت تمام سحق و یک ساعت تشویه دهد با آتش نرم چنین گرم کرد و یک ساعت
فرو گذارد تا سرد گردد باز عمل از سر گیرد ۶ نوبت هر نوبتی یکدینار نفس
با ۱۰ دینار جسد ۶ ساعت و یک ساعت تا دو وزن کرده تمام و ساعت
شماره کردن به هفتاد و دو ساعت سحق تمام شود و بعد از آن ده
دینار از این نفس و جسد ده وزن کرده را یکدینار را از زیبق محمر مصعد در
خورد دهد ۶ ساعت سحق و یک ساعت تشویه نرم به چنین سر گرم شود
یک ساعت فرو گذارد تا سرد گردد و آنکه عمل باز از سر گیرد یکدینار روح و
دوازده دینار نفس و جسد دو وزن کرده هر نوبتی ۶ ساعت سحق
و یک ساعت تشویه و یک ساعت اعتنا تا هجده دینار گردد تمام اکنون این را
غواص باید کردن بنوشادر محلول محمر یکدینار شش ساعت سحق بلیغ

کند بعد زجاج در حلایه زجاج یا چینی و بعد از سحق ۶ ساعت یکساعت تشویه
نرم چنین گرم شد یکساعت فرو گذارد تا سرد گردد تا داروی اکسیر بیست و چهار
دینار شود لا زیاده و نقصان اینست اکسیر اعظم ساعات سحق بشمارد
تا اعتقاد دو دو ساعت سحق آن تمام شد یکدینار از این اکسیر بر بیست و چهار
دینار نقره روباسیه طرح کند و خوبست که نقره را یک گداخته بهتر
دو دانگ دارو وزن کمی در ورق زر گرفته طرح کند و در ریجه بریزد
و باز بگدازد و دو دانگ دیگر طرح و نوبت ۳ بگدازد و تمام طرح کند
و به دیناری دانگی معدنی اضافت کند زر تمام عیار مشرقی تا زر شمس شنگرفی
یا مغربی یا رنجی تا به از زود گداز باز زر وزن با نقره زر روشن شکل
ولون پذیرد شفاف یا شعاع سرخ چینی یا قوت احمر ظاهر و باطن او چون
آتش و اگر دارو را حل کند و کواکب نقره را بر آتش تاب دهد و در وی غوص کند
یکنوبت در ظاهر و باطن او عکس شنج زر شکلوش هم بیرون آید و اگر
رکن جسدی و نفس با هم دو وزن کمی اگر خواهد بنوشادر مشمع کند و طرح کند
اکسیر فضه است یکدینار بر بجده دینار و اگر رکن روحی و جسدی بنج چینی
مشمع شد یکدینار بر ۱۸ دینار و اگر ارکان از هم جدا بنج هر سه رکن چینی
مشمع شد از هر یک یکدینار بر ۱۲ دینار و محلول بر ۱۸ و ثابت و مسحوق

بر بیست و چهار دینار

بر بیست و چهار دینار هر رکن جدا اینست ترکیب اوزان و معیار و تدابیر
و طرح و القا و اعمال حمره بتمام و کمال زر درجات حال اکنون در قسم
بیاض بیان کنیم و انوار اسرار آن بر تو عیان و ترا بجمال صاحب قران
زمان کنیم و ترا بر همه اهل حکمت سلطان جهان کنیم و بخت و دولت را
جوان کنیم **النور الخامس** دو وزن کردن فضه مکلس با کبریت مصعد
یا جوهر زرنیخ مصعد ۶ دینار از جسد فضه مکلس برگیرد و یکدینار کبریت
مبیض در خورد دهد و ۶ ساعت سحق و یکساعت تشویه و یکساعت
اعفا تا سرد شود تا به شش نوبت هر نوبتی یکدینار نفس با ۶ دینار جسد
سحق کند ۶ ساعت و یکساعت تشویه بر سر کوره تشمیع در قدح زجاج یا چینی و
بعد از تشویه یکساعت فرو گذاردن تا سرد گردد تا دو وزن تمام گردد
روح در آن هر باید از بهر آنکه مرد غواص بسته شد روح نوشادر محلول
فضه است یا کافور محلول یا طلق دوازده دینار از جسد و ۶ دینار از نقره
روح حلال محلول ۶ ساعت و یکساعت تشویه و یکساعت اعفا همین
طریق کند تا به ۶ نوبت این دوازده دینار نفس جسد ۱۸ دینار گردد
و اگر بجای کبریت مبیض جوهر زرنیخ بنج همین طریق بجای آرد و طرح کند

یکدینار بر ۱۸ دینار مس منقی بسه نوبت کداخته و بهر دیناری دانکی معدنی
اضافت نقره رو باسیه بیرون آید چندانکه بیشتر کدازی و دو رو باس بالائی
بهتر و نیکوتر بشی و اکر ارکان عمل بچهار رکن اکسیر اعظم بیاض انیست
اول ازین جسد و نفس دو وزن کیع دوازده دینار برکیرد و یکدینار زیبق
مقصعد کیع هفت نوبت بادی کحق کند ۶ ساعت و یکساعت تشویه
و یکساعت اعفا همین نکهدارد تا دوازده دینار جسد و نفس هجده دینار
مع الروح آنکه نوشادر کانی فقری یا کافوری یا طلق محلول درخورد میدهد
یکدینار بخورد ۱۸ دینار بهشش نوبت بطریق مذکور تا تمام کردد
و وزن چهار کانه بیست و چهار شود و ساعت سحق شمار کیع هفتاد
و ۵ ساعت سحق تمام شود انیست اکسیر اعظم در بیاض و اکر خواهد که
طرح کند سر کیع یکبار از دو تمام کند و بهر دیناری دانکی معدنی اضافت کند
و در رو باس سلیم و بی نقصان بیرون آید و اکر بیاید تو بر من لعنت کن
اکر این عمل درین ادوار فاش کند روح من و روح جمیع انبیاء بر دی لعنت
کنند و اکر در آن صورت که جسد و نفس او در وزن کیع است نوشادر
فقری یا کافوری یا طلقی محلول اشمع کرداند یکدینار بر ۱۸ دینار مس منقی

طرح کند

طرح کند برین ترتیب که کفتیم و اکر ارکان روحی و جسدی با هم دو وزن هیچ
چون متمع شود دیناری بر ۱۸ دینار و اکر ارکان از هم جدا بهر دیناری
دوازده دینار و به نوبت طرح کند نقره رو باس شکلو شاهی سفید براق
رخشان چون کوکب دری و چون قمر منور و چون سهیل یمن شفاف
و چون شمع زود کداز نا بدار با معیار موزون رشن شکن لون پر
زر و نقره بیامیزند بیرون آید و بعدد ریکهای بیابان و نجوم هفت آسمان
و موی اندام چهارپایان و عدد مردکان و زندکان بر و بحر لعنت
و نفرین و غضب از خدای جهان بروح و روان آن نادان که چنین
این کتاب بخواند و بداند و در عمل آرد این کتاب پنهان ندارد و اکر
فاش کند حشر او با فرعون و هامان و قارون و جنود کفره باشد

النور السادس

بیان دو وزن کردن طلق محلول با فضه مکلس یا سرب
مبیض یا جوهر زر تنخین یا با زیبق مصعد بدانکه خاصیت طلق محلول آنست
که اکر بود آن بزیبق زیر او را ثابت کند زیبق منقی در ظرف حدید
کند و به آتش کرم کند بیست و چهار درم را یکدرم طلق برافکند به نوبت
هر نوبتی دو دانک ثابت کردد و نقره شفاف شکلو شاهی و چندانکه

[illegible]

پیشتر که از بهتر بشد و اگر زیبق با نوشادر محلول دارد و طلق مکلس را
بدان دو وزن کنند بدین ترتیب که ۶ دینار از طلق مکلس مدبر برگیرد
و یکدینار زیبق محلول و اگر زیبق محلول ندارد زیبق غیر محلول که بهفت
تصعید کرده باشد اگر بجای آن گوگرد سفید باشد و اگر جوهر زرنیخ باشد
و ساعت سحق و یکساعت تشویه و یکساعت اعفا تا بشش نوبت
بدین ترتیب طلق مکلس دوازده دینار کرده با روح که آن زیبق مصعد
محلول است و اگر زیبق مصعد بهفت نوبت تصعید کرده باشد و طلق مکلس
یا محلول هم بدین ترتیب نسق دو وزن کنند اما طلق غیر مکلس شاید
چنین خواص بخواهی آن عمل سنه باره است در ثبات ملغم سفید چون
طلق مکلس با زیبق محلول یا غیر محلول بهفت نوبت تصعید کرده با زیبق
مصعد با طلق محلول یا با طلق مکلس دو وزن کرده با نوشادر فضه یا
کافوری یا صدفی یا طلق مشمع کنند بدین ترتیب که دوازده دینار از آن
رکنین دو وزن کرده برگیرد و یکدینار نوشادر مصعد فضی محلول در خورد
دهد و در تموز سحق و تشویه و اعفا بجای آورد به شش نوبت هر نوبت یکدینار
روح حلال محلول در ۱۲ دینار دو وزن کرده تا ۱۸ دینار گردد و ساعات سحق

بشمارد هفتاد و دو ساعت تمام شود آنگاه قلعی بی سواد و صریر را
یکدانگ و یکنوبت بتکلیف آن ثابت گردد و از روباس سلیم بیرون
آید و اگر رکن روح این زیبق مصعد با طلق دو وزن کرده باشد
چنانکه دوازده دینار از طلق و زیبق محلول مکلس و یکدینار
فضه مکلس بدهد و بطریق مذکور سحق و تشویه تا ۶ نوبت ۶
دینار جسد مکلس در خورد دهد دوازده دینار طلق و زیبق و جسد ۱۸
دینار تمام شود آنگاه اگر یک نوبت قلعی بی سواد و صریر بتکلیف
آن یکدانگ از روباس بی نقصان بیرون آید و اگر قایم مقام طلق
مکلس کافور حکمت صدفی یا نحاس باشد تمام است و اگر رکن روح
و جسد مشمع باشد همچنان اکسیر است یکدینار بر دوازده دینار مس
نوبت و اگر رکن نفس و جسد که مشمع شود اکسیر است یکدینار بر ده
دینار مس ۳ نوبت و اگر رکن نفس و روح جسد هر سه مشمع باشد یکدینار
بر ده دینار مس سفید را ۳ نوبت و اگر هر سه رکن باهم باشد با نوشادر
حلال محلول یکدینار بر بیست و چهار دینار و ۶ ساعت کامل
یک عقد و نیم عقد این اکسیر اعظم جانفزا است بیست و چهار
دینار مس سفید و یکدینار از این ارکان دو وزن کرده ارسن

سه نوبت طرح کند اول نوبت دو دانگ اکسیر طرح کند و فرو گذارد تا
سرد گردد و باز دو دانگ اکسیر طرح کند و فرو گذارد تا سرد گردد
و باز دو دانگ دیگر طرح کند تا سه نوبت بهر دیناری دانگی معدنی
اضافت کند اینست نقرهٔ زوبای مشربا بزم زده که از ما بدارد بی سواد
چون جرم قمر منور چون سهیل یمن درخشنده چون دُر کوکب بازر و نقره
آمیزند نقره زیبق شود که بوی این قمر اجساد معلوله صحیح المزاج
شوند **النور الثامن** و درین نور بیان کسع شود وزن نوشادر مقطر
محلول یا نوشادر نفی محلول ۶ دینار مس مغوا مکلس یا مرکب
یا انک محمر مکلس یا زعفران الحدید صاف غیر مغشوش و در اعظم زر
شرقی مکلس یا مغربی مکلس یا زر محمر در اعلی العلی یا فضه مسیفه
مکلسه یا کافور حکمت الحدیدی یا نحاس یا طلق مکلس یا زیبق هفت نوبت
تصعید کسع یا کبریت مبیض ثابت یا جوهر زرنیخ اینست اصول
ارکان نفس و جسد و روح در حمره و بیاض اینها جمله اکاسیرند در مراتب
و درجات خود ولیکن معین اینها همه نوشادر است بی وجود نوشادر
صبغ از ایشان حاصل نشود و با وجود نوشادر حلال المحلول جمله خواه جو
و مشمع شوند بدین ترتیب که ازین ارکان اصول هر کدام که خواهد ا

دینار

دینار بر گیرد و با یکدینار نوشادر فضه محلول یا ذهب محلول بخور دهش و
شش و یک و یک تا آنگاه که غواص گردد بدین ترتیب نزدیک که از بخ
قدری بردارد و بر ورق افکند اگر دود نکند چون شمع بگدازد و روان شود
و در ذات فضه غوص کند و شکل او را زرد گرداند چون زر و اگر فضه
بر لوح مس افکند چون زنگ تافته بخ زود بگدازد و دود نکند و در ذات
نحاس غوص کند تمام است و اگر فضه مکلسه بخ چون بنوشادر مشمع بخ
یکدینار بر هفت دینار مس منقی یا فضه گرداند و اگر جوهر زرنیخ بخ یکدینار
بر هفت دینار و اگر کبریت مبیض مشمع بخ یکدینار بر هفت و اگر کافور
حکمت حدیدی یا نحاس بخ یکدینار بر هفت دینار و اگر طلق مکلس بخ
دیناری بر هفت دینار در بیاض و ارکان اصول اینهااند و در حمره مس
مکلس شاید که آن زنجار حکمت است الا اگر نوشادر ثابت و محلول بخ که
آن زنجار قمر مطوسه را زر خالص گرداند و اگر زعفران حدید بخ همچنان چنین
مشمع شود یکدینار بر هفت دینار نقره زر خالص گرداند و اگر شنگرف حکمت
بخ چنین مشمع شود یکدینار بر هفت دینار نقره را زر خالص گرداند و حدید
محمر مکلس مشمع همچنان یکدینار ده دینار نقره را زر خالص گرداند و اگر کوگرد
احمر بخ همچنان چنین مشمع شود یکدینار بر هفت دینار و در اعظم زر محمر چنین

مکاشف هشتم و نهم یکدینار ده دینار نقره را زر خالص کرده اند و اگر انگشت مهر هشتم
و نهم مهمان یکدینار بر ده دینار این اوزان جمله در اکاسیر مفرده است
تمام نسخ انوار سبعه در مرکبات و معیار و میزان و اسرار دو وزن کردن
ارواح و انفاس و اجساد در حمره و بیاض و در درجات و مراتب و القاب و الوان
زر و نقره و حق تعالی و انبیا و اولیا گواه حال بنگلوشاه کبیر اند که رطب
و یابس این اعمال که در اکاسیر حمره و بیاض است و مع تدابیر و تراکیب
تماما و کاملا در هفت گنج گهر تدابیر بکلیه بیان کردم و یک دقیقه از دقایق
اصول و فروع این اعمال در تدبیر و ترکیب و القاب نگذاشته الا که در هفت گنج
گهر گفته ام و در اسرار سبعه سفاتیح ذکر دو وزن کردن اجساد
و انفاس عیان کرده ام و یکدقیقه از دقایق و حقایق در موازین
و معیار در قسم اسرار ابکار مهمل نگذاشتم و در انوار و سفاتیح و مرکبات
من اوله الی آخره مشروح و واضح و مجرب و صحیح چنانچه من خود بعمل آورده ام
بیان کردم و اقسام اعمال اکاسیر در حمره و بیاض در درجات
ادنی و وسطی و اعلی ازین هر سه قسم هر چه تدبیر ادویه است بکلی
با دقایق اعمال و مجربات جمله مشروح و واضح کردم و این کتاب اکسیر
تمام است و هر چه موازین و معیار ارواح و انفاس و اجساد در اسرار ابکار

مع سفاتیح مبرهن و روشن کردم و هر چه با فن بود در مرکبات که آن انوار
سبعه کاملا مع مصابیح عیان کردم پس درین هر سه مرتبه بتمام و کمال
هیچ دقیقه از دقایق ازین هر سه قسم رجوع بهیچ کس و هیچ کتاب نکرده و این
جمله به تجربه صحیح کرده ام و یقین حاصل کرده ام و به صدق رسیده و هر یکی
ازین هزار جان جهان ارزد و هر نوری ازوی هزار روح و روان ارزد
و این تاج سلاطین نامدار و طوق و یاره ملوک کامکار و صلاح زرده
حکما اخیار و ابرار و خاتم انگشت سلیمان روزگار و مهر نگین جمیع
مومنان و جواهر اسرار کنوز حکما و خزاین سلاطین و دفاین سلاطین
و قرة العیون عالم و قوس و قزح جهان جان و خورشید آسمان امان
و نخ اجله و تنت کبیر هر فقیر و ذروه حکمت و لباس ملوک و کبریت
و طرین اکبر و اکسیر اعظم و جواهر معظم و سرمایه اغنیا و حاصل معادن
و اکثرها قیام قیامت صفت این کتاب کنم از صد هزار یکی و از بسیار اندکی
نکرده و نوشته باشم و این اعمال سبعه کنز به زر محلول بر صفحه شمس و قمر
باید نوشت و اگر مبتدی درین کتاب نظر کند مقتصد گردد و اگر منتهی در و
نظر کند کامل یا حاصل گردد و من که حکیم بنگلوشاه کبیرم قسم یاد کردم تاکید و تحقیق

اعمال را بذات و صفات الله الطالب الغالب المهلک المدرک
الحی الذی لا یموت و لا ینام و به کلام و سلام و نامه و نامیم او
و به ارواح صد و بیست و چهار هزار نقطه عصمت و به اولیا و اصفیا
و علما و حکما و بجمیع مقربان ملاء اعلی و بعزت عرش و کرسی و
لوح و قلم و سدرة و بروج و نجوم و کواکب و ثوابت و بملایکتان
مقرب حضرت خدای و بکعبه و به بیت [illegible] المعمور و مسجد الحرام
و الرکن و المقام و بعهد خدای با رسولان که هرچه درین سه قسم
نوشتم از اعمال اکاسیر در حمره و جامد و جلد در تجربه صحیح کرده ام
و یک دقیقه از دقایق تدبیر و موازین و ترکیب مهمل نگذاشتم اما
دست من که حکیم تنکلوشاهم و دامن آنکس که این اسرار و انوار و کنوز
ما را به نادان و جهال و جمعی از احمق ترین الناس فاش کرداند
تمام شد کتاب مبارک کنوز الحکمت حرره باسم تنکلوشاه
الکبیر البابلی بسم الله الرحمن الرحیم این مصابیح انوار اسرار است
که در وی هفت گوهر شهوار است که هر گوهری بهتر از خراج این دو
الوقار است و انوار سبعه درین مصابیح انوار روشن و مبرهن شود

و ممزوج و واضح و روشن شود و عرضه و جوه مبتدی و متقنه و منتهی
از نسایم آن گلشن گردد مفتاح اولی به آنکه اگر تو خواهی دو وزن کردن
روح با جسد بدانی ١٠ دینار مس مفرد مکلس و مرکب اگرچه یک نوبت
مکلس کرده باشی برگیرد با ١٠ دینار روح مصعد محفظ الرخ یک نوبت
از آب صافی با آفتاب و مصعد کرده باشی دو وزن کرد بطریق
موصوف در انوار مسطوره مذکور و چنین دو وزن خلط کرده سه ساله
مبیض اگرچه یک نوبت منعقد کرده باشی یک هفته کامل زنجار سازد
در میان آفتاب و سایه این زنجار رحکمت است و درین درجه که هست
١٠ دینار براده حدید برگیرد و یکدینار ازین زنجار رحکت اضافت
کند و دو ساعت تمام سحق و یکساعت تشویه و یکساعت اعفا
به ١٠ نوبت تکرار کند تا دو وزن گردد زنجار با براده حدید چنین
بروغن زیتون عجین کند چندانکه چرب گردد در بوته بنار شدید
بگداز د اگر زبر و تخت کداز د اما سید عد و اما سید عد تا شجاع
زنجار منعقد شود بعد از آن فرود آرد تا سرد شود باز بر این گشت
١٠ نوبت دیگر بیاید بیایه کداختن اما دو وزن کردن نوبت او

طریق حدید دو وزن کردن اینست

نوبت هالی و یکی یکدینار زنجار با یکدینار برادهٔ سحق میکند و بروغن نوبت
چرب میکند و میگدازد چون بهفتم نوبت رسید نهایت حدید محمّر
خاصیت ادنی او انکه یکدینار حدید محمّر و یکدینار زر منوّر و دو دینار
قمر منوّر روباسی سه نوبت باهم بگدازد و در خلاص نهد زر نیکو شاهی
بیرون آید و قایم مقام او جسد مس مکلّس و نیز محمّر مکلّس است
و حدید محمّر مکلّس است و زر مشرقی یا مغربی مکلّس یا محمّر است و در زنجار
حکمت اگر عمل باد و جسد کنند جسدی دیگر زعفران حدید است چنانچه
بیان کردم و نوشادر محمّر در درجات اعلی و سبز در درجات وسطی
و ثابت از برای فضهٔ مطوّسه **مفتاح نود و دوم** اگر تو علم و وزن
کردن نفس با جسد دانی در درجهٔ ادنی یا در مرتبهٔ وسطی ده دینار مس مفرد
مکلّس کهی بعد از تکلیس سحق نموه و گداخته و مستقر اکسیر سه نوبت تا بدرجه
مس قمری رسید انرا بگدازد و گو گیرد تر زر هندی را غیر یکدینار بر وی طرح
کن و بگردانی تا در جوش دارد و بخورد و شعاع کبریت منقطع کرد و یکدینار تا ده سه ۲
دیگر کبریت امفرد و مسحوق بر وی طرح کن تا به نوبت ده دینار کو گیرد

زرد هندی مسحوق بروی ده دینار مس قمری که اخذ طرح کند اگر نوبت اول
سحق پذیر شود و الّا دوم بار بگدازد و پنج دینار کبریت الطلق مفرد به پنج نوبت
تا مس بسوزد و مکلّس گردد و انرا در بول الصبیان مقطّر طبخ کند تا بول نیست
خفهانه باز بروغن چرب کند و در کوزهٔ فخاری نهد و در خمره کند و در کوزه نهد
یا با عسل یا بکل یا بنوشادر محلول یا بزاج زرد محلول یا سبز محلول یا سرخ محلول
یا روغن مخ البیض یا روغن فضلهٔ انسان یا روغن استخوان چنین سه نوبت
در ادنی و پنج نوبت در وسطی تا بهفت نوبت در اعظم در خمرهٔ مسطین در
کوزهٔ فخاران تشویه دهد سرخ گردد و چون در او در زر محمّر مکلّس کبریت
در گداز داین کبریت الاحمر عزیز الوجود است و این نوع سرب ثابت
را که سواد زایل گرده بعد بسته بر مذکور مسطور انگاه بعد از زوال سواد
سه نوبت تکلیس ان مس مذکور بگدازد ثابت گردد و یکشه وزن و دو
وزن او نیز اید و سرخ بعد یکدینار از ان و دو دینار نقرهٔ روباسیه
و یکدینار زر مشرقی یا مغربی یا محمّر در اعظم بگدازد سه نوبت و در خلاص نهد
زر و نقره سلیم از خلاص بیرون آید زر نیکو شاهی خلاص تمام عیار

واگر مکلس دو وزن کند با کوکرد احمر یا شنگرف حکمت یا کبریت احمر
مدبر و نوعی از انواع مذکوره سواد زایل گرداند و جمیع تدابیر زایل کردن
سواد در مجربا صحیح گامل بیان کرده‌ام و قایم مقام مس مفرد با
و هر کبار سرب محمر مکلس بش و حدید محمر مکلس و در درجهٔ اعظم اعلی زر
مکلس یا زر محمر مشرقی و مغربی و شنگرف حکمت و کوکرد احمر و در جمیع درجات
اگر سرب معلول است چنین سواد زایل گرداند تبلحیف هر کدام که
دارد بکدام از دو سه نوبت ثابت گردد و یک نوبت با زر و نقره یکدانه
و در خلاص نهد زر شکلوشاهی بیرون آید **مفتاح نور سیم** اگر تو عمل
دو وزن کردن چنین باهم هوائی مس مکلس محمر منور را در هر درجه
که داری الحال در درجهٔ ادنی مس مفرد یک نوبت مکلس کرده با زعفران
حدید دو وزن کن بنوعی که در اسرار سبعه مذکور است چنین دو وزن
شود و جسد غیر مشمع است و از وی فایده حاصل نشود تا انگاه که
بروح محض طلا غواص و مشمع کنی و اگر چنین مس و حدید و نوشادر
باهم ترکیب کنی زنجار شود پس از آن دو جسد دو وزن کرده را دوازده

دینار و یکدینار نوشادر در محلول غواص کنی نوشادر در درجهٔ ادنی یک نوبت
از آب و آفتاب تصعید کنی و حل کرده تمام بش با ده نوبت تکرار موصوف
آن دوازده دینار به جای دینار گردد انگاه بکدام از دوبان ترتیب
با یکقطعه بیان کردم سه نوبت و زنجار سازد یک هفته در میان
آفتاب و سایه بخل خمر معطر سه ساله و این فرجی را اعظم است
و اگر از این زعفران حدید محمر مکلس بود یا الکث محمر مکلس با زر محمر مکلس
مشرقی یا مغربی یا ابیض مکلس در درجهٔ اعظم و خل زرد و سبز و سرخ
معطر این جمله از درجات این عملات و فیضه مطوسه چنین
یکنوبت یا دو نوبت تبلحیف این زنجار غواص جزرک یکدانه زی
زر شکلوشاهی بیرون آید و بهر دیناری دانگ معدنی اضافه نماید
مفتاح نور چهارم اگر تو عمل دو وزن کردن روح با نفس و جسد
باهم هوائی جسد مس تاده کرده را در ادنی و جسد حدید محمر را در وسطی
و جسد زر مشرقی یا مغربی محمر در اعلی یا زر براده کرده یا در به
برگیر و با زطلق منعقد دو وزن کن چنانچه در اسرار
انگاه مصعد کن بین القدحین و الزجاج الخ

نگاه دارد و زیبق مصعد را بوزن اول آورد و درخورد جسد منید بد
بدوازده ساعت دو وزن کن روز رسحق تا شب سحق میکن
دو وزن اول می‌نمای و شب تصعید میکن تا بروز تا آنگاه که زیبق
برنگ زر مصعد گردد شفاف و روشن و زر ملون سقط نماید
مکلس زر را بدین نسق دو وزن کن بنوشادر مجمد محلول اغواص
گردان و طرح کن دیناری بر ده دینار قمر منور رو باری به نوبت
در گداز تا بیرون آید با صفا و بها و بهر دیناری داخل از مصعد یا اضافه
کن که زر خالص بیرون آید محلول شایر مشرقیه منور شفاف نرم زود
گداز تا بدار جهنم آتش سنگر نرخیمس یا قوتی منور با شعاع آمیزنده
با زر و نقره چون در دو گوهر و در عمل ارکان را اصول جمله بدین
ترتیب دو وزن کن و بنوشادر در محلول غواص گردان و طرح کن بر قمر
به مرتبه در گداز بمیزان مذکور در القا و ارکان و اصول او ترکیب
تمام اد اکنون بیان کنم در سر قسم سفیدا و بیاض مفتاح نور پنجم
مر اکر تو بعقد دو وزن کردن روح مبیض با جسد مبیض دا بیانی
و بیاری یا با نوشادر کافی یکنوبت تصعید کرده از آب

به آفتاب دو وزن کن و بدوازده ساعت کامل تصعید کن بنار
متوسط دو وزن اول دار و جبر نقصان وزن اول از نوشادر
مبیض محلول مجمد بده و بروز رسحق تا بشب در سحق دو وزن کن
و شب تا بروز آنرا تصعید کن و بهمین طریق نگاه دار تا نوشادر
بلون فضه مصعد شود شفاف و روشن و فضه مذکور بلون خرفه
و مکلس گردد بعد از آن این نوشادر در قطر را حل کن و فضه مکلسه را بدان
غواص و مشمع گردان و یک دینار بر ده دینار مس طرح کن نقره ده بار
بیرون آید و اگر این فضه را با جوهر زرنیخین دو وزن کنی بعد از آن طرح
یک دینار بر دوازده دینار مس رود و اگر هر سه را کن با هم سه وزن کند
دیناری بر بیست رود مفتاح نور ششم اگر تو عمل دو وزن کردن طلق
با زیبق بدانی طلق مکلس را و زیبق هفت نوبت تصعید کرده را دو وزن
کن و طلق مکلس را مایه سازد و ۶ دینار و نوبت مذکور دیناری با ده دینار
۶ ساعت سحق و تشویه دمادم و تکرار کند تا دو وزن شود آنگاه به
زر زر در قطر حلال محلول اص و مشمع کنند طرح کند دیناری بر ده دینار

مس منتقل طلق غیر مکلس بیخ چون بازیبق مصعد دو وزن کن و بنوشادر
محلول حلال فضه یا کافوری طلق مشمع گردانی دیناری بر ده دینار مس رود
و نقره روبای بیرون آید و بهر دیناری دانگی معدنی اضافه کند بسه نوبت
در گداز اگر مبتدیانه خواهد و مسافرانه بطریق آسان طلق محلوب را با محلول
بدین ترتیب مذکور غواص کن و قلعی سوادی چرب بسه نوبت تلخیص
آن بگدازی و بهر دیناری دانگی معدنی اضافه کنی که زر وباس سلیم بیرون آید

مفتاح نود هفتم در ختم کتاب مفاتیح انوار است و زبده و خلاصه
مصابیح و اسرار است و ~~اسرار است~~ بر مفرداتست که اگر تو علی التشمیع
مانی فضه مکلس را با نوشادر فضی محلول حلال غواص گردان که اکسیر نحاس است
یکی بر پنج رود و اگر کبریت مبیض قایم و ثابت بیخ با نوشادر حلال محلول
مشمع گردان که اکسیر نحاس است یکی بر پنج رود و اگر زرنیخ را با نوشادر
حلال محلول مشمع گردانی اکسیر مس است یکی بر پنج رود و اگر دو رکن باهم
دو وزن کن دو رکن باهم دو وزن کمتع دیناری بر ده دینار رود

که از چه او روی تواند داد و از کدام جو[...]شان کدام
بیخ که دیگر برا بگیرد و کدام دیگر برا حل کند
را به آنچه گفت ایشان در تکون معادن
و هر یک را فرق توان کرد و بعد از ان بطریق [...]یل
ما یحتاج آن کوشش نماید تا خدای تعالی بر و پرده گشاید و بحقیقت او
برساند و چون این معانی معلوم گشت باید دانست که طالب صناعت را
از تغیر گردانیدن طبایع چاره نیست و چند فصلست که بنای صنعت بر ان
نهاده اند و بعد از ان دیگر طریقها از ان جمله هر کس بنوعی دیگر کوشیده اند
و راهی پیش گرفته اند و هر یک منزلی چند بقدر استطاعت قطع
کرده اند و آن بسیار کسان بوده اند که بمقصود رسیده اند و صنعت
دریافته اند دیگر آنکه صناعت را وجود پس از موجودات است و جمیع
موجودات را اگر توان گفت که صنعت از ویست و عمل صناعت
بر ویست و از سه چیز است یکی حیوان دوم نبات سیم معادن
حیوان و نبات را بپایه دانسته حکما در کتب بهار خضر قوت
گفته اند و بیشترین حکما در نباتات و جسد از جمع زر بخت

١٦٤١٩
٢٠٧٥٨٤
١٥٩

دیگر را [illegible] صنعت بفعل برد از حیوان و نبات بلکه
[illegible] را که از جنس حجر بفعل برآید و در آن حجر است
[illegible] از حجر و از گفتار دیگر که خصمان گفتند
در [illegible] باطل است و نبود صنعت در حیوان و نبات
هرگز نه بفعل و نه بقوت و نه بحجت و حجت آورده اند در آن و گفته اند
ما را مطلوب حجر است و حجر کردن از غیر جنس کاری دراز است هر که
چیزی جای نوع خود بیرون کند و جای نوع غیر خود بپوشد و عمل چیزی
از جنس خود نزدیکتر بود و عمل از حجر بود که در وطبع جنس خود بود
پس اکسیر مراد از حجر بود و حجر کردن از حجر نزدیکتر بود که از حیوان
و نبات و سوگند بجان و سر [illegible] که حجت از بزرگترین حجت
ایشان که درین کتاب از صنعت درین علمها این که از جنس علم
حجر است خاصه بدان از او عمل کنند بدان تا برسی بانچه میطلبی اما
برین حجت و برهان معلوم که بهترین و شایسته ترین این
در نو [illegible] معدنی است و هرچند که آن هم بر چند نوع است
و طبع کردن در جائی یافته شود و بعضی [illegible] اما [illegible]
یافته